

# مطالعات سیاسی

- «خطی» در مقوله «تجدد»
- اتهام در تاریخنگاری فراماسونری ایران
- روایتی از سرگذشت «کنفدراسیون»
- ساسونها، سپهسالار و تریاک ایران
- شاپور بختیار و «ناسیونالیسم ایرانی»
- گول یک چشم
- ( سازمان اطلاعاتی آمریکا در دهه‌های آغازین قرن بیستم )
- آمیزه‌ای پیداز جعل و واقعیت
- ( سیری در خاطرات ولادیمیر کوزیچکین )
- خاطرات فردوست؛ نقدها و نظرها

کتاب اول پانزده



مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی



## آموزه‌های پیدا از جعل و واقعیت

### سیری در خاطرات ولادیمیر کوزیچکین

اخیراً خاطرات ولادیمیر کوزیچکین - افسر ایستگاه سازمان اطلاعاتی شوروی (کا.گ.ب) در تهران که در خرداد ۱۳۶۱ به غرب پناهنده شد - در آمریکا انتشار یافته است.<sup>۱</sup> مقاله حاضر، گزیده‌ای است از مهم‌ترین مباحث این کتاب ۴۰۶ صفحه‌ای، به‌مراه بررسی و نقد آن.

خاطرات ولادیمیر کوزیچکین، با مقدمه دو صفحه‌ای فردریک فارسیت<sup>۲</sup> آغاز می‌شود. او می‌نویسد:

شاید این جزیی از طبیعت آدمی باشد که مهارت و کارایی عظیم تری را - بیش از آنچه هست - به رقیبش نسبت دهد. مسلماً در غرب کا.گ.ب به چیزی افسانه‌ای بدل شده، و این [اغراق] تنها محدود به داستانهای مهیج جاسوسی نیست. ما مایلم که دربارهٔ موفقیت‌های افرادی چون فیلی، بورگس، مک‌لین، واسال، بلیک - راه گزاف بپیماییم، حال آنکه اگر درست بنگریم بیش از ۲۰۰ کارمند کا.گ.ب به ما پناه آورده‌اند.<sup>۳</sup>

1. Vladimir Kuzichkin. Inside The KGB- My Life in Soviet Espionage. New York: Pantheon Books, 1990.

۲. فردریک فارسیت (Frederick Forsyth) یک نویسنده نه چندان معروف است که اخیراً زمانی از وی به فارسی ترجمه و منتشر شده است.

3. Ibid, p. viii.



این گفته فارسیست، یکی از اهداف انتشار خاطرات کوزیچکین را آشکار می کند. در گذشته، کتب و بررسی هایی که در غرب درباره سازمان اطلاعاتی شوروی منتشر می شد، و جامع ترین آن کتاب جان بارون بود،<sup>۴</sup> تحت تاثیر جنگ سرد دو بلوک کاپیتالیستی و کمونیستی، کا.گ.ب را به عنوان یک سازمان قدرتمند که شبکه های آن نه تنها در جامعه شوروی و کشورهای بلوک شرق یک سیستم مخوف پلیسی پدید آورده، بلکه دست های پنهان آن بطور مدام در حال نفوذ و توطئه در جوامع غربی و کشورهای تحت سلطه غرب است، مطرح می ساخت. کتاب کوزیچکین، به عنوان یکی از نخستین آثاری که در فضای جدید بین المللی - در شرایط فروپاشی نظام سوسیالیستی - منتشر می شود، چرخشی چشمگیر در روشهای جنگ روانی غرب علیه شوروی امروز را نشان می دهد. در این نگرش تازه، کا.گ.ب دیگر یک غول هولناک نیست، بلکه سازمانی ضعیف و متزلزل جلوه گر می شود که فاقد حداقل کارایی اطلاعاتی و امنیتی است. اکنون غرب می کوشد تا بر تبلیغات پیشین خود نقطه پایان نهد و لبه تیز حمله را نه علیه کا.گ.ب، بلکه علیه حزب کمونیست اتحاد شوروی متمرکز کند. بدین ترتیب است که در خاطرات کوزیچکین، کا.گ.ب به عنوان سازمانی فاقد اراده که محکوم به اطاعت از دستورات نابخردانه رهبری فاسد حزب کمونیست است و در چنبره یک دیوانسالاری فلج کننده غوطه می خورد و توان کارکنان آن به هرز کشیده می شود، معرفی می گردد. این شیوه نوین جنگ روانی، جلب کارکنان کا.گ.ب به سوی غرب و تحریک آنان علیه رهبری حزب کمونیست شوروی را هدف گرفته است.

این تنها یک روی سکه است. این نگرش نوین برای کشورهای کاپیتالیستی غرب - بویژه بریتانیا - دارای «مصرف داخلی» نیز هست، و این همان مضمونی است که در گفته فردریک فارسیست آشکارا بیان شده و در جا به جای خاطرات کوزیچکین خود را می نمایاند:

در دهه ۱۹۸۰ - و بطور جدی در نیمه دوم این دهه - با افشای نفوذ جاسوسان برجسته شوروی در عالی ترین سطوح سیاسی و اطلاعاتی بریتانیا، افکار عمومی این کشور به شدت علیه بی کفایتی سازمانهای اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی انگلیس تحریک شد. نفوذ عنصری چون هارولد فیلیپ (کیم) - که سالها مدیریت کل ضد جاسوسی اینتلجنس سرویس را به عهده داشت و نام وی در لیست کاندیداهای ریاست کل این

۴. این کتاب به فارسی ترجمه و منتشر شده: جان بارون. کا.گ.ب. ترجمه سیاوش میرزاییگی. تهران: بهارک،



سازمان ثبت بود، سرآنتونی بلونت - مشاور هنری ملکه انگلیس، گای بورگس - کارمند بلندپایه وزارت خارجه بریتانیا، و بالاخره در مظان اتهام قرار گرفتن فردی چون سیراجر هالیس - رئیس سازمان امنیت انگلیس (MI - 5) در حساسترین سالهای جنگ سرد - و افزایش سایر عوامل نفوذی سازمان اطلاعاتی شوروی که عموماً در رده‌های عالی جامعه بریتانیا فعالیت داشتند، پدیده‌ای بود که افکار عمومی غرب، و بویژه بریتانیا، را تکان داد. نشر ده‌ها مقاله در مطبوعات انگلیس علیه سرویسه‌های اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی این کشور، انتشار کتب افشاگرانه چمن پینچر و بالاخره خاطرات تکان دهنده پیتیر رایت - که به رغم ممانعت دولت انگلیس پر فروش‌ترین کتاب سال ۱۹۸۷ شناخته شد - نقطه پایانی بر «افتخارات افسانه‌ای» سرویسه‌های مخفی بریتانیا تلقی می‌شد.

اکنون، در شرایط فروپاشی اردوگاه کمونیسم، سرویسه‌های اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی بریتانیا با به رخ کشیدن افرادی چون ولادیمیر کوزیچکین می‌کوشند تا «افتخارات» و دستاوردهای خود را نمایش دهند. ولی در واقع، این تلاش برای اعاده حیثیت نمی‌تواند لکه‌های سیاه تاریخ سرویسه‌های اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی بریتانیا را بزداید. کوزیچکین - چنانکه خاطرات وی نیز نشان می‌دهد - یک کارمند دون پایه کا.گ.ب بود و حال آنکه عوامل نفوذی شوروی در ساختار سیاسی و اطلاعاتی و امنیتی بریتانیا، هر چند از نظر کمی قلیل بودند ولی در عالی‌ترین سطوح ممکن فعالیت داشتند. این واقعیتی است که همواره - حتی در شرایط انهدام کامل نظام شوروی - چون یک کابوس خواب شیرین دولتمردان غرب را آشفته خواهد کرد. قابل انکار نیست که سرویسه‌های غرب تنها در چند مورد ناچیز توانستند در سطحی قابل اعتنا به درون سازمان اطلاعات و امنیت شوروی (کا.گ.ب) و سازمان اطلاعات نظامی این کشور (جی.آر.یو) نفوذ کنند، که مهم‌ترین آن ماجرای الگ پنکوفسکی بود. ولی همین موفقیت نیز امروزه مورد شک و تردیدهای جدی است. پیتیر رایت - که در آن زمان پوشش فنی این عملیات را به عهده داشت - براساس دلایل متقن، پیوستن پنکوفسکی به غرب را یک «فریب» هولناک می‌داند که دقیقاً از سوی شورویها - و با اهداف معین - برنامه‌ریزی شده بود. به اعتقاد پیتیر رایت، ماجرای پنکوفسکی بزرگ‌ترین فریبی بود که سالها غرب را به کام خود کشید!<sup>۵</sup>

راز این کامیابی سازمانهای جاسوسی شوروی را باید در عامل ایدئولوژیک جستجو

۵. پیتیر رایت، شناسایی و شکار جاسوس، ترجمه محسن اشرفی، تهران: اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۶۷، ص



کرد. در دهه‌های نخستین قرن بیستم، مارکسیسم - به عنوان یک ایدئولوژی رو به رشد - در مجامع روشنفکری و دانشگاهی اروپا و آمریکا جاذبه‌ای شگرف از خود نشان داد و از جمله بسیاری از دانشجویان آکسفورد و کمبریج را متأثر ساخت. از درون همین فضای مساعد ایدئولوژیک بود که کمیترون نسل نخست («جاسوسان بزرگ») خود را دستچین و جلب کرد. این افراد، به عنوان نخبگان آینده، از همه زمینه‌ها و اهرم‌های مساعد برای صعود در هرم اجتماعی جوامع غربی برخوردار بودند. در زمان نگارش این مقاله، خبرگزاری رویتر اطلاع داد که خانم گابریل گاست - مأمور اطلاعاتی ویژه هلموت کهل صدر اعظم آلمان - از سال ۱۹۶۸ جاسوس آلمان شرقی بوده است!<sup>۶</sup>

آری، اکنون که کاپیتالیسم غرب فروپاشی امپراتوری رقیب کمونیستی را جشن گرفته، از نظر روانی نیازمند آن است که ناکامی‌های گذشته خود را از حافظه افکار عمومی پاک کند. در چنین فضایی است که خاطرات کوزیچکین با مضمون تبلیغی بکلی نو منتشر می‌شود.

آنچه که بیش از مضمون تبلیغی و روانی فوق در خاطرات کوزیچکین جلب توجه می‌کند، جهت‌گیری صریح و زننده آن علیه انقلاب اسلامی ایران است؛ بنحوی که می‌توان این کتاب را در ردیف مبتذل‌ترین تبلیغات ژورنالیستی متداول در غرب علیه «بنیادگرایی اسلامی» ارزیابی کرد.

می‌دانیم که ولادیمیر کوزیچکین در خرداد ماه ۱۳۶۱ به دولت انگلستان پناه برد و قطعاً - چنانکه تا کنون معمول بوده - تحت پوشش کمیسیون مشترکی از سیا و اینتلیجنس سرویس (MI - 6) قرار گرفته است. بنابراین، خاطرات کوزیچکین را باید اثری دانست که با نظارت دو سرویس اطلاعاتی فوق تنظیم شده و حاوی نقطه نظرهای تبلیغی - سیاسی و القائات هدفمند آنان است. بخش قابل توجهی از این کتاب (بیش از دو سوم) به ایران اختصاص یافته و این مطالب حاوی چنان ظرایف تبلیغی و سیاسی و جهت‌گیری‌های معنی‌دار است که دست پنهان کارشناسان مسایل ایران - و شاید کارشناسان «ایرانی» - را در تنظیم آن برملا می‌کند.

ناشر خاطرات کوزیچکین، انتشارات پانتئون در نیویورک است که پیشتر کتاب امیر طاهری - سردبیر هفته نامه کیهان سلطنت طلب در لندن - با عنوان لانه جاسوسان: سیر



آمریکا به سوی فاجعه در ایران<sup>۷</sup> را منتشر کرده بود. کتاب امیر طاهری می‌تواند محکی برای سنجش آثاری که این ناشر آمریکایی به چاپ می‌سپرد، تلقی شود. شائول بخاش، استاد دانشگاه جرج ماسون، در مجله نیورپابلیکن (۱۵ مه ۱۹۸۹) نقدی بر این کتاب نگاشت و با چنین تعبیری از آن یاد کرد:

ابتدال نتیجه گیری‌های طاهری به جای خود، نقیصه عمده کتاب او در جای دیگری است. اگر تحقیق او اس و اساس می‌داشت، نادیده گرفتن چنان ابتدالی مشکل نبود. در لانه جاسوسان گنده گویی‌هایی دائر بر دانش پژوهی نویسنده آن شده است... ولی سر تا ته این دم و دستگاه آکادمیک را حتی نمی‌توان هم ارز و پترین مغازه‌ها دانست. پای دانش پژوهی طاهری می‌لنگد و اعتمادی بر او نیست... این کتاب در زمره آثاری است که به تاریخ معاصر بدنامی می‌بخشد.<sup>۸</sup>

درباره کتاب کوزیچکین البته نمی‌توان چنین داوری نمود، زیرا نویسنده مدعی «تحقیق» نیست؛ ولی بهر روی خاطراتی است از زبان فردی که به عنوان کارمند ایستگاه کا.گ.ب در تهران شاهد حوادث واپسین سالهای سلطنت پهلوی و نخستین سالهای انقلاب اسلامی بوده است. اگر این خاطرات بیغرضانه و منصفانه نگاشته شده بود، قطعاً می‌توانست سندی مفید باشد و انبوه کتابشناسی انقلاب اسلامی ایران را غنا بخشد. ولی افسوس که چنین نیست. افاضات و اضافات و تفاسیر سیاسی و القائات تبلیغی، که شاید توسط عناصری از قماش امیرطاهری به کتاب راه یافته، به اعتبار بخش مهمی از کتاب خدشه وارد آورده و در برخی موارد «اطلاعات بکر» کوزیچکین را جعلیات صرف جلوه‌گر ساخته است.

### کوزیچکین کیست؟

ولادیمیر کوزیچکین در سال ۱۹۴۷ در یک خانواده روس به دنیا آمد. تحصیلات عالی را در انستیتوی کشورهای آسیایی و آفریقایی در مسکو به پایان برد. رشته

7. A. Taheri. Nest of Spies- American Journey to Disaster in Iran. New York: Pantheon Books, 1989.

۸. فصل کتاب، چاپ لندن، سال دوم، شماره دوم، بهار ۱۳۶۹، ص ۹۷ و ۱۰۳.

تحصیلی او تاریخ ایران و زبان فارسی بود و او علاوه بر آن زبانهای انگلیسی و عربی را نیز آموخت. این دانشگاه یک نهاد آموزش عالی است که فارغ التحصیلان آن به ارگانهایی چون کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، کمیته امنیت دولتی (کا.گ.ب)، وزارت امور خارجه، وزارت بازرگانی خارجی، خبرگزاریها و غیره جذب می‌شوند. ظاهراً سرنوشت کوزیچکین از پیش رقم خورده بود و او می‌بایست زندگی پسین خود را در کا.گ.ب می‌گذراند. کوزیچکین باید پایان نامه تحصیلی خود را در ایران تهیه می‌کرد و لذا پیش از این سفر از طرف کا.گ.ب احضار شد و به او مأموریت داده شد که در دوران اقامت در ایران با این سازمان - بدون ارتباط با ایستگاه کا.گ.ب در تهران - همکاری کند. کوزیچکین در دسامبر ۱۹۷۳ / آذر ۱۳۵۲ راهی تهران شد و مدت یک سال به عنوان مترجم در ایران به سر برد و در بازگشت به مسکو پایان نامه خود را به استاد راهنمایش پروفسور میخائیل ایوانف - ایران شناس معروف شوروی و رئیس دانشکده تاریخ ایران - تحویل داد که با نظر مساعد او مواجه شد.

کوزیچکین پس از اتمام تحصیل به عضویت کا.گ.ب درآمد و تا سال ۱۹۷۶ / ۱۳۵۵ در دانشکده کا.گ.ب دوره آموزشی تخصصی را طی کرد. در دسامبر این سال فعالیت عملی کوزیچکین آغاز شد و او در معاونت یکم (PGU)، که سازمان اطلاعات خارجی کا.گ.ب است، به کار پرداخت. محل کار وی، اداره کل «S» بود که کارکرد آن هدایت عوامل مخفی کا.گ.ب در کشورهای خارجی و گردآوری «اطلاعات غیر قانونی» است. بخشی که کوزیچکین فعالیت خود را در آن آغاز کرد بخش هدایت عوامل مخفی در ایران، افغانستان و ترکیه بود.

در سال ۱۹۷۶، مسئولیت سازمان اطلاعات خارجی کا.گ.ب (معاونت یکم - PGU) به عهده ژنرال ولادیمیر کریوچکوف<sup>۹</sup> بود، که به گفته کوزیچکین از عوامل یوری آندروپوف (رئیس وقت کا.گ.ب و رهبر بعدی شوروی) به شمار می‌رفت. وی همان کسی است که بعدها - در دوران گورباچف - به ریاست کا.گ.ب رسید. در رأس اداره کل «S» ژنرال کیریچنکو<sup>۱۰</sup> قرار داشت که قبلاً ریاست ایستگاه کا.گ.ب در مصر را عهده‌دار بود. ریاست بخش ایران، افغانستان و ترکیه با والتین میخائیلوویچ پیسکونوف<sup>۱۱</sup> بود.

9. Vladimir Kryuchkov

10. Kirpichenko

11. Valentin Mikhailovich Piskunov



سازمان اطلاعات خارجی کا.گ.ب به چهار اداره کل اجرایی تقسیم می‌شود: اداره کل «S» (اطلاعات غیر قانونی)، اداره کل «T» (اطلاعات علمی و فنی)، اداره کل «K» (ضد اطلاعات خارجی)، و اداره کل «RT» (فعالیت اطلاعاتی در میان خارجیان مقیم شوروی). در این ساختار، دو سرویس مستقل نیز وجود دارد: سرویس «T» مسئول گردآوری و تنظیم اطلاعات وارده است، و سرویس «A» وظیفه جعل اسناد و اطلاعات را به عهده دارد.

علاوه بر ادارات کل اجرایی و دو سرویس فوق، سازمان اطلاعات خارجی کا.گ.ب، از طریق ۱۲ دپارتمان سراسر جهان را زیر پوشش دارد. کارکرد این دپارتمانها گردآوری اطلاعات سیاسی از مناطق جغرافیایی حوزه فعالیت خود است. دپارتمان هشتم عهده‌دار ایران، افغانستان، ترکیه و برلین غربی است. بگفته کوزیچکین، علت اینکه برلین غربی در حوزه کار این دپارتمان قرار داشت این بود که شمار زیادی از اتباع ایران، افغانستان و ترکیه در این شهر به کار اشتغال داشتند. علت دیگری نیز وجود دارد که کوزیچکین به آن اشاره نکرده است. در آن سالها، مرکز فعالیت احزاب شوروی‌گرای سه کشور فوق (حزب توده ایران، حزب دمکراتیک خلق افغانستان و حزب کمونیست ترکیه) در برلین شرقی مستقر بود و ارتباطات این احزاب از طریق برلین غربی انجام می‌گرفت. در آن زمان، ریاست دپارتمان هشتم با ژنرال پولونیک<sup>۱۲</sup> بود. وی کارشناس مسایل آمریکا و کانادا بود که چون پست خالی وجود نداشت در رأس این دپارتمان گمارده شده بود.

در سازمان اطلاعات خارجی کا.گ.ب، کمیته حزب کمونیست و یک اداره کادرها نیز وجود دارد.<sup>۱۳</sup>

کوزیچکین در بیان ساختار فوق - که با ساختار ارائه شده توسط جان بارون تفاوتی دارد - از دپارتمان «V» نام نمی‌برد، ولی بعدها، در شرح ماجرای سپهد فادیکین، این دپارتمان را به عنوان یک ارگان ویژه که مسئولیت عملیات خرابکارانه و قتل مخالفان را به عهده دارد معرفی می‌کند.<sup>۱۴</sup> بنظر می‌رسد که داده‌های کوزیچکین درباره دپارتمان «V» مأخوذ از اطلاعات سرویسهای غرب باشد و نه دانسته‌های شخصی او.

12. Polonik

13. Kuzichkin, Inside the KGB, p. 50-51.

14. Ibid, p. 215.

## آموزش در کا. گ. ب.

کوزیچکین در نخستین روزهای کار با اسماعیل مرتضایویچ علی اوف آشنا شد. اسماعیل علی اوف یک طالبی الاصل بود و بر گویش طالبی تسلط کامل داشت. او تحصیلات خود را در بخش فارسی دانشگاه باکو به پایان برده و کارشناس طراز اول مسایل ایران محسوب می‌شد. علی اوف سه بار به ایران اعزام شده بود، ولی در آخرین بار ساواک به علت شباهت تام او به ایرانیان - که امکان کنترل وی را کاهش می‌داد - به اخراج او دست زد. در این زمان، علی اوف با درجه سرهنگی ریاست دپارتمان دوم (شرقی) اداره کل «S» را به عهده داشت. او روحیه «یک فیلسوف شرقی» را داشت و، برخلاف پسکونوف، دارای رابطه دوستانه با زیردستانش بود.

پس از مدتی قرار شد کوزیچکین به حوزه فعالیتش (ایران) اعزام شود. او نخست در دپارتمان شرقی اداره کل «S» نزد اسماعیل علی اوف آموزشهای لازم را فراگرفت. در این زمان هدایت عوامل مخفی در ایران به عهده ساشا یاشچنکو<sup>۱۵</sup> بود که نماینده اداره کل «S» در ایستگاه تهران محسوب می‌شد. کوزیچکین دریافت که اداره کل «S» تنها دارای دو عامل در ایران است. یکی از آنها با نام مستعار «رام» (همایون اکرم) رئیس کنسولگری سفارت افغانستان در تهران بود. او در سال ۱۹۷۴ توسط ساشا یاشچنکو به کا. گ. ب جلب شده بود. دیگری، یک ایرانی با نام مستعار «تیمور» بود. «تیمور» ارزش و کارایی اطلاعاتی نداشت، ولی دارای برادری بود که به دلیل شغلش هدف کا. گ. ب محسوب می‌شد. کا. گ. ب امیدوار بود که از طریق «تیمور» این برادر را جلب کند. پرونده «تیمور» مملو از رسید پولهایی بود که از کا. گ. ب گرفته بود. پیش از عزیمت کوزیچکین به تهران، به درخواست او و حمایت علی اوف رابطه با «تیمور» قطع شد، زیرا وی هیچ سودی در بر نداشت.

اداره کل «S» در ایران دارای دو مأمور دیگر نیز بود. آنها یک زن و شوهر بودند که با نامهای مستعار «کنراد» و «اوی» شناخته می‌شدند. شوهر اهل لتونی شوروی و زن تبعه آلمان شرقی بود، ولی با مدارک جعلی به عنوان اتباع لوکزامبورگ و آلمان غربی در ایران به سر می‌بردند.<sup>۱۶</sup>

## 15. Sasha Yashchenko

۱۶. کوزیچکین در اواخر کتاب شرح می‌دهد که «کنراد» و «اوی» در سال ۱۹۸۱/۱۳۶۰ به هنگام سفر به اروپا توسط پلیس آلمان غربی شناخته و دستگیر شدند. مشخص شد که نام واقعی آنها کارل کرومینش Karl Kruminsch و کاترینا نومرک Katrina Nummerk است.



کوزیچکین از مشاهده ضعف کا.گ.ب در ایران به شدت ابراز حیرت می‌کند. بگفته او، وضع کا.گ.ب در سایر کشورها نیز بهتر از ایران نبود. برای نمونه، دپارتمان چین هیچ عاملی در درون این کشور در اختیار نداشت. در پاکستان و ترکیه و ژاپن نیز وضع بر همین منوال بود. اومی‌افزاید: «من بعدها در غرب شنیدم که گویا کا.گ.ب در توکیو ۲۰۰ عامل در اختیار دارد. این افسانه‌ای بیش نیست.»<sup>۱۷</sup>

کوزیچکین سپس برای آموزش به دپارتمان هشتم اعزام شد. در این دپارتمان ریاست «دسک ایران» (شعبه ایران) با سرهنگ آناتولی لژنین<sup>۱۸</sup> بود. کوزیچکین مدعی است که در نخستین دیدار با لژنین، او پرسید که درباره آینده رژیم سلطنتی ایران چگونه می‌اندیشد. کوزیچکین بر اساس تجربه اقامت یک ساله‌اش در ایران پاسخ داد که رژیم شاه رژیمی فاقد آینده است.

این پاسخ سبب انفجار لژنین شد و با خشم گفت: «تو هیچ نمی‌فهمی. رژیم شاه دارای قوی‌ترین اقتصاد خاورمیانه است، دارای قوی‌ترین ارتش است و دارای سرویس مخفی مقتدری چون ساواک است. از حمایت کامل آمریکا برخوردار است. و با این همه تو این رژیم را متزلزل می‌پنداری! این یک بیسوادی کامل است!»<sup>۱۹</sup>

کوزیچکین پس از آموزش در دپارتمان هشتم، در شاخه ایران اداره کل «K» (ضد جاسوسی خارجی) نیز آموزش دید. در اینجا، آموزشهای او درباره ساواک، ضداطلاعات ارتش ایران، شهربانی ایران، ایستگاههای سیا و سایر سرویسهای اطلاعاتی غرب در جهان بود. در این آموزشها چنین القاء می‌شد که گویا ضد اطلاعات کا.گ.ب در هر اداره کل ساواک دارای مأمور است و درباره سیستم تعقیب و مراقبت ساواک اطلاعات دقیق و با جزئیات کامل بیان می‌شد.

مرحله بعدی، آموزش در سرویس خبری، یعنی سرویس «I»، بود. این سرویس کلیه اخبار گردآمده از سراسر جهان را در اختیار شعبه بین‌المللی و سایر شعب کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی قرار می‌داد. مرحله پایانی آموزش کوزیچکین در اداره کل کنسولی وزارت امور خارجه بود که با پوشش دیپلماتیک خود آشنایی یافت.

پس از این آموزشها، کوزیچکین در تابستان ۱۳۵۶/۱۹۷۷ به وسیله قطار راهی

17. Ibid, p. 105.

18. Anatoli Mikhailovich Lezhnin

19. Ibid, p. 115.

تهران شد.

### ایستگاه کا.گ.ب در تهران

محل استقرار ایستگاه کا.گ.ب در تهران، طبقه چهارم ساختمان اجرایی سفارت شوروی بود. کوزیچکین در این مکان با ساشا یا شچنکو هم اطاق شد. اطاق کارهای کا.گ.ب در سفارت دارای پوشش ایمنی کامل، از جمله حفاظ شیشه‌ای به فاصله یک متر از دیوار که امنیت مکالمات را در قبال شنود مخفی تضمین کند، بود.

ایستگاه کا.گ.ب در هر کشور توسط یک رئیس، که معمولاً نماینده معاونت یکم (سازمان اطلاعات خارجی) است، اداره می‌شود. کلیه مکاتبات با مرکز با امضای او صورت می‌گیرد و کلیه پیامهای مرکز به عنوان او ارسال می‌شود. پیامهای ارسالی به مرکز، نخست به دست رئیس دپارتمان مربوطه (در مورد ایران دپارتمان هشتم)، سپس به دست رئیس سازمان اطلاعات خارجی، و سپس به رئیس کا.گ.ب می‌رسد. ایستگاه کا.گ.ب حق مکاتبه مستقیم با کمیته مرکزی حزب را ندارد. در زمان ورود کوزیچکین به تهران، سرهنگ کاسترومین<sup>۲۰</sup> ریاست ایستگاه تهران را به عهده داشت که در عین حال معاون دپارتمان هشتم PGU نیز بود.

ایستگاه کا.گ.ب در تهران به شاخه‌های زیر تقسیم می‌شد:

شاخه اطلاعات سیاسی، که در آن زمان ریاست آن با سرهنگ دوم گنادی کازانکین<sup>۲۱</sup> بود و ۵ افسر زیردست او کار می‌کردند. این شاخه وظیفه گردآوری اطلاعات سیاسی و ارسال آن به مرکز را به عهده داشت. رئیس شاخه فوق معمولاً معاون ایستگاه کا.گ.ب است.

شاخه ضد اطلاعات، به ریاست سرهنگ دوم یوری دنیسوف<sup>۲۲</sup>، که کارکرد نفوذ در سرویس دشمن و حفاظت امنیت اتباع شوروی در ایران را عهده‌دار بود.

شاخه X، که مسئولیت اطلاعات فنی و علمی ایستگاه را به عهده داشت. در ایستگاه تهران تنها دو نفر در این شاخه کار می‌کردند: سرهنگ والتین شکاپکین<sup>۲۳</sup> (رئیس شاخه) و

20. Lev Petrovich Kostromin

21. Gennadi Kazankin

22. Yuri Denisov

23. Valentin Shkapkin



سرهنگ آناتولی زگرسکی.<sup>۲۴</sup>

شاخه N، مسئول گردآوری «اطلاعات غیر قانونی» و تماس با عوامل مخفی بود. این شاخه نماینده اداره کل «S» در ایستگاه محسوب می‌شد. در زمان ورود کوزیچکین ریاست این شاخه با ساشا یاشچنکو بود و کارمند دیگر این شاخه به نام سرگی خارلاشکین<sup>۲۵</sup> در بیمارستان شوروی کار می‌کرد. کوزیچکین در این شاخه کار خود را آغاز کرد.

در مقر کا.گ.ب، هیچ سند طبقه‌بندی شده نگهداری نمی‌شد و همه اسناد به بایگانی مخفی مستقر در طبقه پنجم سفارت انتقال می‌یافت. در این مکان، دو متخصص رمز و یک متصدی رادیو از کا.گ.ب، دو متخصص رمز و یک متصدی رادیو از جی.آر.یو، یک متصدی رمز از هیئت بازرگانی شوروی و یک متصدی رمز از کمیته دولتی روابط اقتصادی خارجی مستقر بودند. در این طبقه، اتاقی وجود داشت که در آن کلیه مکالمات رادیویی تیم‌های تعقیب و مراقبت ساواک، ضد اطلاعات ارتش، پلیس جنایی (آگاهی) و غیره شنود می‌شد. علاوه بر این، در طبقه ششم نیز در اتاق مخصوصی مکالمات رمز ساواک و سفارت آمریکا شنود می‌شد. هیچ کس بجز متصدی مربوطه و رئیس ایستگاه حق ورود به این اتاق را نداشت. کلیه مکالمات رمز به مرکز ارسال می‌شد، ولی اینکه آیا رمز کشف شده یا نه، روشن نبود زیرا دیگر هیچ اطلاعی به ایستگاه داده نمی‌شد.

فعالیت کوزیچکین در تهران با تحویل گرفتن «رام» (عامل کا.گ.ب در سفارت افغانستان) از ساشا یاشچنکو آغاز شد.

## کوزیچکین و ساواک

خاطرات کوزیچکین یک تصویر جذاب از ساواک به دست می‌دهد و این سازمان به عنوان نماد نظم و ثباتی که در پرتو پیوند رژیم پهلوی با غرب در ایران پدید شده بود، و ایران را در قبال «نفوذ کمونیسم» محافظت می‌کرد، رخ می‌نماید. کوزیچکین به خواننده تفهیم می‌کند که نباید چنین تصور کرد که ساواک یک نهاد امنیتی کم‌اهمیت بومی و زاینده سرویسه‌های اطلاعاتی غرب بود، بلکه این سازمان از اهمیتی در ردیف سیا و

24. Anatoli Zgerski

25. Sergei Pavlovich Kharlashkin

کا. گ. ب و موساد برخوردار بود.

تاریخچه‌ای که کوزیچکین از پیدایش ساواک نقل می‌کند با ماجرای شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران توسط متفقین آغاز می‌شود و سپس به حوادث دولت مصدق می‌پردازد:

... ایالات متحده در آغاز در قبال بحران بیطرف بود. ولی از ترس گرایش مصدق به شوروی، در ۱۹۵۳ به يك کودتای نظامی دست زد و مصدق سرنگون شد. اقتدار شاه، که تا آن زمان ضعیف بود، تأمین شد و همه جنبشهای چپگرا و دمکراتیک شکست خوردند. آمریکاییها می‌خواستند که شاه يك دیکتاتور قدرتمند باشد تا بتواند يك سیاست ضد شوروی جدی را پیش ببرد. ملی شدن نفت ایران تنها روی کاغذ ماند و کمپانی‌های نفتی آمریکایی در عرصه‌ای که پیشتر به انگلیسیها تعلق داشت، نقش اصلی را به دست گرفتند.

شاه برای تأمین حاکمیت فردی خود به يك پشتیبان قابل اتکاء نیاز داشت. ارتش ایران در آن زمان قادر نبود چنین نقشی را ایفا کند زیرا چپگرایان در صفوف آن نفوذ شدید داشتند. شاه به دستگاهی نیاز داشت که کاملاً در قبال نفوذ کمونیستی مصون باشد.

ساواک با کمک مالی ایالات متحده به وجود آمد و توسط آن کنترل می‌شد. آنها هر چه در توانشان بود برای حمایت رژیم شاه و سرکوب هر نوع مخالف، بویژه از سوی چپ، انجام دادند. به علاوه، ساواک به يك گروه‌بندی بین‌المللی سرویسهای ویژه پیوست که با نام رمز «تریدنت»<sup>۲۶</sup> [سرویسهای سه گانه] خوانده می‌شد. دو عضو دیگر این اتحادیه، سیا و موساد - سرویس اطلاعاتی اسرائیل - بود. روشن است که فعالیت «تریدنت» علیه اتحاد شوروی و متحدین آن در منطقه بود.<sup>۲۷</sup>

کوزیچکین در جای دیگر می‌نویسد که ساواک در پیوند با سیا، سرویس مخفی بریتانیا و موساد اسرائیل فعالیت می‌کرد.<sup>۲۸</sup> این از موارد بسیار نادری است که نام «سرویس مخفی بریتانیا» در کتاب دیده می‌شود!

کوزیچکین بطور مختصر درباره ساختار ساواک و اداره کل هشتم (ضد جاسوسی) آن توضیح می‌دهد و سپس بطور مشروح عملیات ساواک علیه کا. گ. ب را بیان

26. Trident

27. Ibid, p. 207-208.

28. Ibid, p. 164.



می‌دارد: کارمندان ساواک متخصصین عالی در امور شوروی بوده و برخی از آنها ۲۰ سال در این رشته کار کرده بودند. سفارت شوروی تحت کنترل شدید ساواک قرار داشت. یکی از محل‌های این کنتر، خانه‌ای در تقاطع خیابانهای چرچیل و استالین بود که در مقابل آن کیوسکی قرار داشت که نوشابه غیرالکلی می‌فروخت. ساواک از درون این کیوسک از رفت و آمدهای سفارت عکس می‌گرفت:

ما به این کیوسک عادت کرده بودیم و از آن نگرانی نداشتیم، زیرا طی سالهای مدید چیزی از زندگی ما شده بود. بعضی وقت‌ها وجود این کیوسک مفید هم بود. زیرا در روزهای تعطیل ایرانیان، که همه مغازه‌ها بسته بود، می‌توانستیم از آن پیسی، سون‌آپ و کانادادرای بخریم و به بودجه ساواک کمک کنیم...<sup>۲۹</sup>

تیم‌های تعقیب و مراقبت ساواک، که هر یک مر کب از ۴ یا ۵ ماشین بود، در خیابانهای اطراف سفارت مستقر بودند. هر ماشین فقط دو سرنشین داشت. تیم‌های ساواک کاملاً حرفه‌ای بودند...<sup>۳۰</sup>

عملیات ساواک علیه ما دفاعی نبود. آنها نمی‌نشستند و انتظار ما را نمی‌کشیدند، بلکه حالت تهاجمی داشتند. عملیات آنها زندگی را بر ما دشوار می‌کرد. برخی اوقات این عملیات حالت جنگ روانی را داشت.<sup>۳۱</sup>

در خاطرات کوزیچکین شکست‌های مکرر کا. گ. ب از ساواک شرح داده شده است. نخستین ماجرا، دستگیری ربانی - کارمند عالی رتبه آموزش و پرورش و عامل کا. گ. ب - است که در مه ۱۹۷۷ (چند ماه پیش از ورود کوزیچکین) رخ داد.<sup>۳۲</sup> مورد دوم، که آن نیز پیش از ورود کوزیچکین در ژوئن ۱۹۷۷ اتفاق افتاد، ماجرای بوریس چپرین<sup>۳۳</sup> - کارمند شاخه اطلاعات سیاسی ایستگاه - است که در پوشش خبرنگار خبرگزاری «تاس» فعالیت می‌کرد. زمانیکه او قصد داشت فردی را به کا. گ. ب جلب کند، بناگاه دو مأمور ساواک ظاهر شدند و از چپرین خواستند که با آنها کار کند. چپرین هراسان گریخت.<sup>۳۴</sup> کوزیچکین ماجرای دستگیری سرلشکر مقربی را نیز شرح داده

29. Ibid, p. 151.

30. Ibid, p. 209.

31. Ibid, p. 210.

32. Ibid, p. 147-148.

33. Boris Checherin

34. Ibid, p. 148-149.

و چنان این عملیات را جذاب توصیف کرده که در خواننده غربی معتاد به رمانهای جاسوسی حسن تحسین نسبت به ساواک را برانگیزاند. سپس او با تحقیر کارایی کا.گ.ب، جنجال آن زمان مطبوعاتی چون تایم و نیوزویک در زمینه نفوذ کا.گ.ب در غرب و کشورهای تحت سلطه غرب، و بزرگنمایی عناصری چون مقربی و فیلبی؛<sup>۳۵</sup> را مردود می‌شمرد:

هر چه که [در مطبوعات غرب] چاپ می‌شد، کارایی شگرفی را به عملیات اطلاعاتی کا.گ.ب نسبت می‌داد. گفته می‌شد که کا.گ.ب با کار کردن روی افراد غیر مهم وقت خود را تلف نمی‌کند، بلکه فقط ژنرالها، اعضای دولت و افسران عالی رتبه سرویسهای اطلاعاتی غرب را جلب می‌کند، آنها را... در طول دهه‌ها هدایت می‌کند و بر روی فعالیت آنها سرمایه‌گذاری‌های کلان می‌نماید... برای نمونه، نام کیم فیلبی و جرج بلیک، افسران اطلاعاتی بریتانیا، و نیز نام سرهنگ آیل - مامور مخفی شوروی که پس از دستگیری در ایالات متحده حاضر نشد نام «صدها عامل خود» را افشاش کند - مطرح می‌شد...

همه این اطلاعاتی که مطبوعات غرب منتشر می‌کردند عظمت کوهی را جلوه می‌داد که در واقع ابعاد آن بیش از توده خاکی که موش کور به بیرون سوراخش می‌ریزد نبود. عواملی چون فیلبی و مقربی عناصر منزوی بودند. آنها به نسل پیش و دوران جنگ دوم جهانی تعلق داشتند، که غرب اتحاد شوروی را متحد خود در مبارزه علیه نازیسم می‌انگاشت، و کمونیسم از محبوبیت معینی برخوردار بود. جلب مجدد عوامل [پس از این دوران] يك جعل کامل بود...<sup>۳۵</sup> کوزیچکین درباره بهره‌گیری کا.گ.ب از موسسات اقتصادی و فرهنگی شوروی در ایران توضیحاتی داده است:

بیمارستان صلیب سرخ شوروی در تهران از نهادهایی بود که کا.گ.ب برای فعالیت خود از آن استفاده می‌کرد. کوزیچکین پس از میان موارد فساد مالی در این بیمارستان، توضیح می‌دهد که علاوه بر خارلاشکین (مأمور اداره کل «S» کا.گ.ب)، دکتر والودیا کوزمین<sup>۳۶</sup> (مأمور جی.آر.یو) نیز در این مکان اشتغال داشت. معهدا، بیشتر ایرانیانی که در بیمارستان شوروی کار می‌کردند منابع خبری ساواک بودند.<sup>۳۷</sup>

35. Ibid, p. 199-200.

36. Volodya Kuzmin

37. Ibid, p. 163-164.



«سواکسپورت فیلم» یک موسسه شوروی است که به فروش تولیدات سینمایی این کشور اشتغال دارد. این سازمان دارای دفاتر متعدد در بسیاری از کشورهاست که بطور سنتی توسط جی.آر.یو به عنوان پوشش به کار می‌رود. تا سال ۱۹۷۷/۱۳۶۵ جی.آر.یو از دفاتر «سواکسپورت فیلم» در تهران استفاده وسیع می‌کرد، ولی در تابستان آن سال ساواک بر سر راه افسر جی.آر.یو شاغل در این موسسه یک هنرپیشه زن ایرانی را قرار داد. زمانیکه این دو خلوت کرده بودند، مامورین ساواک وارد شدند و از افسر جی.آر.یو - که در موقعیت ناهنجاری قرار داشت - خواستند که با آنها همکاری کند. او امتناع کرد و تمام حادثه را توطئه ساواک خواند. وی با نخستین پرواز به مسکو بازگردانیده شد و جی.آر.یو دیگر از این موسسه استفاده نکرد.<sup>۳۸</sup>

کوزیچکین پس از تشریح این توانمندی‌های ساواک و ضعف سرویسهای جاسوسی شوروی، می‌نویسد که در نتیجه این فعالیت‌ها، پرسنل کارآموده کا.گ.ب در ایران بتدریج مجبور به ترک کشور شد و زمام ایستگاه به دست افراد ناواردی چون کازانکین (رئیس شاخه اطلاعات سیاسی) و دنیسوف (رئیس شاخه ضد اطلاعات) افتاد. دنیسوف حتی زبان فارسی نمی‌دانست.<sup>۳۹</sup>

کوزیچکین در حالیکه چنان چهره جذاب ضد جاسوسی از ساواک تصویر می‌کند، شرح مختصری نیز درباره عملیات ضد انسانی این سازمان دست پرورده غرب ارائه می‌دهد که در واقع به معنای تیره زیر کانه آن است. بطور غیرمستقیم به خواننده غربی چنین القاء می‌شود که گویا این «سوء شهرت» ساواک ثمره تبلیغات شوروی بود و حال آنکه آنها هیچگاه شاهدهی در درون این سازمان نداشتند:

شهرت ساواک در نقض حقوق بشر در سراسر جهان پراکنده شد. صحبت‌های زیادی می‌شد که ساواک علیه مخالفان شاه شکنجه‌های قرون وسطایی، مثل سوراخ کردن پا، یا شکنجه‌های مدرن، مانند قرار دادن متهم روی اجاق برقی، شوک الکتریکی و استفاده از مخدرهای شیمیایی، به کار می‌گیرد. من دقیقاً نمی‌دانم که این اطلاعات تا چه حد قابل اعتماد است زیرا کا.گ.ب حتی يك

38. Ibid, p. 304-305.

منظور کوزیچکین، گرمان کیزیون - رئیس نمایندگی «سواکسپورت فیلم» و افسر اطلاعات نظامی شوروی (جی.آر.یو) است. درباره روابط وی بالیلی امیر ارجمند (دوست فرح پهلوی و مدیر عامل کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان) در کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (ج ۲، ص ۲۴۵) توضیح داده شده است.

39. Ibid, p. 149.

مأمور هم در درون ساواک - در طول موجودیت این سازمان از ۱۹۵۶ تا ۱۹۷۹ - نداشت. کا.گ.ب هیچگاه موفق به نفوذ در ساواک نشد و تمام اطلاعات آن از این سازمان از طریق شهود مکالمات رادیویی آن بود.<sup>۴</sup>

### رژیم پهلوی، غرب و «ملایان»

کوزیچکین در واپسین سالهای سلطنت پهلوی در ایران حضور داشت و طبیعی است که خواننده غربی از او انتظار داوری پیرامون این رژیم، علل سقوط شاه و تبیین ریشه‌های انقلاب اسلامی را داشته باشد. کوزیچکین به این توقع پاسخ می‌گوید. ولی شرحی که وی ارائه می‌دهد بیشتر به تحلیل‌های سلطنت طلبان متواری ایرانی شباهت دارد که نه تنها فاقد هر گونه دقت تاریخی است، بلکه از روح حمایت از رژیم پهلوی آکنده است. طبق این دیدگاه، انقلاب اسلامی چیزی نبود بجز تداوم همان ستیز دیرین رژیم نوگرا و اصلاح طلب پهلوی با ارتجاع «ملایان ایرانی» که در عامه بیسواد و عقب مانده مردم نفوذ عمیق داشتند:

تحولات سیاسی که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم اروپا را تکان داد در ایران نیز تأثیر گذارد. تحولات تاریخی به همراه خود شخصیت‌های بزرگی پدید می‌سازد که در ایران نمونه آن رضا خان - پدر آخرین شاه ایران - بود. او که یک سروان [۱] در دیویزیون قزاق ایران بود، در ۱۹۲۴ وزیر جنگ شد و یک سال بعد در یک کودتا رژیم قاجار را سرنگون کرد و خود زمام قدرت را به دست گرفت.<sup>۴</sup> شاه جدید کوشید تا نشان دهد که شیفته سنن اسلامی نیست و بیشتر به عظمت باستانی ایران دوران زرتشت [؟] چشم داشت. او می‌خواست که ایران را طبق الگوی اروپایی مدرنیزه کند. رضاشاه توسعه اقتصاد ایران را آغاز نمود و به اصلاحات دست زد؛ از جمله از استعمال چادر توسط زنان ممانعت کرد و به آنان حقوق و آزادی‌های بیشتر داد. زمانیکه ملاها به ایجاد نارضایتی در میان جمعیت مسلمان ایران دست زدند، رضا شاه بیرحمانه آنها را سرکوب کرد.

40. Ibid, p. 211-212.

۴۱. کوزیچکین به کودتای انگلیسی ۳ حوت ۱۲۹۹/۲۱ فوریه ۱۹۲۱ رضاخان اشاره نمی‌کند تا سیر صعود او را طبیعی جلوه دهد. منظور وی از کودتای ۱۹۲۵، خلع رسمی سلطنت قاجار و تاسیس سلطنت پهلوی است.



رضا شاه به دلیل شکوفایی عظیم اقتصادی آلمان در دهه ۱۹۳۰ به این کشور نظری ستایش آمیز داشت. لذا، زمانیکه جنگ جهانی دوم در گرفت، بریتانیا و شوروی نیروهای خود را علیه این متحد احتمالی هیتلر وارد ایران کردند. رضا شاه به آفریقای جنوبی تبعید شد و در سال ۱۹۴۴ در آنجا درگذشت. متفقین پسر او، محمد رضا پهلوی جوان، را به تخت نشاندند، ولی پس از جنگ و پس از شکست مخالفین در ۱۹۵۳، او نخواست آلت دست باشد و بتدریج قدرت گرفت. پدرش به وی آموخته بود که به اروپا بنگرد [۱] و او می‌خواست که کشورش راه توسعه اقتصادی را پیماید. راه حل او «انقلاب سفید» - یعنی اصلاحات بدون خونریزی و از بالا - بود.<sup>۴۲</sup>

کوزیچکین با روح و زبان یک تبلیغاتچی حرفه‌ای دربار پهلوی، اصول ششگانه «انقلاب سفید» را شرح می‌دهد و می‌افزاید:

مهم‌ترین این اصول، اصلاحات ارضی بود. اراضی ایران میان خانواده سلطنتی، زمینداران و روحانیون مسلمان تقسیم می‌شد. دو گروه اول مسئله‌ای نداشتند زیرا حامی شاه بودند. ولی روحانیون از شاه خوششان نمی‌آمد زیرا او را فرزند یک ضد مسلمان و آلت دست غرب می‌انگاشتند. شاه مانند پدرش روحانیت را عامل عقب ماندگی ملی ایران می‌دانست. او بسیاری از اراضی روحانیون را گرفت و بطور مجانی به دهقانان داد. اصلاحات آموزشی نفوذ روحانیون را - که پیشتر نقش معلمی را نیز داشتند - تضعیف کرد. روحانیون بخش عظیمی از زمین‌هایشان را از دست دادند. لذا آنها با سازماندهی اعتراضات توده‌ای و ناآرامی‌ها به مخالفت پرداختند. این شورشها در سال ۱۹۶۲ در شهر مقدس قم آغاز شد. یکی از سازماندهندگان این ناآرامی‌ها یک فقیه آن شهر بنام آیت‌الله خمینی بود.<sup>۴۳</sup>

تحلیل کوزیچکین از رابطه رژیم پهلوی با غرب نیز جالب است. از این دیدگاه، شاه نه آلت فعل راستگرا ترین محافل مالی و سیاسی صهیونیستی غرب، بلکه حکمرانی مستقل بود که با درایت میان دو ابرقدرت زمان خود مانور می‌داد:

اتحاد شوروی دارای یک مرز ۲۵۰۰ کیلومتری با ایران بود. ولی شاه، هر چند

42. Ibid, p. 234.

43. Ibid, p. 235.

44. Ibid, p. 205.

45. Ivan Anisimovich Fabelkin, 1982-1983, p. 218.

يك ضد شوروی تمام عیار بود، ولی ترجیح می‌داد که از يك سیاست موازنه میان ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی پیروی کند [۱]. او در مرزهای ایران و شوروی نیروی نظامی ناچیزی مستقر کرده بود. در ایران هیچ مستشار نظامی آمریکایی وجود نداشت [۱]. ایران از هر دو قدرت رقیب کمک اقتصادی دریافت می‌کرد. لیکن شاه بیشتر تجهیزات نظامی خود را از آمریکا می‌خرید. ولی حتی در این عرصه نیز او می‌کوشید تا تعادل را حفظ کند و لذا از شوروی نیز اسلحه می‌خرید. آمریکاییها سلاحهای مدرن مورد علاقه ایران را به این کشور می‌فروختند که بدون اجازه آمریکا حق استفاده از آن را نداشتند. این عمل در نظر شوروی نوعی انباشت اسلحه آمریکایی برای جنگ علیه اتحاد شوروی تلقی می‌شد. مسلماً قطع روابط ایران و شوروی به شدت به سود آمریکا بود و شورویها دوست نداشتند این ریسک را بکنند.<sup>۴۴</sup>

### سپهد فادیکین و ترور شاه

بگفته کوزیچکین، شکست‌های پیاپی ایستگاه تهران، سبب تعویض گنادی کازانکین (که پس از مراجعت کاسترومین ریاست ایستگاه را به عهده داشت) شد و به جای او سپهد ایوان فادیکین<sup>۴۵</sup>، «یک چهره افسانه‌ای در کا.گ.ب»، در مارس ۱۹۷۸/ خرداد ۱۳۵۷ با نام مستعار «فادیف» به تهران اعزام شد. در آن زمان، فادیکین ۶۰ ساله بود. فادیکین در مسکو به دنیا آمد. پیش از جنگ دوم جهانی تحصیلات خود را در دانشکده روزنامه‌نگاری دانشگاه دولتی مسکو به پایان برد و سپس به فعالیت اطلاعاتی روی آورد. در سالهای جنگ به عنوان معاون يك واحد پارتیزانی در بیلوروسی نقش فعالی ایفاء کرد. پس از جنگ به کار اطلاعاتی ادامه داد و نخست افسر و سپس رئیس دپارتمان «۷» شد که مسئولیت عملیات خرابکاری، انحراف و کشتار دشمنان رژیم شوروی را به عهده داشت. در این سمت بود که فادیکین برای اولین بار به ایران آمد.

پس از کودتای تحت هدایت سیا [در ایران] نفوذ آمریکا افزایش یافت. شاه به يك دیکتاتور فردی بدل شد و در شرایط جنگ سرد، رهبران شوروی

44. Ibid, p. 205.

45. Ivan Anisimovich Fadeikin



نگران آن بودند که در صورت بروز جنگ با ایالات متحده، ایران به پایگاه حمله به شوروی از جنوب تبدیل شود. تلاش برای بهبود روابط با ایران پس از مرگ استالین با شکست مواجه شد. شاه روز به روز شوروی ستیز تر می‌شد. به یاد می‌آورد که چگونه در سالهای جنگ دوم جهانی او، یعنی شاه ایران، مجبور شد برای ملاقات با استالین به سفارت شوروی برود. چنین توهین‌هایی فراموش شدنی نبود [۱].

تمامی این ارزیابی‌ها رهبری شوروی را به این نتیجه رسانید که شاه باید بمیرد. شاه در آن زمان ولیعهدی نداشت و پس از مرگ او در حکومت متمایل به غربی که محتملاً جایگزین او می‌شد راحت‌تر می‌شد نفوذ کرد تا در [حکومت] این «دیکتاتور احمق و شوروی ستیز» بدینسان، سرنوشت شاه رقم خورد.<sup>۴۶</sup>

به ادعای کوزیچکین، مسئولیت این عملیات - که مانند سایر عملیات مشابه تصویب آن با پولیت بورو است - به عهده دپارتمان «(۷)» به ریاست فادیکین گذارده شد. فادیکین در سال ۱۳۴۰/۱۹۶۱ در پوشش دیپلماتیک به تهران آمد. در این زمان، خروشچف - رهبر وقت شوروی - با کندی - رئیس جمهور وقت آمریکا - در وین ملاقات داشت. در این دیدار، خروشچف گفت: «ایران یک میوه گندیده است که به زودی جلوی پای شوروی خواهد افتاد. به زودی ناآرامی‌ها در این کشور شروع خواهد شد.» او که متوجه زیاده‌روی خود شده بود شتابزده گفته فوق را چنین تصحیح کرد: «بهر حال اتحاد شوروی هیچ ارتباطی با این حوادث ندارد و قصد ندارد در آن دخالت کند.» خلاصه اینکه، فادیکین ترتیبی داد تا در مسیری که اتومبیل شاه حرکت می‌کرد یک بمب قوی قابل انفجار از راه دور کار گذاشته شود. مواد منفجره توسط پست دیپلماتیک از مسکو به تهران حمل شد و عوامل ایرانی فادیکین در سفارت آموزشهای لازم را دیدند. عملیات قرار بود در فوریه ۱۹۶۲/ اردیبهشت ۱۳۴۱ انجام شود. بمب در یک اتومبیل فولکس واگن کار گذاشته شد و در مسیر حرکت شاه از کاخ نیاوران [!] به مجلس پارک شد. مأمور کا.گ.ب با دستگاه کنترل در فاصله دور منتظر ماند و زمانی که اتومبیل حامل شاه به کنار بمب رسید دکمه را فشار داد، ولی بمب منفجر نشد! علت فقط یک تصادف ساده بود. زمانی که دکمه فشار داده شد، دستگاه کنترل مستقیماً به سمت بمب نبود و گیرنده نتوانست امواج را دریافت کند!<sup>۴۷</sup>

46. Ibid, p. 215. Ibid, p. 222-223.

47. Ibid, p. 216-218.

این داستان مهیج، واقعی بنظر نمی‌رسد. می‌دانیم که شاه از ملاقات معروف خود با استالین، در زمان «کنفرانس تهران»، خاطره خوشی داشت؛ بنحوی که این خاطره حتی پس از سقوط او در پاسخ به تاریخ نیز بازتاب یافت. در میان سران سه قدرت بزرگ، تنها استالین چنین احترامی به شاه جوان گذارد و او را سپاسگزار خود کرد.<sup>۴۸</sup> در گفتار منسوب به خروشچف تنها جمله اول صحت دارد. تحلیل شرایط داخلی و خارجی آن زمان دلیل معقولی برای صدور فرمان قتل شاه ایران توسط پولیت بورو به دست نمی‌دهد. و مهم‌تر از همه این پرسش مطرح است که این داستان چگونه و از چه منبعی به اطلاع کوزیچکین رسیده است؟

کوزیچکین در رده‌ای قرار نداشته که به اسناد عملیات بسیار سری، آنهم متعلق به سالها پیش از ورود او به این سازمان، دسترسی داشته باشد. اسرار چنین عملیاتی، بویژه زمانیکه به مسئله حساسی چون ترور رئیس یک کشور همسایه مربوط می‌شود، قاعدتاً باید به شدت حفاظت شود. توجه داشته باشیم که در حادثه ترور سپهبد تیمور بختیار توسط ساواک، تنها عده بسیار معدودی چون شخص شاه و نصیری (رئیس ساواک) و پرویز ثابتی (مسئول عملیات) از این عملیات مطلع بودند و حتی فردوست در جریان قرار نگرفت. مسایل بطور شفاهی و در ملاقاتهای خصوصی شاه با نصیری مطرح می‌شد و «کلمه‌ای» از این ماجرا به «دفتر ویژه اطلاعات» گزارش نشد.<sup>۴۹</sup> چگونه کوزیچکین می‌تواند مدعی باشد که از حادثه‌ای به آن اهمیت و در تمام جزئیات مطلع بوده است؟! از این دست جعلیات باز هم در خاطرات کوزیچکین خواهیم دید و همین امرست که ارزش کتاب را کاهش داده و آن را به آمیزه‌ای از راست و دروغ، کوچک نمایی‌ها و اغراق‌های مصلحت‌آمیز و متناقض بدل ساخته است.

زیستنامه فادیکین را پی می‌گیریم:

فادیکین از اواخر دهه ۱۹۶۰ تا سال ۱۹۷۴ با درجه سپهبدی ریاست ایستگاه کا.گ.ب در برلین شرقی را به عهده داشت، تا سرانجام به عنوان رئیس ایستگاه کا.گ.ب به ایران اعزام شد. لیو کاسترومین نیز برای تقویت ایستگاه فادیکین را همراهی می‌کرد. با توجه به سوابق دیرین فعالیت فادیکین در ایران و دوران طولانی حضور وی در

۴۸. ارتشبد فردوست در خاطراتش درباره این ملاقات و تاثیر آن بر شاه جوان سخن گفته است (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۱۲۹ - ۱۳۰).

44. Ibid, p. 205.

45. Ivan Anisimovich Fadeikin

47. Ibid, p. 216-218.

۴۹. همان مأخذ، ص ۴۲۱.



برلین شرقی (مرکز فعالیت حزب توده)، قطعاً پولیت بورو با اعزام این «چهره افسانه‌ای» کا.گ.ب به ایران نقش نوینی را از او انتظار داشت؛ نقشی که با حوادث توفنده سال ۱۳۵۷ ایران منطبق باشد. معه‌ذا، این انتظار بر اثر یک حادثه ابلهانه به باد رفت: مدتی پس از ورود فادیکن، فردی مخفیانه نامه‌ای به درون ساختمان سفارت شوروی پرتاب کرد که در آن تقاضای ملاقات شده بود. نامه با حرف D امضاء شده بود و کاسترومین گفت که او یکی از عوامل کا.گ.ب است. علیرغم مشکوک بودن حادثه و غیر عادی بودن این شیوه تماس، به دستور فادیکن ملاقات انجام شد. عامل فوق حرف مهمی برای گفتن نداشت، ولی رفتار پیرمرد غیر عادی بود. در لحظه‌ای که افسران کا.گ.ب در حال جدا شدن از او بودند، مرد جوانی از یک خانه بیرون آمد و شماره اتومبیل حامل آنان را یادداشت کرد. سه روز بعد روزنامه‌های ایران با تیترودرشت نوشتند: «یک شبکه دیگر کا.گ.ب در ایران کشف شد! سرتیپ درخشانی دستگیر شد! او ۳۰ سال برای کا.گ.ب کار می‌کرد! کا.گ.ب فقط با ژنرالها کار می‌کند!» مشخص شد که کل ماجرا یک دام دیگر از سوی ساواک بوده است.

فردی که کوزیچکین درباره او سخن گفته، سرتیپ علی اکبر درخشانی است که در سال ۱۳۲۴ فرمانده قوای آذربایجان بود و نیروی تحت امر خود را به «فرقه دمکرات» تسلیم کرد. او به همین دلیل پس از پایان غائله فرقه محاکمه و زندانی شد و سپس از ارتش اخراج گردید. بگفته کوزیچکین، او در تمام سالهای خانه‌نشینی خود، هر چند سودی برای شوروی نداشت ولی برای گذران زندگی، از کا.گ.ب مقرری دریافت می‌کرد. درخشانی در زیر شکنجه ساواک کشته شد و کار او به دادگاه نکشید. این حادثه ضربه شدیدی بر فادیکن محسوب می‌شد.<sup>۵۰</sup>

سپهد فادیکن تا اوایل سال ۱۹۷۹ / زمستان ۱۳۵۷ در ایران بود. او طی دوران اقامت خود در تهران با ولادیمیر وینوگرادوف<sup>۵۱</sup> -سفير شوروی- اختلاف داشت، تا بالاخره ناگهان بیمار و در بیمارستان شوروی بستری شد. وینوگرادوف برای رهایی از شر فادیکن اصرار داشت که او را برای معالجه به مسکو بفرستد. او می‌گفت: «ما نمی‌توانیم روی زندگی چنین خدمتگزار برجسته دولت شوروی ریسک کنیم!» فادیکن در وضعی نبود که خود تصمیم بگیرد و کسی نیز نبود که با تصمیم وینوگرادوف مخالفت کند. او با اولین پرواز به مسکو اعزام شد و بدین ترتیب سفیر از شر بدترین دشمن خود

50. Kuzichkin, Ibid, p.222-223.

51. Vladimir Vinogradov

رهایی یافت. ولی این خطر وجود داشت که فادیکین مجدداً به تهران بازگردانیده شود. لذا، وینوگرادوف نامه‌ای برای یوری آندروپوف (رئیس کا.گ.ب) نوشت و طی آن فادیکین را به هر گناه ممکن - از جمله ابراز نظرانی علیه «نقش رهبری کننده حزب کمونیست اتحاد شوروی» - متهم کرد. فادیکین ۷ ماه در بیمارستان بستری بود و زمانیکه مرخص شد، آندروپوف او را احضار کرد و به اطلاع وی رسانید که دوران خدمتش به پایان رسیده است. فادیکین که نمی‌توانست این «بی‌عدالتی» را تحمل کند، کاملاً در هم شکست. بیماریش عود کرد و در دسامبر ۱۹۷۹ به علت سرطان کبد درگذشت. تشییع جنازه‌ای در رده یک سپهبد کا.گ.ب از او به عمل آمد و جسد وی در کلوپ مرکزی کا.گ.ب دفن شد.<sup>۵۲</sup>

### کوزیچکین و انقلاب اسلامی

کوزیچکین در شرح حوادث آغازین انقلاب اسلامی، مسایل را بنحوی مطرح می‌کند که با دعاوی مکرر او دال بر ضعف فاحش کا.گ.ب در تضاد است. او از سویی می‌خواهد بر شهرت «مضر» این سازمان نقطه پایان نهد و توجه خواننده را به اقتدار و کارایی برتر سرویسه‌های غرب جلب کند، و از سوی دیگر به اقتضای برخی «مصلح» مجبور است در مواردی نقش کا.گ.ب را برجسته کند. او از سویی در جابه‌جای خاطرات خود از کمبود عوامل ایرانی کا.گ.ب و ضعف این سازمان سخن می‌گوید، و از سوی دیگر داده‌های مشکوکی مطرح می‌کند تا بدین‌طریق شوروی را در شروع ناآرامی‌های ضد شاه موثر جلوه دهد. انتقال عوامل کا.گ.ب در لبنان به تهران، که در ذهن خواننده غربی «تروریسم» مرسوم در آن کشور را تداعی می‌کند، از این داده‌هاست:

به گفته کوزیچکین، تقویت ایستگاه تهران فقط به اعزام سپهبد فادیکین و بازگشت کاسترومین محدود نبود. با تشدید جنگ داخلی در بیروت عوامل کا.گ.ب در لبنان بتدریج به تهران منتقل شدند، و لذا ولادیمیر گولوفانف<sup>۵۳</sup> از سوی اداره کل «S» به عنوان مسئول شاخه N در ایستگاه تهران به ایران اعزام شد. گولوفانف فارسی را به خوبی تکلم می‌کرد.<sup>۵۴</sup>

52. Ibid, p. 242-243.

53. Vladimir Golovanov

54. Ibid, p. 203.



کوزیچکین مدعی است که از اواخر سال ۱۹۷۷/ پائیز ۱۳۶۶، یعنی دقیقاً مقارن با آغاز حوادث انقلاب اسلامی، مرحله جدیدی از عملیات ایستگاه کا.گ.ب در تهران آغاز شد. این عملیات شامل تماس فعال با عوامل مخفی، کار بر روی عناصر جدید و ارسال نامه‌هایی که در مسکو تهیه می‌شد برای مقامات ایران بود! این نامه‌ها توسط سرویس جعلیات کا.گ.ب (سرویس «A») به فارسی نوشته می‌شد و توسط ایستگاه تهران برای مقامات دولتی، شاه و ساواک ارسال می‌گردید. ارسال نامه‌ها از طریق صندوقهای پستی مستقر در سطح شهر انجام می‌گرفت. در هر صندوق بیش از یک نامه انداخته نمی‌شد. مأموری که نامه را پست می‌کرد، دستکش به دست داشت تا اثر انگشت به جا نماند. بگفته کوزیچکین، این عملیات از اهمیت بسیار برخوردار بود. او می‌افزاید:

مضمون این نامه‌ها برای من ناشناخته است، ولی تردیدی نیست که شامل مطالبی بود که نفوذ آمریکا در ایران را زیر کن کند، رژیم شاه را متزلزل نماید و موقعیت ساواک را تضعیف کند... [۵۴]

کوزیچکین در شرح حوادث انقلاب اسلامی در نقش «مجاهدین» و «فدائیان» نیز به شدت اغراق می‌کند. به گفته او، اپوزیسیونی که برای سرنگونی شاه فعالیت می‌کرد در آن زمان بطور عمده توسط سازمانهای زیرزمینی «مجاهدین» و «فدائیان» رهبری می‌شد. این دو سازمان در دهه ۱۹۵۰ (!) تحت تأثیر مارکسیسم اسلامی (!) پدید شده و مورد حمایت کشورهای چون چین، سوریه و لیبی بودند. شعارهای آنها ضدامپریالیستی، ضد آمریکایی، ضد اسرائیلی و هدف اصلی آنها براندازی رژیم شاه و خارج کردن ایران از حوزه نفوذ آمریکا بود. ولی اتحاد شوروی هیچگاه هیچ نوع «تماس مستقیمی» با این دو سازمان نداشت. این عدم تماس به دو دلیل عمده بود:

۱- اتحاد شوروی هیچگاه از سازمانی که چشم‌اندازی برای به قدرت رسیدن آن وجود نداشته باشد حمایت نمی‌کند. مقامات شوروی، رژیم شاه را استوار می‌پنداشتند و حمایت آمریکا از آن را قوی تلقی می‌نمودند و لذا «فدائیان» و «مجاهدین» را یک تهدید جدی علیه رژیم شاه به حساب نمی‌آوردند. به علاوه، «این دو سازمان به شدت مورد رخنه عوامل نفوذی ساواک بودند و مقامات ایران از کلیه برنامه‌ها و اقدامات آنان در داخل و خارج کشور اطلاع داشتند.»

۲- رژیم شاه هرگاه احساس می‌کرد که کشور بیگانه‌ای با مخالفین آن در ارتباط

است، روابط دیپلماتیک خود را با آن کشور قطع می‌کرد. مثلاً، زمانیکه فیدل کاسترو - رهبر کوبا- در جریان کنگره بیست و ششم حزب کمونیست شوروی با ایرج اسکندری - رهبر وقت حزب توده- ملاقات کرد، ایران روابط خود را با کوبا قطع نمود. کاسترو به دلیل حضور نیروهای نظامی کوبا در آنگولا و اتیوپی روابط خوبی با شاه نداشت (۱۵!). لذا، شورویها نمی‌خواستند با ایجاد رابطه با «فدائیان» و «مجاهدین» مناسبات دیپلماتیک خود را با رژیم پهلوی به مخاطره اندازند.<sup>۵۶</sup>

کوزیچکین در جای دیگر می‌نویسد که مسئولیت ارتباط با «جنبشهای آزادیبخش» به عهده شعبه بین‌المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی و مسئولیت تحویل سلاح به این جنبشها با سازمان اطلاعات نظامی شوروی (جی.آر.یو) است و این مسایل معمولاً ارتباطی به کا.گ.ب ندارد.<sup>۵۷</sup> اینکه کوزیچکین - این افسر دون پایه کا.گ.ب - درباره وجود یا عدم وجود رابطه سیاسی و نظامی میان شوروی با این یا آن سازمان خارجی، که طبق گفته خود او باید از اسرار شعبه بین‌المللی حزب کمونیست و جی.آر.یو باشد، اظهار نظر می‌کند، از تناقضات خاطرات اوست.

کوزیچکین به شرح حوادث سالهای ۱۳۵۶-۱۳۵۷ ادامه می‌دهد:

«به‌زعم او، آمریکاییها و پرزیدنت کارتر «سهم بزرگی» در ایجاد این حوادث داشتند. اصرار کارتر بر تضمین حقوق بشر در ایران سبب شد که مخالفین شاه از این نقطه ضعف رژیم استفاده کنند و فعالیت خود را تشدید نمایند.

در تهران و در سراسر کشور نوارهای کاستی توزیع می‌شد که حاوی سخنرانیهای آیت‌اللهی بنام خمینی بود. این ملادر این سخنرانیها خواست سرنگونی رژیم شاه را مطرح می‌کرد... نام خمینی برای من و حتی برای سابقه‌دارترین افسر ایستگاه نا آشنا بود» [۱]!<sup>۵۸</sup>

کوزیچکین پس از بیان ریشه‌های ستیز «ملایان واپس‌گرا» و «رژیم نوگرایی پهلوی» - که بیشتر نقل شد - می‌نویسد:

اداره کل سوم ساواک به شدت علیه عناصر خرابکار در میان روحانیون - که پس از ۱۹۶۳ [قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲] بطور نسبی آرام شده بودند، به فعالیت پرداخت... ایران به سرعت راه توسعه را در پیش گرفت. صنعت و خدمات،

56. Ibid, p. 203-204.

57. Ibid, p. 206.

58. Ibid, p. 233.



بازرگانی و کشاورزی شکوفا شد. خدمات بهداشت ملی توسعه یافت. بیمارستانها و مدارس ساخته شد. این اصلاحات مورد حمایت طبقه متوسط اروپاگرا بود که ۲۰ درصد جمعیت ایران را تشکیل می‌داد. بقیه جمعیت ایران دهقانان بودند [۱]. دهقانان هر چند از اصلاحات ارضی سود بردند، ولی همچنان تحت نفوذ روحانیون مسلمان باقی ماندند. خمینی بهیچوجه تنها مخالف شاه نبود. بسیاری از ملاحای ایران چنین موعظه می‌کردند که شاه و خدمتگزاران او ملحد و نطفه شیطان هستند، و اصلاحات او انحراف از اسلام است. ستایش شاه از ایران پیش از اسلام بمناسبت ۲۵۰۰مین سالگرد تأسیس حکومت [۱] در ایران در سال ۱۹۷۱، بهانه‌ای به دست ملایان شد. این حقیقت که ایرانیان [از نژاد] هند و اروپایی هستند و نه عرب، پیوسته مورد توجه [رژیم پهلوی] بود. در تهران يك فرهنگستان تاسیس شد که هدف اصلی آن پیرایش زبان فارسی از واژه‌های عربی بود. از نظر روحانیت این اقدام حمله به اسلام تلقی می‌شد [۱].<sup>۵۹</sup>

معهدا، کوزیچکین که بدین ترتیب رهبری بلامنازع امام خمینی (ره) را بر «۸۰ درصد جمعیت ایران»، یعنی دهقانان!، پذیرفته است، بتدریج نقش «سازمانهای چپ» - یعنی «فدائیان» و «مجاهدین» - را در حوادث انقلاب پر رنگ و پررنگ‌تر می‌کند، و سرانجام آنان «وارثین راستین انقلاب» جلوه می‌دهد. بگفته او، «فدائیان» و «مجاهدین» از آغاز انقلاب نقش فعالی در سازماندهی تظاهرات و اعتصابات به عهده داشتند، ولی برای جلب حمایت مردم - و نه تنها دانشجویان - شعار «الله اکبر، خمینی رهبر» را برگزیدند و بدین ترتیب نقش رهبری (امام) خمینی را پذیرفتند.<sup>۶۰</sup> نقشی که این شاهد «بیطرف» برای «فدائیان» و «مجاهدین» در جریان انقلاب قائل است، نه تنها با اسناد بلکه حتی با ادعای این گروهها نیز انطباق ندارد. پس از آخرین ضرباتی که توسط ساواک بر گروه تروریستی «مجاهدین» وارد شد، و بویژه پس از انشعاب وسیع مارکسیستی در آن، این سازمان موجودیت خود را از دست داد و در واپسین سالهای دوران پهلوی فاقد هر گونه حضور تشکیلاتی در خارج از زندانها بود. تجدید سازمان این گروه تنها پس از آغاز انقلاب اسلامی و رهایی کلیه زندانیان سیاسی - از جمله بقایای معدود «مجاهدین» - صورت گرفت و تازه در این زمان نیز شمار اعضای این سازمان رقمی بسیار ناچیز بود. پیش از رهایی زندانیان سیاسی توسط مردم

59. Ibid, p. 236-237.

60. Ibid, p. 238.

انقلابی، «فدائیان» از وضع بهتری برخوردار بودند. مجموع شاخه‌های غیرمتمرکز این گروه رقمی حدود ۵۰ - ۶۰ عضو را دربر می‌گرفت که از این میان بزرگترین شاخه آن، با ۱۰ - ۱۵ عضو، به رهبری حسین قلمبر (سیامک)، در انشعاب آبان ۱۳۵۶ به حزب توده پیوسته بود و دیگر «فدایی» محسوب نمی‌شد. جلب تعداد قابل‌اعتنایی جوان و نوجوان به این دو گروه تنها در فضای شور و آزادی مولود انقلاب اسلامی و در نخستین سالهای پس از انقلاب صورت گرفت.

طبق روایت کوزیچکین، شاه در مقابل ناآرامی‌ها هیچ کاری نمی‌کرد و می‌کوشید تا برای پان‌مسالمت‌آمیز ماجرا چاره‌ای بیندیشند. او برای این کار تصمیم گرفت برخی از نزدیک‌ترین طرفداران خود را قربانی کند.

نگرش ایستگاه کا.گ.ب به حوادث دو گونه بود: ما از سویی نمی‌توانستیم تهدید آشکار علیه موجودیت رژیم شاه را نادیده بگیریم و از سوی دیگر نمی‌توانستیم خود را از چنبره این اعتقاد دیرین خلاص کنیم که رژیم شاه نیرومندترین رژیم منطقه و دارای مدرنترین ارتش، پلیس، ساواک و برخوردار از حمایت غرب است. منابع نزدیک به رژیم مدعی بودند که شاه در تدارک ایراد یک ضربه کوبنده بر دشمنانش است. در چنین شرایطی، ما در انتظار این ضربه به سر می‌بردیم. ولی شاه چنین نکرد و حال آنکه قدرت اپوزیسیون رو به افزایش بود.<sup>۶۱</sup> در این زمان دیدگاه جدیدی در مسکو شکل گرفت و حوادث ایران چنین تحلیل شد: آمریکاییها به این نتیجه رسیده‌اند که رژیم شاه رژیم منسوخ است و در سیاست داخلی فاقد توان پیش‌بینی اوضاع و جلوگیری از ناآرامی‌ها است. حکومت آمریکا که برای موقعیت استراتژیک ایران در رابطه با اتحاد شوروی اهمیت زیاد قایل بود، نمی‌خواست که نفوذ خود را در این کشور از دست بدهد. لذا، زمانیکه ناآرامی‌ها «با سازماندهی روحانیت» آغاز شد، آمریکاییها این وضع را شانس خوبی برای نجات خود از دست شاه و استقرار مناسبات حسنه با رژیم جدید ارزیابی کردند.

گفتیم و اکنون بالاچاره تکرار می‌کنیم که روایت کوزیچکین سرشار از ضد و نقیض‌گویی است. در جایی سخن از وابستگی شاه به آمریکاست و در جای دیگر از استقلال او، در جایی از توطئه شوروی در سقوط شاه سخن می‌رود و در جای دیگر از گرایش شاه به سمت کشورهای سوسیالیستی در واپسین سالهای سلطنتش، زمانی رهبری

57. Ibid, p. 206.

61. Ibid, p. 238-239.



تظاهرات به عهده «مجاهدین» و «فدائیان» گذارده می‌شود و زمان دیگر رهبری مطلق امام خمینی بر امواج انقلاب و سازماندهی تظاهرات توسط روحانیت تأیید می‌گردد. کوزیچکین در حالیکه پیشتر می‌گفت که شاه علیه ناآرامی‌ها به هیچ اقدامی دست نمی‌زند، اکنون به شرح کشتار میدان ژاله ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ می‌پردازد، معه‌ذا به جای ترسیم مظلومیت مردمی که بیرحمانه به خاک و خون کشیده شدند، چهره‌ای شرور از آنان تصویر می‌کند. او مدعی است که علیرغم این فاجعه، هیچ غم و اندوهی در سیمای مخالفان شاه دیده نمی‌شد و به عکس آنان شادمان بودند که این کشتار سقوط رژیم را تسهیل خواهد کرد:

جوانان انقلابی که به دیدار ما در کنسولگری [شوروی] می‌آمدند، و به اتحاد شوروی به دیده تحسین می‌نگریستند، پیروزمندان می‌گفتند: «ما می‌خواهیم در کشور خود جامعه‌ای مانند جامعه شوروی شما بسازیم! نباید نگران خونریزی بود. هر چه خونریزی بیشتر باشد توده‌ها شرورتر خواهند شد و سریع‌تر رژیم شاه را بر خواهند انداخت. نباید برای این کشته‌ها غصه خورد. شهدا (کسی که در راه اسلام کشته می‌شود) مستقیماً به بهشت می‌روند و تنها باید به [این سعادت] آنان غبطه خورد.<sup>۶۲</sup>

در این داستان، علاوه بر انتساب یک فرهنگ شرارت‌آمیز، چند نکته «ظریف» مستتر است: نخست اینکه، انقلابیون مسلمان تا بدان حد به شوروی گرایش داشتند که در روزهای انقلاب کنسولگری این کشور پاتوق آنها بود (این «جوانان انقلابی») مسلمان بودند زیرا به شهادت اعتقاد داشتند. دوم اینکه، آقای کوزیچکین در همین نخستین گام‌ها تشابه اساسی میان انقلاب بلشویکی روسیه و انقلاب اسلامی ایران، میان نظام کمونیستی و نظام جمهوری اسلامی، به ذهن خواننده القاء می‌کند. حتی خواست این «جوانان انقلابی» ساختمان جامعه‌ای چون شوروی است! در ذهن خواننده ناآگاه غربی تنها مفاهیمی که از این قیاس تداعی می‌شود: شورش و خشونت و قساوت، هتک آزادی فردی و استبداد دولتی است. این است آن وجوه تشابه میان اسلام و کمونیسم که محافل راستگرا و صهیونیستی باختر در آوازه‌گری جنون‌آمیز خود علیه انقلاب اسلامی بیش از یک دهه است به افکار عمومی غرب ترزیق می‌کنند. کوزیچکین سپس معصومانه می‌نویسد که او می‌کوشید تا به این جوانان پوچی‌ایده‌آلشان (نظامی مشابه جامعه شوروی) را اثبات کند، ولی آنان که «تحت تأثیر تبلیغات کمونیستی و اسلامی کروکور





را القاء کند؟ اینکه آمریکاییان با گم‌کردن مهره ضعیفی چون از هاری راه سقوط شاه را هموار کردند؟!

و بالاخره در توصیف قیام مسلحانه روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، کوزیچکین باز هم برای «فدائیان» و «مجاهدین» حساب ویژه‌ای باز می‌کند:

تکنسین‌های شورشی نیروی هوایی از مردم تقاضای کمک کردند. این درخواست بلافاصله با پاسخ مثبت سازمانهای مسلح مجاهدین و فدائیان - که متشکل از جوانان و بیشتر از دانشجویان بود و سلاحهای خود را دقیقاً برای چنین لحظه‌ای ذخیره کرده بودند - مواجه شد... آنها در سراسر تهران به نظامیان و پلیس حمله کردند.<sup>۶۸</sup>

### کا. گ. ب، «فدائیان» و «مجاهدین»

به علت تهاجم مردم به مراکز ساواک، در ماه دسامبر / آذر - دی پست‌های کنترل ساواک در پیرامون سفارت شوروی تعطیل شد و در شنودهای راداری ایستگاه کا. گ. ب دیگر صدای تیم‌های تعقیب و مراقبت ساواک به گوش نمی‌رسید.<sup>۶۹</sup> بالاخره، پیروزی انقلاب و سقوط رژیم پهلوی مساعدترین شرایط را برای فعالیت ایستگاه کا. گ. ب فراهم ساخت. «هنوز در کشور یک قدرت استوار پدید نیامده بود. ساواک از میان رفته بود. بیشتر جوانان مسلح هوادار شوروی بودند [!].<sup>۷۰</sup> لذا، در ۱۴ فوریه به همه افسران ایستگاه دستور داده شد که به شهر بروند و «از آب گل آلود ماهی بگیرند».

بیشتر ما به دانشگاه تهران رفتیم، جایی که ستادهای مجاهدین و فدائیان اکنون مستقر شده بود. محوطه دانشگاه پر از مردم بود. بیشتر آنان جوانانی بودند که ظاهرشان نشان می‌داد نمایندگان طبقه متوسط هستند. آنان در پیرامون مقرهای مجاهدین و فدائیان - که در ساختمانهای جدا ولی نه چندان دور از هم قرار داشت - مجتمع بودند. به راحتی می‌شد اعضای مجاهدین و فدائیان را از هم تشخیص داد. هر دو سازمان در زمان شاه فعالیت زیرزمینی و مخفی داشتند. ولی اکنون دیدگاههای آنها درباره مقامات جدید فرق می‌کرد. مجاهدین به این

68. Kuzichkin, Ibid, p.256.

69. Ibid, p.252.

70. Ibid, p.258.

وعده خمینی که در جمهوری اسلامی گروه‌های مختلف سیاسی می‌توانند آزادانه و علنی فعالیت کنند باور داشتند و لذا بطور کامل از فعالیت مخفی دست کشیده و چهره خود را باز کرده بودند... ولی فدائیان معتقد بودند هنوز زود است که به مقامات جدید اعتماد کرد. آنها می‌خواستند صبر کنند و ببینند که آیا این مقامات به وعده‌های خود دال بر رعایت دمکراسی عمل خواهند کرد یا نه. این کاملاً محتمل بود که روحانیت تعمداً قانونیت احزاب و گروه‌های سیاسی را تشویق کند تا اعضای آنها شناخته شوند و سپس در يك لحظه مناسب ضربه را وارد کند. این يك پیشگویی پیامبرانه بود! لذا، فدائیان هنوز چهره‌های خود را با پارچه‌های مخصوص فلسطینی‌ها و عینک آفتابی می‌پوشاندند و در موقع تجمع از نام مستعار استفاده می‌کردند.<sup>۷۱</sup>

گویی در نخستین سال‌های استقرار نظام جمهوری اسلامی، روحانیت محیلانه و برنامه‌ریزی پیشین برای سرکوب بموقع، به گروه‌های نظامی - سیاسی چپگرا اجازه فعالیت علنی داد، و در این آزادی بی نظیر در تاریخ معاصر ایران از سوی حاکمیت نوین انقلابی هیچ صداقتی وجود نداشت! معهداً، کوزیچکین باز به تناقض گویی می‌افتد و سپس از خواست مصرانه این گروه‌ها برای تهیه سلاح بیشتر سخن می‌گوید! سلاح برای چه؟ برای برانداختن نظامی نوپا که به عنوان ثمره یک انقلاب عظیم مردمی و با خواست و رأی کاملاً آزادانه مردم به پا شد و توسط همان مردم، به رغم مدهش‌ترین توطئه‌ها، از موجودیت و حریم آن صیانت شد؟!!

آن روز با کمال تعجب در دانشگاه تهران بسیاری از آشنایان جوان ایرانی خود را که در دوران مترجمی در مسکو (پیش از عضویت در کا.گ.ب) و در جریان نخستین سفرم به ایران می‌شناختم، دیدم. بسیاری از آنها در میان هواداران این یا آن سازمان [مجاهدین یا فدائیان] بودند.<sup>۷۲</sup>

اگر این گفته کوزیچکین را بپذیریم، پس بر خلاف ادعای پیشین او مسکو چندان بی ارتباط با دو گروه فوق نبوده است! کوزیچکین وجود این افراد را فرصتی مغتتم برای جلب به کا.گ.ب می‌خواند:

شرایط مناسب بود. آنها هر چند مسلمان بودند [! ]، ولی در عین حال مارکسیست و دارای گرایش مثبت به شوروی نیز بودند. لذا، به محض اینکه

71. Ibid, p. 258-259.

72. Ibid, p. 259.



فهمیدند که من يك روس شوروی هستم مکالمه دوستانه را با من آغاز می کردند...

من تمامی آن روز را در دانشگاه تهران به سر بردم و با اعضای دستجات مجاهدین و فدائیان و هوادارانشان صحبت کردم. برای آنها من نماینده حکومت شوروی تلقی می شدم. آنها از من يك درخواست داشتند: «به ما اسلحه بدهید تا هم اکنون که امکان پذیر است قدرت حا که ما را به دست گیریم. بعدها ممکن است دیر باشد.» من می گفتم: «ولی شما هم اکنون مسلحید.» پاسخ می دادند: «اینها کم است. این سلاحها فقط به درد چندروز می خورد. ما به مهمات بیشتر نیاز داریم.»<sup>۷۳</sup>

کوزیچکین به سفارت باز می گردد و به کاسترومین گزارش می دهد. به دستور مستقیم کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، ایستگاه موظف شد با رهبری «فدائیان» و «مجاهدین» تماس برقرار کند. مسئولیت این ارتباط به عهده ولادیمیر فیسنکو،<sup>۷۴</sup> افسر شاخه اطلاعات سیاسی ایستگاه، گذارده شد. او به زبان فارسی تسلط داشت و با موهای سیاه و چشمان قهوه‌ای ظاهری کاملاً ایرانی داشت. فیسنکو مستقیماً به ستادهای مرکزی «مجاهدین» و «فدائیان» رفت و به عنوان نماینده اتحاد شوروی خواستار ملاقات شد و برای معرفی از پاسپورت دیپلماتیک خود استفاده کرد. پس از برخی تردیدها (زیرا رهبران «مجاهدین» و «فدائیان» از توطئه مقامات جمهوری اسلامی هراس داشتند)، سرانجام فیسنکو موفق شد با رهبران این دو گروه ملاقات کند. درخواست شورویها تنها یک چیز بود: می خواهیم با شما ارتباط داشته باشیم. پاسخ هر دو گروه چنین بود: نه، در شرایط کنونی مقامات جمهوری اسلامی از رابطه با شورویها به عنوان پروو کاسیون علیه ما استفاده خواهند کرد و ما را به عنوان «دست سرخ مسکو» معرفی خواهند نمود. سرانجام، توافق شد که این ارتباط در اروپا برقرار شود. هم «مجاهدین» و هم «فدائیان» خواستار دریافت فوری اسلحه بودند. «مجاهدین» برای ملاقاتهای اضطراری شماره تلفن یک خانه امن در تهران را به فیسنکو دادند.<sup>۷۵</sup>

### پیشینه حزب توده

73. Ibid, p. 259-260.

74. Vladimir Fisenko

75. Ibid, p. 260-261.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، فعالیت علنی کلیه احزاب و گروههای سیاسی - که در رژیم پهلوی امکان فعالیت علنی نداشتند - آزاد شد. از جمله این گروهها، حزب توده ایران بود. کوزیچکین تاریخچه این حزب را چنین شرح می دهد:

حزب کمونیست ایران با کمک دولت جوان شوروی و تحت نفوذ آن در سال ۱۹۲۰ تاسیس شد. با قدرت گیری رضا شاه در سال ۱۹۲۵ فعالیت حزب کمونیست ایران ممنوع شد و اعضای آن به فعالیت پنهانی روی آوردند. گرایش رضا شاه به آلمان نازی [و نه انگلستان!] سبب شد که او حزب کمونیست ایران را کاملاً سرکوب کند و بقیه اعضای آن به شوروی گریختند. زمانیکه اتحاد شوروی و بریتانیا در سال ۱۹۴۱ نیروهای خود را به ایران اعزام داشتند، استانهای شمالی از جمله تهران توسط شورویها اشغال شد، در حالیکه انگلیسیها در جنوب مستقر شدند [۱]. حزب کمونیست ایران، که اکنون خود را «حزب توده ایران» می خواند، تحت حمایت اشغالگران شوروی تجدید سازمان یافت ... پس از خروج نیروهای شوروی، حزب توده کوشید تا به يك کودتا مبادرت ورزد [۱]. در سال ۱۹۴۹، برخی افسران ایرانی که عضو حزب توده بودند علیه جان شاه جوان - محمد رضا پهلوی - به سوء قصد دست زدند [۱] ... مقامات ایران اکنون تصمیم به انهدام حزب توده گرفتند. اعضای آن دستگیر شدند و بقایای آنها بار دیگر به شوروی گریختند. آنها تا سال ۱۹۷۹ از شوروی به فعالیت علیه رژیم شاه ادامه دادند. فعالیت حزب توده در شوروی بخشی رادیویی به زبان فارسی بود. عده ای از اعضای آن در دانشگاههای مختلف شوروی به تدریس زبان و ادبیات و تاریخ ایران اشتغال داشتند. آنها حتی در میان اساتید دانشکده من نیز بودند. [منظور کوزیچکین حبیب الله فروغیان است.] بعضی از اعضای حزب توده در آلمان شرقی زندگی می کردند و به همان کار اعضای حزب مستقر در شوروی اشتغال داشتند. طی سالهای ۱۹۴۹ [۱] تا ۱۹۷۹ حزب توده در ایران فعالیتی نداشت و اعضای آن یا در زندان بودند و یا ایده آلهای کمونیستی خود را انکار می کردند.

نخستین اعضای حزب توده در اواخر ژانویه ۱۹۷۹ از اتحاد شوروی و جمهوری دمکراتیک آلمان به ایران بازگشتند. از جمله آنها ایرج اسکندری - دبیر کل حزب توده - بود. اسکندری ۷۹ ساله بود و از ۱۹۴۴ حزب توده را



رهبری می‌کرد. به زودی پس از بازگشت او به ایران، نورالدین کیانوری جایگزین او به عنوان دبیر کل شد. علت رسمی این جابه‌جایی این بود که اسکندری در آن زمان بسیار پیر شده بود. ولی علت واقعی آن بود که کیانوری - که از ۱۹۴۲ عضو حزب و از ۱۹۴۴ عضو کمیته مرکزی حزب بود - از خویشاوندان آیت‌الله خمینی بود. مسکو قصد داشت از طریق انتصاب او به عنوان رهبر [حزب توده] موقعیت خود را در رژیم جدید تحکیم بخشد. خود کیانوری تنها در سال ۱۹۷۹ به ایران بازگشت.<sup>۷۶</sup>

کوزیچکین نه تنها در شرح فوق بلکه در سراسر کتابش وابستگی رضا شاه به استعمار بریتانیا را کاملاً مسکوت می‌گذارد و در عوض بر گرایش او به آلمان هیتلری در واپسین سالهای سلطنتش، که آنهم جای تأمل و تعمق بسیار دارد، تأکید می‌کند. تاریخچه فوق، حاوی بی‌دقتی‌هایی نیز هست. در اشغال ایران نیروهای آمریکایی، که بعدها توسط دولت قوام‌السلطنه دعوت شدند، نیز شرکت داشتند. در تهران فقط نیروهای شوروی مستقر نبودند، نیروهای انگلیسی و آمریکایی نیز بودند. حزب توده هیچگاه علیه رژیم پهلوی به کودتا دست نزد. ترور نافرجام شاه توسط ناصر فخر آرایی بود و نه «افیران توده‌ای»، و هنوز نیز ماهیت واقعی این حادثه بطور مستند روشن نیست. حزب توده پس از غیرقانونی شدن در بهمن ۱۳۲۷ به حضور خود در صحنه سیاست ایران ادامه داد و تنها پس از انهدام سازمان نظامی آن در سال ۱۳۳۳ فعالیت آن خاتمه یافت. آخرین بقایای رهبری حزب توده (دکتر کیانوری و دکتر جودت) در بهمن ۱۳۳۴ از ایران گریختند. ایرج اسکندری و کیانوری «دبیر اول» و نه «دبیر کل» حزب توده بودند. عنوان اخیر در این حزب وجود نداشت. اسکندری پس از عزل رادمش در پلنوم چهاردهم کمیته مرکزی حزب توده (دی ۱۳۴۹) دبیر اول شد و «از سال ۱۹۴۴» رهبر این حزب نبود. کیانوری نیز در پلنوم پانزدهم (۲۳ دی ۱۳۵۷) و پیش از ورود رهبری حزب توده به ایران جایگزین اسکندری شد. علت این جابه‌جایی به عوامل متعددی باز می‌گشت که مهم‌ترین آن نظر محافل معینی در عالیترین سطوح حزبی و اطلاعاتی شوروی دال بر کارایی کیانوری در شرایط جدید سیاسی ایران بود. چهره‌های محافظه‌کاری چون رادمش و اسکندری با دیپلماسی شوروی در قبال رژیم شاه انطباق داشتند و چهره ماجراجویی چون کیانوری با شرایط انقلابی نوین ایران مطابقت داشت. و بالاخره، هر

چند نورالدین کیانوری به یک خانواده روحانی بستگی دارد و نوه شیخ شهید فضل‌الله نوری (ره) است، ولی هیچ پیوند نسبی یا سببی با خاندان امام خمینی (قدس سره) ندارد. قطعاً تعلق او به یک خانواده روحانی نمی‌توانست تاثیری در نقش سیاسی او به عنوان یک کمونیست داشته باشد. بسیار کسان بوده‌اند که علیرغم تعلق به خاندانهای سرشناس روحانی، حساب خود را از حساب پدرانشان جدا کرده‌اند. در طیف وابستگان دربار پهلوی جعفر شریف امامی نمونه بارزی است. اگر چنین پیوندهایی می‌توانست در مسیر انقلاب اسلامی موثر باشد قاعدتاً شریف امامی باید چنین اثری می‌گذارد.

### «اصلاحات اسلامی»

اکنون رژیم سلطنتی سرنگون شده و زمام قدرت به دست انقلابیون مسلمان افتاده و نخستین گام‌ها برای «اسلامی کردن» جامعه ایران آغاز شده است. روایت کوزیچکین از این «اصلاحات اسلامی» خواندنی است:

در ماه مارس، آیت‌الله خمینی استعمال گوشت یخزده صادراتی استرالیا و زلاندنو را ممنوع کرد، زیرا گویا در این کشورها گوسفند بر خلاف سنن اسلامی ذبح می‌شود. رهبران [جمهوری اسلامی] طی فرمان دیگری پوشیدن چادر را برای کلیه زنان شاغل در دستگاه اداری اجباری کردند. از آن پس زنانی که در تلویزیون ایران ظاهر می‌شدند هیچگاه بدون حجاب دیده نشدند. حمله به زنانی که این دستور را نادیده می‌گرفتند شدت یافت. عناصر متعصب [فاناتیک] به روی آنها اسید می‌ریختند.<sup>۷۷</sup>

خاطرات کوزیچکین خواننده عامی غربی را با دیگر «اصلاحات اسلامی» نیز آشنا می‌کند: دادگاههای انقلاب برپا شد که از جمله کارهای آن اعدام زنان شوهر داری بود که «عاشق مرد دیگری» می‌شدند (در اینجا «عشق» تعبیر لطیفی است منطبق با مذاق غربیها که زنانی محصنه معنی می‌دهد!). این دادگاهها توسط یک ملا اداره می‌شد که پس از جلسه کوتاهی رأی می‌داد. نه وکیل در کار بود و نه دفاعی! در سراسر کشور کمیته‌های انقلاب به پا شد. کمیته‌ها متشکل از جوانانی بود که در روزهای اولیه انقلاب سلاحی به چنگ آورده بودند. بسیاری از آنها تبهکارانی بودند که در جریان انقلاب از



زندان رهایی یافته بودند. آنها هر کس را که می‌خواستند به عنوان «ضد انقلاب» دستگیر می‌کردند. هر محله و هر خیابان دارای کمیته خود بود که در هر کاری دخالت می‌کرد و دارای قوانین بی‌معنای خود بود. آنها شب‌ها جلوی هر ماشینی را که می‌خواستند می‌گرفتند، هر کس را که می‌خواستند بازداشت می‌کردند و به هر کس که دلشان می‌خواست شلیک می‌نمودند. پلیس راهنمایی در کار نبود و ترافیک خیابانها توسط این «تبهکاران مسلح» کنترل می‌شد. کشته‌ها روی هم انباشته می‌شد. هر روز روزنامه‌ها خبر از اعدام‌ها می‌دادند. این اخبار با «جزئیات سادیستی» به‌مراه تصاویر فجیع اعدام‌شدگان درج می‌شد.<sup>۷۸</sup>

### ماجرای سعادت

در این زمان روابط کا.گ.ب با «مجاهدین» از طریق فیسنگو پیشرفت می‌کرد. ایستگاه کا.گ.ب از این کانال مطلع شد که در جریان انقلاب بایگانی ساواک به دست «مجاهدین» افتاده است. به مرکز اطلاع داده شد. مسکو بلافاصله دستور داد که با «مجاهدین» تماس فوری گرفته شود و پرونده ژنرال مقربی به دست آورده شود. ماجرای مقربی بزرگترین شکست ایستگاه کا.گ.ب در ایران و شخص کاسترومین - معاون دپارتمان هشتم - بود، و بیهوده نبود که مرکز چنین بی‌صبرانه می‌خواست علت آن را بداند.

در این زمان کاسترومین به مسکو بازگشته و گنادی کازانکین مجدداً ریاست ایستگاه را به عهده داشت. کازانکین تلگرام مرکز را به فیسنگو نشان داد و به او دستور داد که فی‌الفور با «مجاهدین» تماس بگیرد. کوزیچکین که مدعی است در این گفتگو حضور داشته، می‌نویسد: کازانکین تماس سریع با «مجاهدین» را از فیسنگو خواست و به او گفت که برای تسریع در کار از تلفن سفارت استفاده کند. فیسنگو خطر این عمل را متذکر شد، ولی کازانکین پاسخ داد: «خطری وجود ندارد. ساواک از بین رفته و هیچ کس به مکالمات تلفنی ما گوش نمی‌دهد. برو و فوراً از سفارت تلفن بزن!» فیسنگو چنین کرد و از تلفن سفارت تقاضای مسکو را به اطلاع «مجاهدین» رسانید.<sup>۷۹</sup>

رابط فیسنگو، سعادت - یکی از رهبران «مجاهدین» - بود و تماسها در یک

78. Ibid, p.264-265.

79. Ibid, p.266-267.

آپارتمان امن در غرب تهران انجام می‌گرفت. فیسینکو در موعد مقرر به اتفاق یک افسر دیگر ایستگاه - به عنوان راننده - به محل قرار رفت. راننده در اتومبیل ماند و فیسینکو زنگ را به صدا درآورد. در باز شد و او وارد آپارتمان گردید. سعادت با رنگ پریده و حالتی غیر طبیعی در پشت یک میز ایستاده بود و پرونده‌ای مملو از اسناد در جلوی او، روی میز، قرار داشت. ناگهان، در پشت سر فیسینکو بسته شد و چهار مرد مسلح تپانچه‌های خود را به سمت فیسینکو و سعادت گرفتند. این یک دام بود. یکی از افراد مسلح به سوی فیسینکو آمد و پرسید که او کیست. فیسینکو ادعا کرد که اشتباهاً وارد این آپارتمان شده. مرد مسلح حرفش را قطع کرد و او را با نام مخاطب قرار داد و گفت که وی برای بردن آن پرونده آمده است. چاره‌ای نبود. فیسینکو مجبور شد مصونیت دیپلماتیک خود را مطرح کند. فرد دیگر جلو آمد و تپانچه خود را به سمت او تکان داد و گفت: راه بیفت! فیسینکو امتناع کرد. مرد مسلح بار دیگر با لحن تهدید آمیزتری دستور داد: راه بیفت! در - این هنگام، بناگاه اتفاقی خوش سیم رخ داد. کسی در زد و « پاسدار » در را باز کرد و فردی را که می‌خواست وارد آپارتمان شود به بیرون هل داد. فرد فوق محکم به در کوبید و فریاد زد که ساکن این آپارتمان است و کسی حق ندارد او را بیرون کند. او به همراه دخترش بود. خلاصه، شلوغ شد و فیسینکو توانست از آپارتمان بگریزد، خود را به اتومبیل برساند و به سفارت بیاید.<sup>۸۰</sup>

فیسینکو فوراً از ایران خارج شد و به زودی محاکمه سعادت آغاز گردید. سعادت به جرم جاسوسی به ۱۰ سال زندان محکوم شد.

این محکومیت باعث تعجب ما شد، زیرا در آن زمان در ایران افراد به خاطر اتهامات بسیار کوچک اعدام می‌شدند. ولی بالاخره مقامات اسلامی شهرت [آدم کشی] خود را تأیید کردند و چند ماه بعد محاکمه دومی برگزار شد و این بار سعادت اعدام شد!<sup>۸۱</sup>

کوزیچکین فراموش کرده بنویسد که محاکمه دوم سعادت به خاطر اقدامات وی در زندان و نقش او در قتل شهید کجویی (مدیر داخلی زندان اوین) بود!

بازسازی ساواک!

80. Ibid, p. 267-268.

81. Ibid, p. 268.



کوزیچکین ضمن شرح ماجرای سعادت‌ی، در عین حال می‌کوشد تا کارایی ضدجاسوسی و امنیتی نظام نوپای جمهوری اسلامی را - که طبعاً در ذهن خواننده موثر است - بزداید. او در حالیکه به صراحت در مورد عاملین دستگیری سعادت‌ی از واژه «پاسدار» (گارد) استفاده کرده، این توانمندی را به بهره‌گیری رژیم جدید از برخی کارگزاران پیشین ساواک نسبت می‌دهد.

به ادعای کوزیچکین، فیسکو در بازگشت به سفارت اظهار داشت، افرادی که او را دستگیر کردند هیچ شباهتی به اعضای کمیته‌های انقلاب نداشتند. آنها ظاهر بسیار محترمی داشتند و لباسشان گرانقیمت بود و «ما بدون تردید به این نتیجه رسیدیم که آنها اعضای ساواک بوده‌اند. حادثه فوق این توهم را که گویا پلیس مخفی شاه کاملاً متلاشی شده و تلفن سفارت ما دیگر تحت کنترل نیست از میان برد.»

بدین ترتیب، ساواک به موجودیت خود ادامه داد. و نه تنها وجود داشت بلکه عمل نیز می‌کرد. انبوهی از اطلاعات از منابع مختلف حاکی بود که این تصور که ساواک کاملاً نابود شده، چیزی بیش از یک تصور رویایی نیست که ما نیز مانند ایرانیان دلمان می‌خواست به آن باور کنیم. در واقع، ساختمان اصلی ساواک در سلطنت آباد، واقع در شمال شرقی تهران، تصرف شده و اکنون در اختیار مقامات جدید بود. ولی ساختمان و هر چه که در آن بود در زمان تحویل خالی بود. کارمندان ساواک کاملاً و به خوبی می‌دانستند که چه سرنوشتی در انتظارشان است و لذا مخفی شدند. ولی نفرت مقامات یکسویه نبود. کینه آنها بیشتر علیه اداره کل سوم ساواک بود که مسئولیت مقابله با عناصر خرابکار را به عهده داشت. ادارات کل اطلاعات، ضد اطلاعات و فنی دست نخورده ماند. کارکنان این ادارات نه تنها دستگیر نشدند بلکه تحت تعقیب نیز قرار نگرفتند... ولی هنوز بیکار بودند. در آوریل ۱۹۷۹ یک اتفاق غیر عادی رخ داد و کارمندان ساواک تظاهراتی در جلوی نخست وزیری در تهران ترتیب دادند. آنها اعلام کردند که تنها آن کارمندانی در این تظاهرات حضور دارند که در اقدامات ایدایی علیه مردم ایران نقشی نداشته، بلکه برای تأمین امنیت کشور کار می‌کرده‌اند. آنها تقاضای کار داشتند. هیچ تنبیهی در انتظار کسانی که در این تظاهرات شرکت کردند نبود. سخنگوی آنان حتی پذیرفته شد و مقامات سخنان او را شنیدند.

در ماه مه [اردیبهشت ۱۳۵۸] همه چیز عادی شد. مرکز رادیویی تعقیب

و مراقبت ساواک، که تا آن زمان خاموش بود، مجدداً به راه افتاد و صدای آن شنیده می‌شد. مجدداً اتومبیل‌های تیم‌های تعقیب و مراقبت در پیرامون سفارت پارک شد. من نخستین کارمند سفارت بودم که در نخستین روز تجدید فعالیت آنها تحت تعقیب قرار گرفتم. چه افتخاری!<sup>۸۲</sup>

در اینجا نیز بلافاصله تشابه «رژیم اسلامی» و «رژیم بلشویکی» به خواننده القاء می‌شود:

مقامات جدید، منابع ساواک کهن را به خدمت گرفتند زیرا هنوز فاقد يك سازمان امنیتی متعلق به خود بودند. آنها از این نیروها تا زمانی که به کمک آنها کادرهای جدید خود را تربیت کنند استفاده کردند. این دقیقاً همان چیزی بود که پس از انقلاب روسیه نیز رخ داد؛ زمانی که «وچکا» [چکا] تقریباً بطور کامل بر شالوده اداره کل سوم ژاندارم [رژیم تراری] تاسیس شد.<sup>۸۳</sup>

### ملاقات‌های وینوگرادوف

زمانیکه رهبری شوروی از تثبیت رژیم جدید در ایران یقین حاصل نمود، به وینوگرادوف - سفیر - دستور داد که با آیت‌الله خمینی ملاقات کرده و شناسایی نظام جمهوری اسلامی ایران توسط اتحاد شوروی را به اطلاع برساند. از آنجا که آیت‌الله خمینی در اول مه ۱۹۷۹ به قم رفته بود، وینوگرادوف مجبور بود مسیر ۱۲۰ کیلومتری تهران - قم را با اتومبیل پیماید. او تماماً ویکتور کازاکوف - افسر شاخه سیاسی ایستگاه کا.گ.ب - را به عنوان مترجم به همراه خود برد تا اگر به دردمر بفتد کازاکوف شاهد ماجرا باشد. «سفیر آشکارا عصبی بود. مقامات جدید هیچ علاقه‌ای به بیگانگان نداشتند.» آیت‌الله خمینی، وینوگرادوف را «با احتیاط» پذیرفت، سخنانش را شنید، ولی عملاً در پاسخ هیچ چیز نگفت، و ملاقات پایان یافت. کازاکوف در این ملاقات حضور نداشت، ولی مترجم سفیر که منبع خبری کا.گ.ب بود در همان روز تمام ماجرا را با جزئیات کامل به ایستگاه گزارش داد.

این ملاقات مسکو را آرام نکرد. آنها از آیت‌الله خمینی پاسخی خاص، و نه یک احترام دیپلماتیک معمول، را انتظار داشتند. به وینوگرادوف دستور داده شد که مجدداً

<sup>82</sup> Ibid, p. 268-269.

bid, p. 270.



ملاقات کند. رهبر ایران باز او را پذیرفت و باز عملاً هیچ پاسخی نداد. مسکو خواستار مناسبات حسن همجواری، توسعه روابط اقتصادی و گسترش پیوندهای بازرگانی و فرهنگی با ایران بود. گفته‌های وینوگرادوف با سخنان او در ملاقات اول تفاوتی نداشت! باز مسکو قانع نشد و از وینوگرادوف خواست که بار دیگر ملاقات کند. آیت‌الله خمینی بار سوم نیز او را پذیرفت و چون قبل سکوت کرد. فاصله هر یک از این ملاقاتها یک هفته بود. ایرانیان نشان می‌دادند که به پذیرش کمک‌های شوروی علاقه‌ای ندارند. این کاملاً روشن بود، ولی سفیر در گزارشهای خود به مسکو چنین استنباطی را گزارش نمی‌کرد. سپس، برای چهارمین بار از مسکو دستور رسید که سفیر به دیدار آیت‌الله خمینی برود. این سفر نتیجه‌ای دیگر داشت:

در مسیر حرکت وینوگرادوف به اقامتگاه آیت‌الله خمینی، محافظین اتومبیل او را متوقف کردند و یک جوان پاسدار از پنجره باز اتومبیل به وی اطلاع داد که امام خمینی نمی‌خواهد بار دیگر با سفیر ملاقات کند و وی از این پس می‌تواند فقط به وزارت امور خارجه ایران مراجعه نماید. سپس یکی دیگر از پاسداران با اسلحه اتوماتیک خود به راننده اشاره کرد که دور بزند و از همان راهی که آمده بازگردد. «این یک توهین برنامه‌ریزی شده بود.»

به ادعای کوزیچکین، بعدها ایستگاه کا.گ.ب از طریق منابع خود موفق شد که از موضع واقعی آیت‌الله خمینی در قبال این دیدارها مطلع شود. مشاورین سیاسی او، آیت‌الله خمینی را ترغیب می‌کردند که به مصلحت نیست که وی «خصوصیت ذاتی خود با اتحاد شوروی» را آشکار کند و بهتر است که از روشهای دیپلماتیک استفاده شود. بدین ترتیب بود که سه ملاقات انجام گرفت. ولی بار چهارم که رهبر ایران شنید که سفیر شوروی بر ملاقات با او اصرار دارد صبر خود را از دست داد و گفت: «من با سفیر آمریکا یا انگلیس یا فرانسه ملاقات نمی‌کنم. چرا باید سفیر شوروی را ببینم؟ نه! من هیچ تمایلی به این دیدار ندارم.»<sup>۸۴</sup>

### تثبیت قدرت در ایران

در این زمان، نبرد قدرت در میان زمامداران جدید ایران و گروههای سیاسی جریان داشت:

... درست يك هفته پس از انقلاب ۱۱ فوریه، خمینی علناً اعضای سازمان فدائیان را محکوم کرد که چرا صورت خود را می پوشانند [!]

هیچ نماینده‌ای از دو سازمان، فدائیان یا مجاهدین، به مرکز قدرت وارد نشد. آنها قانونی بودند ولی هیچ مسئولیتی در حکومت جدید نداشتند. اینها سازمانهایی بودند که با استقرار يك نظام جمهوری اسلامی به شکل مورد نظر روحانیت مخالف بودند، ولی عقیده آنان نادیده گرفته شد.<sup>۸۵</sup> در آغاز ماه مه ۱۹۷۹، روحانیت حاکم گام مهمی برای تحکیم مواضع خود برداشت و آن فرمان تأسیس « سپاه پاسداران انقلاب » توسط آیت الله خمینی بود. « این نیرو، گارد شخصی زمامداران جدید بود و باید با دستهای آهنین خود سیاستهای روحانیت را اعمال می نمود. »<sup>۸۶</sup>

این گامی اجتناب ناپذیر بود، زیرا کسانی که در سرنگونی سلطنت ایران متحد روحانیون بودند، اکنون به مخالفین آن بدل شده بودند. نیروهای چپ با هزاران نیروی مسلح خود، قدرت روحانیون را به رسمیت نمی شناختند و اکنون تهدیدی برای رژیم به حساب می آمدند. خمینی به گروه مسلح وفادار خود نیاز داشت. مانند چکا در دوران لنین، این گروه باید نیروی مسلح حزب می بود. [تاکید از ماست]<sup>۸۷</sup>

کوزیچکین ترکیب « سپاه پاسداران انقلاب اسلامی » را چنین بیان می دارد:

سپاه پاسداران انقلاب تنها از میان جوانان شیفته اسلام و وفاداران به رژیم عضوگیری می کرد. ایران همیشه تولیدکننده نیروی جوان بیش از نیاز خود بوده (!) که نه تنها وفادار هستند بلکه از نظر جسمی نیز آموزش مناسب می بینند. ورزش و کشتی باستانی ایران، که از زمانهای دور و نامعلوم از طریق « زورخانه » اشاعه می یافته، با اسلام و قرآن در پیوند مستقیم است. پرورش جسم، وزنه برداری و کشتی بطور مرسوم با قرائت آیاتی از قرآن همراه بوده است. به این دلیل، از این گذشته دور و نامعلوم به بعد « زورخانه » تحت نفوذ روحانیت قرار داشته است. اکنون (با پیروزی انقلاب اسلامی) این ورزشکاران احساس می کردند که قدرت روحانیون در ایران به آنها نزدیک شده است. ایدئولوژی آنها (ورزشکاران باستانی) نیز ایدئولوژی اسلامی است.

85. Ibid, p. 272-273.

86. Ibid, p. 274.

87. Ibid, p. 275.



در عین حال، درصد نسبتاً بالایی از يك قشر مذهبی دیگر جامعه ایران نیز به سپاه پاسداران پیوستند. اینان عناصر تبهکار بودند. نمی‌دانم چرا، ولی عملاً در هر کشور نمایندگان دنیای تبهکاران مردمی عمیقاً مذهبی هستند [۱]. برای مثال، مافیای ایتالیا در ایالات متحده یا جنایتکاران شوروی عموماً افرادی مومن به مذهب می‌باشند. ایران از این قاعده مستثنی نبود و اکنون جنایتکاران شانس خود را برای تبدیل شدن از عناصری جامعه‌ستیز به مدافعین مسلح يك قدرت نوین می‌آزمودند.<sup>۸۸</sup>

«فدائیان» و «مجاهدین» چپگرا نیز که می‌دانستند این نیرو علیه آنها مورد استفاده قرار خواهد گرفت، عوامل مخفی خود را به درون آن نفوذ دادند. بخشی از وظایف این عناصر نفوذی مطلع کردن سازمانهای خود از طرح‌های مقامات جمهوری اسلامی علیه آنان بود. اعضای برخی از کمیته‌های انقلاب نیز به صفوف سپاه پاسداران پیوستند.

بدین ترتیب، ترکیب اولیه‌ی نخستین گروه اعضای سپاه پاسداران ترکیبی بیمار بود. معهذاً، بنظر می‌رسد که آنان بیش از کمیته‌های انقلاب قابل احترامند. همه آنها اونیفورم‌های کار می‌پوشیدند و بیشترشان ریش داشتند. سرهای آنها یا کاملاً تراشیده بود و یا کلاه به سر می‌گذاشتند. در فصل سرما، ژاکت‌های خاکی رنگ - شبیه نیروهای ناتو - به تن می‌کردند. در آغاز مسلح به سلاحهای اتوماتیک بودند، ولی بتدریج ترتیبی داده شد که تاندان مسلح شوند و حتی به تشکیل واحدهای تانک و هوایی مبادرت ورزیدند. در همان آغاز، سپاه پاسداران به تأسیس «واحد اشاعه [انقلاب] اسلامی در خارج» دست زد...

پاسداران از همان نخستین روزها به قدرت واقعی کشور بدل شدند. آنها در هر کاری فضولی می‌کردند. آنها را می‌شد در ارتش، شهربانی، دستگاههای اجرایی و وزارت امور خارجه ایران نیز مشاهده کرد. آنها در سرویس امنیتی جدید نیز حضور داشتند و در عین کسب تجربه از کارمندان پیشین رژیم گذشته، آنها را کنترل می‌کردند. پاسداران انقلاب در ایستگاههای راه‌آهن، فرودگاهها و گمرک و... حضور داشتند. آنها در هر کاری - چه کمترین سررشته‌ای از آن داشتند و چه نداشتند - دخالت می‌کردند.<sup>۸۹</sup>

به گفته کوزیچکین، با تأسیس سپاه پاسداران «جنون ضد جاسوسی» به طرزی باور

88. Ibid, p. 275.

89. Ibid, p. 276.

نکردنی در ایران تشدید شد. آنها در تبلیغات خود هر بیگانه‌ای را به اقدام در جهت « براندازی جمهوری اسلامی جوان » متهم می‌کردند؛ درست مانند شوروی در زمان لنین! به مردم دائماً هشدار داده می‌شد. رادیو و تلویزیون بطور مدام شماره تلفن‌های مخصوصی را پخش می‌کرد که چنانچه از خارجیان فعالیت مشکوکی دیده شد و یا زمانیکه اتومبیل‌های دارای پلاک دیپلماتیک در سطح شهر مشاهده شد(!)، مردم از طریق این تلفن‌ها اطلاع دهند.

این شرایط جدید فعالیت اطلاعاتی ما را شدیداً دشوار می‌کرد. در حالیکه در زمان شاه تنها ساواک علیه ما فعالیت می‌نمود و ما می‌دانستیم که در کجا رد پای آنان را بیابیم، اکنون در هر گوشه‌ای خطر در کمین نشسته بود. در گذشته، مردم خود را وارد این بازی شکار جاسوس نمی‌کردند. اکنون علناً از آنها خواسته می‌شد که مراقب دیپلماتها باشند و درباره آنها خبر دهند. همیشه در هر کشور عده زیادی از مردم یافت می‌شوند که حاضرند خود را در گیر ماجراهای ضد جاسوسی کنند.<sup>۹۰</sup>

جمهوری اسلامی به تشدید فشارهای خود ادامه می‌داد. زنان - از جمله زنان غیر مسلمان - مجبور شدند که حتی در گرم‌ترین هوا سر و بدن خود را بپوشانند. آیت‌الله خمینی تغییر سن ازدواج را اعلام کرد! اکنون به پسران ۱۵ ساله و دختران ۱۳ ساله اجازه ازدواج داده می‌شود. در چنین فضایی:

دادگاههای انقلاب به فعالیت خود در سراسر کشور ادامه می‌داد. آنها اکنون توسط آیت‌الله خلخالی هدایت می‌شدند؛ مردی عصبی و تندخو که به سرعت حکم اعدام را صادر می‌کرد.<sup>۹۱</sup>

در این دوران، القایان - که کوزیچکین او را « رهبر جامعه یهودیان ایران » معرفی می‌کند! - به اتهام جاسوسی اسرائیل تیرباران شد. بلافاصله پس از آن، نمایندگان جامعه یهودیان ایران به دیدار آیت‌الله خمینی رفتند. از آن پس، علیرغم نگرش (خصمانه) رهبر ایران به مسئله یهود، خبری از اعدام یهودیان شنیده نشد. روشن بود که اهرم فشارهای اقتصادی موثر بوده، زیرا مواضع یهودیان در اقتصاد و تجارت ایران بسیار قوی است! معهذاً، نگرش روحانیون به اسرائیل تغییر نکرد. سفارت اسرائیل در تهران در نخستین روزهای انقلاب اشغال شد. بجز ساختمان، چیز دیگری به دست جمهوری اسلامی نیفتاد.

90. Ibid, p.277.

91. Ibid, p.277.



اسرائیلی‌ها که وضع آینده را پیش‌بینی می‌کردند، بیشتر از ایران خارج شده بودند. مقامات جمهوری اسلامی برای آزردن دولت اسرائیل، ساختمان سفارت آن را در اختیار نمایندگان «سازمان آزادیبخش فلسطین» - که بلافاصله پس از انقلاب به ایران آمده بودند - قرار دادند.

روبط اتحاد شوروی با فلسطینی‌ها همیشه خوب بوده، و لذا بلافاصله در همه سطوح - سفارت، کا.گ.ب، جی.آر.یو - با فلسطینی‌ها ارتباط برقرار شد. ولی آنها با این قدرتهای جداگانه آشنایی نداشتند و زمانی که با افراد متعلق به بخشهای مختلف فوق بحث می‌کردند، گیج می‌شدند. آنها می‌گفتند که قبلاً درباره این مسئله با یک کارمند دیگر شوروی بحث کرده‌اند و چرا باید دوباره همان مسایل را تکرار کنند؟ آنها هنوز از ماشین اداری شوروی شناختی نداشتند...<sup>۹۲</sup>

### ورود لئونید شبارشین

کوزیچکین سپس ورود لئونید شبارشین - رئیس جدید ایستگاه کا.گ.ب در تهران - را شرح می‌دهد. لئونید ولادیمیرویچ شبارشین<sup>۹۳</sup> در فعالیت‌های جاسوسی حزب توده پس از انقلاب اسلامی ایران یک چهره اصلی است. باید بیفزاییم که وی در دوران گورباچف ارتقاء چشمگیر یافت و در رأس سازمان اطلاعات خارجی کا.گ.ب (معاونت یکم - PGU) قرار گرفت.

شبارشین در مه ۱۹۷۹ / اردیبهشت ۱۳۵۸ به عنوان رئیس جدید ایستگاه جایگزین کارانگین شد. او در جلسه معارفه با کارکنان ایستگاه خود را چنین معرفی کرد:

من در مرکز، در دپارتمان هفدهم معاونت یکم (مسئول اطلاعات سیاسی در شبه‌قاره هند) کار کرده‌ام. دارای درجه سرهنگی و رئیس بخش بوده‌ام. سپس بنا به تصمیم روسای معاونت یکم به دپارتمان هشتم [ایران] انتقال یافته‌ام و مسئولیت ایستگاه تهران به عهده‌ام گذارده شد. پیش از حرکت [به تهران] بوری ولادیمیرویچ آندروپوف مرا به حضور پذیرفت. او نگرانی خود را از اوضاع ایران اعلام داشت و گفت که ایستگاه به دلیل وقوع انقلاب تقریباً همه شبکه

92. Ibid, p. 278.

93. Leonid Vladimirovich Shebarshin

عوامل خود را از دست داده است. او به من دو سال فرصت داد تا این شبکه را بازسازی کنم. من فکر می‌کنم که دو سال مدت زیادی است و می‌توان آن را کاهش داد. لذا، من از شما می‌خواهم که ظرف يك سال وظیفه‌ای را که رئیس به ما محول کرده انجام دهیم...<sup>۹۴</sup>

لئونید شبارشین در سال ۱۹۳۵ در مسکو به دنیا آمد. در ۱۹۵۶ تحصیلات خود را در انستیتوی دولتی روابط بین‌المللی مسکو به پایان برد و برای کار به وزارت امور خارجه شوروی رفت. در آغاز، حوزه فعالیت تخصصی او پاکستان بود زیرا در انستیتو زبانهای اردو و انگلیسی را آموخته بود. در ۱۹۵۸ برای یک دوره چهار ساله وابسته سفارت شوروی در کراچی شد و در ۱۹۶۶ مجدداً به عنوان دبیر دوم سفارت شوروی به پاکستان اعزام گردید. این مأموریت تنها دو سال به طول کشید. شبارشین از دوره دانشجویی منبع خبری کا.گ.ب بود و پس از کار در وزارت خارجه نیز روابط خود را با دستگاه امنیت دولتی حفظ کرد. در پاکستان نیز، ایستگاه کا.گ.ب از او به عنوان منبع خبری استفاده می‌کرد. در این سالها، شبارشین توسط مدیانیک<sup>۹۵</sup> - رئیس ایستگاه کا.گ.ب در پاکستان - رهبری می‌شد و او بود که بالاخره به شبارشین پیشنهاد کرد که خود را بطور کامل به کا.گ.ب انتقال دهد. مدیانیک مجذوب قدرت تحلیل این دیپلمات جوان شده بود. شبارشین در ۱۹۶۸ به مسکو بازگشت و پس از آموزش در «مدرسه ۱۰۱» (آموزشگاه کا.گ.ب) برای کار به دپارتمان هفدهم انتقال یافت. او در ۱۹۷۱ به سفارت شوروی در دهلی نو اعزام شد و به عنوان افسر شاخه اطلاعات سیاسی در ایستگاه کا.گ.ب به کار پرداخت. پوشش دیپلماتیک او دبیراولی سفارت شوروی بود. شبارشین در هند ترقی کرد و رئیس شاخه اطلاعات سیاسی و معاون ایستگاه شد. در ۱۹۷۷ به مسکو بازگشت و ریاست بخش هندوستان در دپارتمان هفدهم را به عهده گرفت. در این زمان مدیانیک - دوست و حامی شبارشین - ارتقاء یافته و معاونت اطلاعاتی کا.گ.ب را به عهده داشت. او بود که شبارشین را برای ریاست ایستگاه تهران پیشنهاد کرد.

آنچه که از احساس کوزیچکین نسبت به شبارشین، در لابلای خاطرات او، استنباط می‌شود آمیزه‌ای از تحسین و نفرت است. او از سویی به برتری فکری و کارایی شبارشین اذعان دارد و از سوی دیگر می‌خواهد بهر طریقی این تصویر را آلوده کند. همانطور که

94. Ibid, p. 280-281.

95. Medyanik



در پایان خواهیم دید، کوزیچکین بطرزی کاملاً تصنعی «گناه» پناهندگی خود به غرب را به گردن شبارشین می‌اندازد و خود را «قربانی» توطئه او معرفی می‌کند؛ گویی شبارشین به این کارمند زیر دست خود حسادت می‌کرد! شاید این نحوه برخورد کوزیچکین را بتوان به احساس غبن او نسبت داد. امروزه، کوزیچکین نه تنها یک «پناهنده» است بلکه به جرم سرقت اسناد اطلاعاتی کشور خود تحت پیگرد قضایی است - یعنی هیچگاه، حتی در شرایط کنونی شوروی که پناهندگان سیاسی از غرب بازگشته و بعضاً در جمهوریهای مختلف به مناصب نیز برگزیده شده‌اند، نمی‌تواند به میهن خود بازگردد. او مجبور است برای تداوم زندگی خود در پناه سرویسهای اطلاعاتی غرب گذران بی افتخار و یأس آوری داشته باشد، در حالیکه اگر به غرب پناه نبرده بود در دوران گورباچف در وطن خود جای داشت و احتمالاً به عنوان یک افسر مورد اعتماد شبارشین در دستگاه جدید کا.گ.ب به مقام برجسته‌ای نیز دست می‌یافت!

کوزیچکین در حالیکه مدعی است که کارکنان دپارتمان هشتم به شبارشین به عنوان یک «غریبه» به دیده خصومت (یا حسادت) می‌نگریستند و ارتقاء او را صرفاً به سبب دوستی‌اش با مدیانیک می‌دانستند، خصوصیتی از شبارشین نقل می‌کند که دال بر قابلیت او و حسن انتخاب مسکو است:

شبارشین اکثر اوقات خود را در دفترش به خواندن و نوشتن می‌گذرانید و گزارشهای منظمی به مسکو ارسال می‌داشت. او نثر خوبی داشت و گزارشها را یا شخصاً می‌نوشت و یا بازنویسی می‌کرد. وی که با زبان اردو آشنایی داشت، به زودی موفق شد روزنامه‌های فارسی را بخواند ولی به این زبان تکلم نمی‌کرد. نشریات را با دقت زیاد می‌خواند و معتقد بود که استنتاجات تحلیلی قابل اعتماد را همیشه می‌توان از طریق تحلیل مدام مطبوعات به دست آورد. اگر حادثه مهمی رخ می‌داد، مقاله مربوطه را از روزنامه می‌برید و روی دیوار مقابل میز خود نصب می‌کرد. این دیوار به زودی پوشیده از بریده جراید شد. و این روش خوبی بود، زیرا غذای فکری او همیشه در مقابلش قرار داشت و نیازی نبود که برای یادآوری پرونده‌ها را مرور کند. شبارشین زندگی خصوصی معتدلی داشت و این خصیصه وجه تمایز بارز او با اسلافس بود. اکثر اوقات خود را در دفتر کارش می‌گذرانید و روی اطلاعات و اخبار کار می‌کرد و بقیه وقت او در خانه و به مطالعه کتاب می‌گذشت. شبارشین مطالعات وسیعی داشت و از آن نوعی افرادی بود که شورویها آنها را «کتابی» می‌خوانند.<sup>۹۶</sup>

علیرغم آنچه گذشت، به ادعای کوزیچکین، میان او با زبردستانش خلاء عمیقی از بیگانگی وجود داشت:

او در میان افسران ایستگاه هیچ دوستی نداشت، نه به این دلیل که او از نظر آگاهی در ورای آنان قرار داشت - در میان ما نیز افراد «کتابی» وجود داشتند - بلکه به این دلیل که او نگرش خصمانه کارکنان نسبت به خود را می‌دانست و توطئه علیه خویش را محتمل می‌شمرد. لذا، خردمندانه‌ترین کار را حفظ فاصله خود با دیگران تشخیص داده بود.<sup>۹۷</sup>

### پیک «رفیق کیانوری»

پس از پیروزی انقلاب، به زودی سروکله اعضای حزب توده در سفارت پدیدار شد. آنهایی که از شوروی باز می‌گشتند اسناد شوروی خود را به سفارت تحویل می‌دادند. این اسناد پاسپورت نبود، بلکه تنها برگه‌هایی برای ورود به خاک ایران بود. بیشتر اعضای حزب توده مقیم شوروی فاقد تابعیت بودند. برخی اوقات این اوراق توسط صاحبانشان به کنسولگری شوروی تحویل داده می‌شد، ولی بیشتر یک فرد معین این کار را انجام می‌داد.

او یک ارمنی بود که به عنوان پیک از سوی کمیته مرکزی حزب توده به دیدار ما می‌آمد. وی یک عضو قدیمی حزب بود که ۲۶ سال در زندان گذرانیده و تنها پس از انقلاب آزاد شده بود.<sup>۹۸</sup>

کوزیچکین نام این «پیک حزب توده» را ذکر نمی‌کند، ولی منظور او گایگ هر آوانسیان - عضو کمیته مرکزی حزب توده و مسئول تدارکات این حزب - است. اطلاع کوزیچکین از پیشینه او نیز بکلی غلط است. آوانسیان از اعضای حزب توده در سالهای پیش از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود که پس از کودتا مدتی در زندان بسر برد، ولی سالهای زندان او هیچ قرباتی با رقم ۲۶ سال نداشت!

در آغاز این پیک تنها اسناد را می‌آورد و محافظین سفارت بنا به وظیفه او را نزد من می‌فرستادند زیرا بیشتر مراجعین را من می‌پذیرفتم. [کوزیچکین کارمند

97. Ibid, p. 284.

98. Ibid, p. 284.



کنسولگری بود.] ولی به زودی او شروع کرد به تحویل یادداشتهای کوچکی به‌مراه اسناد. این یادداشتهای روی اوراق کوچک کاغذ نوشته شده و به صورت مربع‌های کوچک تا خورده بود. او این اوراق را از زیر کمر بند خود در می‌آورد و بدون اینکه کلمه‌ای حرف بزند به من می‌داد، ولی نگاه معنی‌داری نیز به من می‌کرد. او همیشه بسیار هوشیار بود. زمانیکه در دفتر من بود عملاً چیزی نمی‌گفت و تنها ترجیح می‌داد که با نگاه‌های خود بر اهمیت این یا آن چیز تاکید کند. احتمالاً به وی توجه داده شده بود که ممکن است کنسولگری ما توسط سرویس امنیتی ایران تحت کنترل [استراق سمع] باشد.

زمانیکه پیک رابط برای اولین بار یادداشتهای فوق را روی میز من گذاشت به آن دست ن‌زدم زیرا به احتیاط در مقابل پروو کاسیونها معتاد بودم. از او پرسیدم که این کار چه معنی دارد؟ پیک رابط انگشتان خود را بر روی لب‌هایش گذاشت و با اشاره توضیح داد که این یادداشت از سوی رهبری حزب توده برای سفارت فرستاده شده. پرسیدم: برای چه کسی؟ با اشاره گفت که آنها خودشان می‌دانند. خوب آنچه بدانند و چه ندانند، من طبعاً یادداشت را به شبارشین دادم. وقتی او توضیحات مرا شنید، چنین شکوه کرد: «خوب، پس آنها تصمیم گرفته‌اند که با آن کثافت رابطه برقرار کنند!» او صراحتاً نام نبرد، ولی روشن بود که درباره که صحبت می‌کند. تصمیم ارتباط با حزب توده تنها می‌توانست توسط شعبه بین‌المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی اتخاذ شده باشد.

رهبری شوروی که نتوانسته بود از طریق ارتباطات دیپلماتیک مناسبات خوبی با رژیم جدید ایران برقرار کند، تصمیم گرفته بود که از حزب توده به عنوان «اسب تروا» بهره جوید. انتصاب کیانوری به «دبیر کلی» حزب توده - که کوزیچکین باز او را «خویشاوند» امام خمینی (ره) معرفی می‌کند - به معنای نزدیک ساختن حزب توده به رژیم بود. کیانوری تنها در آوریل ۱۹۷۹ به ایران بازگشت. او از ژانویه ۱۹۷۹ تا آن زمان برای کار در ایران در شعبه بین‌المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی «آموزش ویژه» می‌دید.<sup>۹۹</sup>

## «شعبه بین‌المللی» و احزاب کمونیست

در مقایسه با آثار مشابه منتشر شده در غرب، آنچه به خاطرات کوزیچکین تازگی می‌بخشد تاکید خاصی است که وی بر کارکرد شعبه بین‌المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی<sup>۱۰۰</sup> به عنوان مرکز صدور کمونیسم به سراسر جهان دارد. در آغاز این بررسی گفتیم که خاطرات کوزیچکین بازتاب نگرش نوین سرویسهای اطلاعاتی غرب به مسایل درونی شوروی است. در این شیوه جدید جنگ روانی، دیگر آماج حمله کا.گ.ب و هدف بزرگنمایی این سازمان نیست، بلکه تلاش می‌شود تا این سازمان را اولاً ضعیف و فرتوت، و ثانیاً آلت بی‌ارادهٔ منویات حزب کمونیست نشان دهد. و گفتیم که یکی از اهداف اصلی این تاکتیک شوراندن کارکنان دستگاه اطلاعاتی و امنیتی جمهوریهای شوروی علیه رهبری حزب کمونیست و مسکو و جلب نظر مثبت و

۱۰۰. در ساختار رسمی احزاب کمونیست جهان، در جنب کمیته مرکزی ارگانهای تخصصی وجود دارد که شعب کمیته مرکزی خوانده می‌شود. شعبه بین‌المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست مسئولیت ارتباط با احزاب کمونیست سایر کشورها را به عهده دارد. معمولاً مسئول شعبه بین‌المللی عضو هیئت دبیران کمیته مرکزی است. در واپسین سالهای دوران برژنفی، از سال ۱۹۷۵ مسئولیت شعبه بین‌المللی حزب کمونیست شوروی با بوریس پاناماریف (عضو مشاور پولیت بورو و دبیر کمیته مرکزی) بود. او پس از کنگره بیست و هفتم در سال ۱۹۸۶ بازنشسته شد و آناتولی دوبرینین (از جناح اصلاح طلب گورباچف و سفیر پیشین در واشنگتن) جایگزین او شد. مسئولیت شعبه بین‌المللی کمیته مرکزی حزب توده، پس از انقلاب اسلامی ایران، به عهده محمد علی عمویی (عضو هیئت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی) بود.

تاکید کوزیچکین بر نقش اطلاعاتی و توطئه‌گرانه شعبه بین‌المللی حزب کمونیست شوروی اغراق آمیز جلوه می‌کند و ظاهراً با این هدف صورت گرفته که در فضای نوین بین‌المللی برخی احزاب کمونیست غرب، چون حزب کمونیست ایالات متحده آمریکا، حزب کمونیست بریتانیا و حزب کمونیست پرتغال، زیر ضربه قرار گیرند. در نمونه مشخص ایران، موثرترین فرد رهبری شوروی در حزب توده پس از انقلاب اسلامی، حیدر علی اوف (ژنرال کا.گ.ب و رهبر پیشین آذربایجان شوروی) بود که در آن زمان معاون اول نخست وزیر شوروی و یک چهرهٔ مقتدر عضو پولیت بورو بود. روشن است که تأثیر حیدر علی اوف در رهبری شوروی با افرادی چون پاناماریف و زاگلادین و اولیانفسکی قابل مقایسه نبود. پیوند عمیق حزب توده و فرقه دمکرات آذربایجان ایران با کا.گ.ب یک سنت تاریخی و بویژه محصول دوران حاکمیت میرجعفر باقروف و سپس سالهای ریاست حیدر علی اوف بر کا.گ.ب و حزب کمونیست آذربایجان شوروی است. این نکات گرهی طبعاً در خاطرات کوزیچکین بازتاب نداشته است.



مساعد آنان به سوی غرب است. در این ارزیابی جدید، این نکته فراموش می‌شود که کمیته امنیت دولتی شوروی (کا.گ.ب) همبسته‌ترین نهاد با هئیت سیاسی (پولیت بورو) کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی است. معمولاً مسئولین کا.گ.ب دارای عالیترین مقام‌های حزبی، و بعضاً عضو کمیته مرکزی، بوده و در میان اعضای میان پایه و دون پایه کا.گ.ب عضویت در حزب یک اصل است. بنابراین، کا.گ.ب قابل تفکیک از ساختار حزبی اتحاد شوروی نیست و اتفاقاً پیوند با این سازمان همواره نقش مهمی در صعود کارگزاران حزبی در هرم حزب کمونیست داشته است.

اطلاعاتی که کوزیچکین درباره «شعبه بین‌المللی» به دست می‌دهد نمی‌تواند دانسته‌های شخصی او باشد و در واقع داده‌هایی است که «دیگران» برای نشر در اختیار او گذارده‌اند:

بگفته کوزیچکین، شعبه بین‌المللی وظیفه ارتباط با احزاب کمونیست در سراسر جهان را به عهده دارد. این ارتباط ممکن است «قانونی» باشد (در کشورهایی که احزاب کمونیست فعالیت قانونی دارند) و ممکن است «غیر قانونی» باشد (در کشورهایی که احزاب کمونیست فعالیت پنهانی دارند). ارتباطات مستقیم و علنی با احزاب کمونیست توسط کارکنان شعبه بین‌المللی انجام می‌گیرد. اینگونه ارتباطات بی‌خطر است و به علت آشکار بودن تهدیدی از جانب آن متوجه طرفین ارتباط نیست. ولی برای تامین ارتباطات پنهانی، منابع مختلف به سود شعبه بین‌المللی به کار گرفته می‌شود. این منابع هم شامل کا.گ.ب است و هم جی.آر.یو. در چنین مواردی هدایت این ارتباطات در مسئولیت کا.گ.ب نیست و این سازمان تنها یک مجری است. در کا.گ.ب کارهایی از این دست «اجرای ماموریت ویژه کمیته مرکزی» خوانده می‌شود. شعبه بین‌المللی ممکن است برای انجام چنین ارتباطی از یک مأمور عملیات «غیر قانونی» در اداره کل «S» استفاده کند. در چنین صورتی، مضمون این ماموریت تنها برای مأمور فوق روشن است و از آنجا که او افسر کا.گ.ب است، باید به شعبه بین‌المللی تعهد بسپرد که مآل را در سازمان خود فاش نکند. گزارشهای این افسر مستقیماً به شعبه بین‌المللی ارسال می‌شود. شعبه بین‌المللی ممکن است از افسران کا.گ.ب برای آموزش اعضای احزاب کمونیست خارجی نیز استفاده کند. از اینرو، مدرسه عالی حزبی وابسته به شعبه بین‌المللی دارای بخشی است که به تربیت اعضای مخفی احزاب کمونیست خارجی اختصاص دارد.<sup>۱۰</sup>

ادامه بحث کوزیچکین درباره اعضای مخفی احزاب کمونیست است. در اینجا نیز

اطلاعات کوزیچکین متعلق به خود او نیست. کوزیچکین - چنانکه خاطرات وی نیز صراحت دارد - در دوران فعالیتش در ایران تنها با پیک کمپته مرکزی حزب توده (گاگیگ آوانسیان) ارتباط داشت که این ارتباط نیز هیچ پیوندی با سازمان مخفی و شبکه نظامی حزب توده نداشت. این ارتباط چندان هم پنهان نبود و به همین دلیل گاگیگ آوانسیان چند ماه پیش از پناهندگی کوزیچکین به غرب و قریب به یک سال پیش از بازداشت گروه اول رهبران و کادرهای درجه اول حزب توده، یعنی در اواخر سال ۱۳۶۰، بازداشت شد. حد اعلاى چیزی که این ارتباط می توانست به اثبات رساند، روابط حزب توده با شعبه بین المللی حزب کمونیست شوروی بود که آن نیز مسئله پنهانی نبود. در سال ۱۳۵۸، نامه مردم - ارگان مرکزی حزب توده - خبر سفر دکتر نورالدین کیانوری (دبیر اول حزب) و محمد علی عمویی (دبیر روابط بین المللی حزب) به مسکو و ملاقات آنان با بوریس پاناماریف (مسئول شعبه بین المللی حزب کمونیست شوروی) را رسماً درج کرد. اطلاعاتی که پیش و پس از دستگیری سران حزب توده توسط نهادهای اطلاعاتی و امنیتی ایران کشف شد، در ورای دانسته های کوزیچکین بود؛ و از جمله روابط با سرویس اطلاعات نظامی شوروی (جی.آر.یو) را در بر می گرفت که کوزیچکین در خاطرات خود کوچکترین نشانه ای دال بر اطلاع از آن به دست نمی دهد. بررسی مطالبی که کوزیچکین درباره فعالیت مخفی احزاب کمونیست مطرح می کند، به صراحت نشان می دهد که این «اطلاعات بکر» چیزی نیست بجز استخراج مضمون مطالب فاش شده در جریان مصاحبه های تلویزیونی رهبری حزب توده و دادگاههای اعضای مخفی و نظامی این حزب و تعمیم آن به همه احزاب کمونیست<sup>۱۰۲</sup> - و البته بدون ذکر مأخذ!

کوزیچکین می نویسد که عضوگیری مخفی توسط احزاب کمونیست با دو هدف صورت می گیرد: نخست اینکه، ممکن است مقامات یک کشور ناگهان تصمیم بگیرند که فعالیت حزب را ممنوع کنند و اندام علنی آن را منهدم نمایند. در چنین شرایطی اعضای مخفی می توانند فعالیت حزب را تداوم بخشند. دوم اینکه، احزاب کمونیست برای

۱۰۲. این تعمیم نمی تواند اعتبار قطعی داشته باشد. مسلم است که نوع رابطه احزابی چون حزب کمونیست ایتالیا و حزب کمونیست فرانسه با حزب کمونیست شوروی با رابطه احزابی از نوع حزب توده تفاوت داشت. وجود اعضای مخفی حزب کمونیست انگلستان اثبات شده است، ولی این حزب از اوایل دهه ۱۹۷۰ - پس از کشف بسیاری از این عناصر - رسماً اعلام نمود که سیستم عضوگیری مخفی را لغو کرده و از این پس يك حزب کاملاً علنی خواهد بود.



گردآوری اطلاعات و تاثیرگذاری بر حیات سیاسی کشور اعضای مخفی خود را به درون نهادهایی نفوذ می‌دهند که راه ورود به آن به روی کمونیست‌ها بسته است. در کشورهای غربی این عرصه‌های نفوذ می‌تواند نهادهای دفاعی (نظامی)، سرویسهای مخفی، احزاب سیاسی - از جمله حزب حاکم - و اتحادیه‌ها باشد. اطلاعات گردآمده توسط اعضای مخفی احزاب کمونیست خارجی در شعبه بین‌المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ذخیره می‌شود. در مقایسه با این اطلاعات، اطلاعات گردآمده توسط کا.گ.ب حقیق است. از اینروست که کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی صریحاً کا.گ.ب را حتی از نزدیک شدن به احزاب کمونیست منع کرده است. این امر هم چنین روشن می‌کند که چرا رهبران شوروی عمداً به اتهامات مطبوعات غرب علیه کا.گ.ب پاسخ نمی‌گویند، زیرا این جنجال عملاً سبب استتار نقش جاسوسی احزاب کمونیست می‌شود. (بدین ترتیب، کوزیچکین - و در واقع راهنمایان او - علناً به دولت‌مردان غربی پیشنهاد می‌کند که در فضای معتمن بین‌المللی کنونی حساب خود را با احزاب کمونیست کشورهای خویش تسویه کنند!)

در حالیکه سرویسهای ضد جاسوسی غرب به پیگرد کا.گ.ب و جی.آر.یو مشغولند، شعبه بین‌المللی اطلاعات بسیار سری را از اعضای مخفی احزاب کمونیست این کشورها به دست می‌آورد. در کشورهای غربی، شعبه بین‌المللی حزب کمونیست شوروی می‌تواند از طریق نفوذ دادن اعضای مخفی حزب کمونیست بومی به درون رهبری اتحادیه‌ها، اعتصابات وسیع توده‌ای را سازمان دهد. در کشورهای دمکراتیک غرب، احزاب کمونیست قانونی هستند و کسی نمی‌تواند مانع ارتباطات «برادرانه» آنها با اتحاد شوروی شود. طبیعی است که در کشورهای غربی سازمانهای ضد اطلاعاتی احزاب کمونیست کشور خود را تحت مراقبت داشته باشند، ولی آنها در پی کشف ارتباطات این احزاب با کا.گ.ب هستند. چنین ارتباطی وجود نداشته و نمی‌تواند وجود داشته باشد. اسامی اعضای مخفی حزب کمونیست به دقت پنهان نگاه داشته می‌شود. این اسامی نه تنها برای اعضای معمولی حزب شناخته نیست، بلکه حتی اکثر اعضای کمیته مرکزی حزب نیز از آن مطلع نیستند. قاعداً اعضای مخفی توسط آن عضو کمیته مرکزی که مسئولیت کنترل حزب را به عهده دارد هدایت می‌شوند. او معمولاً (در ظاهر) یک چهره حاشیه‌ای در رهبری حزب است که از شهرت چندان برخوردار نیست. تمامی اخبار به دست او می‌رسد و از طریق او به مسکو انتقال می‌یابد. اعضای مخفی با دقت - نه از میان اعضای حزب، بلکه از میان هواداران انتخاب می‌شوند. علت این است که

کمیته مرکزی همواره حضور عناصر ضد اطلاعاتی در پیرامون خود را محتمل می‌شمرد. نام آن افرادی که برای عضویت مخفی انتخاب می‌شوند هیچگاه در لیستی ثبت نمی‌شود. زمانیکه وفاداری کاندید عضویت مخفی به اثبات رسید، او را به مدرسه عالی حزبی در مسکو اعزام می‌دارند. این سفر بطور پنهان و از طریق یک کشور ثالث انجام می‌شود تا بدین طریق حضور وی در شوروی پوشیده بماند. عضو مخفی در مدرسه عالی حزبی در زمینه‌های ایدئولوژی، سیاست، و مهم‌تر از همه در زمینه فعالیت پنهانی آموزش وسیع می‌بیند. برنامه فعالیت آتی او با وی مورد مذاکره قرار می‌گیرد و روشهایی که او بتواند در شغل خود سریعاً ارتقاء یابد به وی آموخته می‌شود. عضو مخفی پس از اتمام آموزش باز از راه غیر مستقیم به کشور خود بازگردانده می‌شود. از این پس او باید خود را «دشمن» کمونیسم معرفی کند تا بتواند در اهداف مورد علاقه مسکو نفوذ کند. اکنون زندگی او سرشار از حوادث و حتی هیجانهای افسانه‌ای است. تماسهای او با عضو کمیته مرکزی مسئول اعضای مخفی اندک و نادر و با رعایت اکید ملاحظات حفاظتی است. در این تماسها هیچ مأمور کا.گ.ب دخالت ندارد و هیچ نوع جاسوسی به معنای مرسوم کلمه (ارتباط با سرویسهای اطلاعاتی) در میان نیست.<sup>۱۰۳</sup>

### کا.گ.ب و حزب توده

هر چند پس از پیروزی انقلاب اسلامی، فعالیت احزاب سیاسی آزاد بود و این شامل حزب توده نیز می‌شد، ولی مسکو تردید داشت که زمامداران جدید ایران به روابط حزب توده با سفارت شوروی با حسن نظر بنگرند. لذا این امکان مورد بررسی قرار گرفت که «هدایت حزب توده توسط افسران اطلاعاتی حرفه‌ای ایستگاه کا.گ.ب در تهران» انجام شود. این احتمال پیش از ورود شبارشین به تهران با وی مطرح شده بود و او آشکارا از این امر خشنود نبود.

ارتباط با يك حزب کمونیست محلی که در فضایی خصومت بار فعالیت می‌کند، از دیدگاه کا.گ.ب کندن گوری بود که دیر یا زود جسم فرد را به درون خود می‌کشید. کا.گ.ب اطمینان داشت - و برای این اطمینان خود دلیل نیز داشت - که احزاب کمونیست خارجی آماج نفوذ عوامل ضد اطلاعاتی هستند، و



در نهایت شکست امری اجتناب ناپذیر است. به همین دلیل بود که شبارشین در قبال تماس پیک حزب توده چنان واکنش منفی نشان داد.<sup>۱۰۴</sup>

این گفته کوزیچکین دال بر آسیب‌پذیری شدید احزاب کمونیست، بکلی ناقص آن احتجاجاتی است که پیشتر درباره نقش اعضای مخفی این احزاب در «دمکراسی‌های غربی» مطرح کرده بود! بهر روی، این تصمیم «ابلهانه» توسط حزب گرفته شده بود و کا.گ.ب چاره‌ای جز اطاعت نداشت.

نگرش مخالف کا.گ.ب به این مسئله در کمیته مرکزی حزب تأثیری نداشت. تصمیم گرفته شده بود و کا.گ.ب می‌بایست بدون هیچ پرسشی کار خود را انجام می‌داد. زمانیکه شبارشین نخستین تماس با رابط حزب توده را به مرکز گزارش داد، پاسخ مسکو نه توسط نام مستعار رئیس دپارتمان هشتم و یا توسط رئیس معاونت یکم و یا حتی شخص رئیس کا.گ.ب [آندروپوف]، بلکه توسط اولیانفسکی، یکی از روسای شعبه بین‌المللی حزب، امضاء شده بود. تلگرام حاکی بود که ایستگاه باید به دریافت پیام‌ها از رابط حزب توده ادامه دهد و محتوی آن را بلافاصله به شعبه بین‌المللی منتقل کند.

بدین ترتیب، تماس‌های ما با حزب توده آغاز شد و مسئولیت آن به عهده من - که در کنسولگری کار می‌کردم - قرار گرفت. این مأموریت بهیچوجه مناسب من نبود. من در آن زمان تا گردن در کارهای شاخه N غرق بودم، در حالیکه ایستگاه افسرانی در اختیار داشت که در هیچ ارتباطی قرار نداشتند. من نظر خود را به شبارشین گفتم، ولی بی‌نتیجه بود. او دوست نداشت که با نظرش مخالفت شود. او از آنجا که هیچ دلیل منطقی برای ترغیب من به این کار نداشت از قدرت خود استفاده کرد و تداوم این رابطه را به شکل دستور به من ابلاغ نمود.<sup>۱۰۵</sup>

اکنون پیک حزب توده (آوانسیان) تقریباً هر دو هفته یک بار در پوشش انتقال مدارک ایرانیان بازگشته از شوروی به دیدار کوزیچکین در کنسولگری می‌رفت و یادداشتهای کیانوری را به او می‌رساند. این یادداشتها با خط ریز نوشته شده بود و محتوی آن درباره مسایل سازمانی بود که «در بسیاری موارد برای ما مفهوم نبود، زیرا کیانوری از کلمات کد استفاده می‌کرد که تنها برای شعبه بین‌المللی شناخته بود.» در

104. Ibid, p. 288.

105. Ibid, p. 288-289.

ایستگاه کا.گ.ب از این یادداشتها ترجمه دقیقی صورت می گرفت و بلافاصله به مسکو مخابره می شد. نسخه های اصل نیز توسط پست دیپلماتیک به مسکو ارسال می شد. غالباً من ترجمه این یادداشتها را به عهده داشتم که بدون دانستن معنای کلمات کد این کار را انجام می دادم. من در تاریکی با پیام هایی تنها بودم که مثلاً چنین چیزهایی می گفت: «پروژه گایمار با موفقیت آغاز شد. نتایج آن را بعداً گزارش خواهیم کرد.»

در هر يك از این گزارشها، علاوه بر بحث پیرامون مسایل سازمانی، کیانوری توجه خاصی نیز به مسایل سیاسی ایران نشان می داد. تحلیل او از وضع عمومی کاملاً عینی بود. تنها زمانیکه به توضیح مواضع حزب می رسید این عینیت بکلی محو می شد. او این حزب را يك نیروی سیاسی مهم جلوه می داد که با حکومت در پیوند است و تأثیر مهمی بر سیر حوادث دارد. او غالباً در یادداشتهای خود تعابیری چون «منابع نزدیک به خمینی» یا «منابع نزدیک به رئیس جمهور» به کار می برد، ولی هیچگاه نام آنها را - حتی زمانیکه از او می پرسیدیم [!] - نمی گفت. کیانوری، حزب توده را به عنوان نیروی رهبری کننده در طیف چپ نمایش می داد و می گفت که محبوبیت حزب توده در میان جوانان روبه رشد است و دائماً اعضای جدید به آن می پیوندند. به گفته او، سازمانهای مجاهدین و فدائیان به رهبری حزب توده بمثابة مبارزین مجرب و آزموده می نگرند و همیشه به نصیحت های آنان گوش فرامی دهند.<sup>۱۰</sup>

### حزب توده و گروه های چپ

به گفته کوزیچکین، وضع واقعی حزب توده با ادعاهای کیانوری بکلی تفاوت داشت. حزب توده در آوریل ۱۹۷۹، پس از بازگشت کیانوری به ایران، کنگره خود را برگزار کرد. (منظور کوزیچکین پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی حزب توده است که نه در ایران، بلکه پیش از بازگشت رهبری این حزب، در اسفند ۱۳۵۷ در برلین شرقی برگزار شد.) اسناد این «کنگره»، که «نثر خشن آن دقیقاً یادآور زبان روزنامه پراودا بود»، حمایت حزب توده را از جمهوری اسلامی اعلام داشت و کوشید تا یک شالوده تئوریک برای تجدید مناسبات اسلام و مارکسیسم فراهم آورد. ولی حزب توده در واقع فقط



آرزوی خود را برای نزدیکی به زمامداران جمهوری اسلامی بیان کرده بود. این نزدیکی رخ نداد و هیچ کس در ایران حزب توده را جدی نگرفت. این حزب از نظر کمتی بسیار ضعیف بود و اعضای آن به بیش از ۲۰۰۰ نفر نمی‌رسید که بیشتر آنها یا اعضای قدیمی حزب و یا اعضای خانواده‌های آنها بودند. حزب دارای سازمان مسلح خود نبود و از حمایتی نیز در میان بخشی از جامعه برخوردار نبود. از دیدگاه مقامات [جمهوری اسلامی] حزب توده تهدیدی تلقی نمی‌شد جز اینکه گروه تحت‌الحمايه مسکو بود و تنها يك مسئله بالقوه بود. مقامات ایران به حزب توده کاری نداشتند، نه با آن به عنوان يك دشمن مبارزه می‌کردند و نه آن را به عنوان يك متحد می‌ستودند. آنها به سادگی موجودیت آن را نادیده می‌گرفتند.

رابطه حزب توده با نیروهای چپ نیز، چنانکه کیانوری می‌کوشید در گزارش‌هایش جلوه دهد، صمیمانه نبود. مجاهدین و فدائیان به حزب توده بمثابة «دست سرخ مسکو» می‌نگریستند. حزبی که در تدارك یا تصرف قدرت هیچ سهمی نداشت و تنها در اتحاد شوروی نشسته بود. آنها بطور یکسان دعاوی حزب توده دال بر رهبری چپ را رد می‌کردند و حزب را به خاطر حمایت کور کورانه و تام و تمام از روحانیت با سودای نتایج سیاسی آن، محکوم می‌نمودند. تلاش‌های ناموفق حزب توده برای جلب اعضای دیگر سازمان‌های چپ به صفوف خود خوشایند آنها نبود. حزب توده نیز بنوبه خود اتهامات آیت‌الله خمینی را تکرار می‌کرد و مجاهدین و فدائیان را به عدم اعتماد به مقامات - نگرشی که به دلیل بی‌میلی آنها به تبعیت [از نظام جمهوری اسلامی] و تسلیم سلاح‌هایشان اثبات می‌شد - متهم می‌نمود.<sup>۱۰۷</sup>

تصویر فوق از وضع حزب توده، مصداق بارزی از آمیزش جعل و واقعیت، به‌مراه ظریف‌ترین شگردهای تبلیغی، است. بخشی از این گفته واقعیت محض است. حزب توده در پیروزی انقلاب نقشی نداشت همانگونه که «فدائیان» و «مجاهدین» نیز نقشی نداشتند. در مقایسه با نیروی عظیم و خروشان میلیونی یک ملت که تحت رهبری امام خمینی (ره) استقرار نظام جمهوری اسلامی را می‌طلبد، تک خوانی چند صد یا چند هزار جوان و نوجوان چپگرا، که بخش مهمی از آنها پس از پیروزی انقلاب از اروپا و



آمریکا وارد شده و در قالب ده‌ها بلکه صدها گروهک مجتمع بودند، وزن و اهمیتی نداشت. مردم مسلمان ایران به حق به این پدیده به عنوان یکی از دردناکترین عوارض شوم فرهنگی نظام غربگرای پهلوی می‌نگریستند. ولی مسئله به این سادگی نیست. اگر دستهای پنهان توطئه‌گر، این گروهها را به تعارض مسلحانه و آشوبگریهای گسترده علیه نظام نوپای جمهوری اسلامی نمی‌کشانید و مسئله در حد تقابل فرهنگی و سیاسی می‌ماند، واقعاً خطری در کار نبود. ولی چنین نبود و چنین نیز نشد. گفتیم که کوزیچکین سیر حوادث را بنحوی تصویر می‌کند که «جمهوری اسلامی» (یعنی ملت مسلمان ایران) «مهاجم» و گروههای چپگرا - که به اعتراف خود او مسلح بوده و سلاح بیشتری از بیگانگان می‌طلبیدند که «تا دیر نشده قدرت را به دست گیرند» - «مظلوم» جلوه داده شوند، و حتی آزادی جویشده از انقلاب و منطق با خواست رهبری انقلاب را «طرح پیش‌ریخته روحانیون برای شناسایی نیروهای چپ بمنظور انهدام آنان در فرصت مناسب» وانمود می‌کند. کوزیچکین وزن و خطر حزب توده و رابطه آن با «فدائیان» و «مجاهدین» را ناچیز تر از آنچه که بود بیان می‌دارد. «فدائیان» و «مجاهدین» - که به اعتراف خود کوزیچکین چنان نگرش مساعدی به مسکو داشتند - چگونه می‌توانستند از حزب توده به عنوان «دست سرخ مسکو» چنین تلقی منفی داشته باشند؟ درست است که حزب توده در سالهای ۱۳۵۸ - ۱۳۵۹ در مقایسه با «فدائیان» نیروی برتر در طیف چپ محسوب نمی‌شد، ولی در سالهای ۱۳۶۰ - ۱۳۶۱ وضع چنین نبود. در این سالها با فروزیختن رویانای کاذب ماجراجویانه و آنارشیستی - که تصرف سریع قدرت را سهل می‌انگاشت و در این راه دو سال تمام کوشید - حزب توده واقعاً به آلترناتیو گروههای چپ بدل گردید و گرایش نیروهای سرخورده چپگرا به سوی آن آغاز شد. انشعاب اکثریت سازمان «فدائیان» و انشعابهای مکرر در «حزب دمکرات کردستان»، «رزمندگان»، «راه کارگر» و گروههای دیگر مارکسیستی به سود حزب توده و علیه «بنیاد فواید» بر تفکر چپ در این مقطع نمایانگر این حرکت بود. حزب توده واقعاً یک نیروی توطئه‌گر بود که سنجیده و زیرکانه در راه براندازی نظام برخاسته از انقلاب تلاش می‌کرد و برخلاف ادعای کوزیچکین در سالهای ۱۳۶۰ - ۱۳۶۱ توانست یک شبکه منسجم مخفی را در نیروهای مسلح سازمان دهد و اعضای متشکل حزب توده (سازمانهای علنی، مخفی، نظامی) در این زمان رقمی قریب به ۲۰۰۰۰ تن را در بر می‌گرفت. مسایل و حوادث بس پیچیده‌تر از تصویر عامیانه و مغرضانه آقای کوزیچکین است.<sup>۱۰۸</sup>

۱۰۸. درباره حزب توده يك بررسی تحلیلی توسط مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی با عنوان سیاست و سازمان حزب توده - از آغاز تا فروپاشی تهیه شده که جلد اول آن انتشار یافته است.



## تغذیه مالی حزب توده

کوزیچکین ادامه می‌دهد:

این يك حقیقت بود که حزب توده کاملاً توسط اتحاد شوروی، و دقیقتر بگویم توسط شعبه بین‌المللی، حفظ می‌شد. تمامی اعضای کمیته مرکزی حزب توده حقوق بگیر مسکو بودند. تمامی نیازهای مالی برای فعالیت‌های حزب توده نیز توسط مسکو تأمین می‌شد.

من اولین بار زمانی با این بعد مالی آشنایی یافتم که پیک حزب توده پا کتی پر از بلیط‌های هوایی و قطار استفاده شده را به من داد و توضیح داد که این پاکت باید به مسکو ارسال شود تا مخارج سفر اعضای حزب پرداخت گردد. پاکت حاوی بلیط‌های مسافرت در ایران و خارج از ایران بود. ما بلیط‌ها را به مسکو ارسال داشتیم، ولی با تعجب مشاهده کردم که به ایستگاه هیچ دستوری دال بر پرداخت پول داده نشد. زمانیکه پیک حزب توده طبق معمول به کنسولگری آمده بود، از او پرسیدم که آیا آنها وجوه مخارج سفرهای خود را دریافت کرده‌اند؟ زمانیکه او پاسخ مثبت داد، دریافتم که کانال ارتباطی دیگری نیز با حزب توده وجود دارد که من از آن بی‌اطلاعم. به دلیل کنجکاوی شخصی کوشیدم تا این کانال را بیابم و بالاخره به نتیجه زیر رسیدم.<sup>۱۰۹</sup>

کوزیچکین سپس روابط مالی حزب توده با هیئت بازرگانی شوروی در تهران را شرح می‌دهد، که در اعترافات تلویزیونی متصدیان این ارتباط (بویره احمد علی رصدی و فریدون فم تفرشی) در سال ۱۳۶۲ به اطلاع عموم رسیده بود. باز هم معلوم نیست که آیا واقعاً این اطلاعات دانسته‌های شخصی کوزیچکین در همان زمان است و یا استخراج وی از مطبوعات ایران!

حزب توده علاوه بر سفارت، با هیئت بازرگانی شوروی در تهران نیز در ارتباط بود. سیستم آزمون شده سرمایه‌گذاری شعبه بین‌المللی بر روی احزاب کمونیست خارجی از این طریق انجام می‌شد. توسط اعضای مخفی حزب توده يك شرکت تجاری تاسیس شده بود. این شرکت به معامله با هیئت بازرگانی شوروی اشتغال داشت و از این کانال بود که تغذیه اصلی مالی حزب توده انجام می‌گرفت. حزب

توده هم پول نقد دریافت می کرد و هم کالاهای بدون مالیات - که در بازار ایران به فروش می رسانید. همه چیز جنبه قانونی داشت و [ظاهراً] تقلبی در کار نبود. این بیک تجارت معمولی بود و دهها شرکت ایرانی به معامله با هیئت بازرگانی شوروی اشتغال داشتند. از این کانال بود که هزینه سفرها پرداخت شد. کار تا بدانجا کشید که حتی کاغذ روزنامه از اتحاد شوروی از طریق این شرکت به حزب توده تحویل شد و این حزب را قادر ساخت تا مردم - روزنامه حزب - را به چاپ رساند.<sup>۱۱</sup>

بر خلاف گفته کوزیچکین، مسئولین این شرکت «اعضای سازمان مخفی حزب توده» نبودند. آنها (احمدعلی رصدی اعتماد، فریدون فم تفرشی و حبیب الله فروغیان) از اعضای علنی و قدیمی حزب توده بودند. معهدا، به تصور خود آنها، فعل و انفعال مالی فوق مخفی بود و رهبری حزب توده گمان می برد که مسئولین جمهوری اسلامی از ماهیت این «شرکت» اطلاع ندارند. در حالیکه از آغاز نهادهای اطلاعاتی جمهوری اسلامی به این ارتباط وقوف کامل داشتند و انبار بزرگ کاغذهای «روسی» حزب توده در اوایل سال ۱۳۶۰ - یعنی بیش از یک سال قبل از پناهندگی کوزیچکین به غرب - توسط دستگاه قضایی ایران ضبط شد.

کوزیچکین سپس به پرداخت «وجوه شخصی کیانوری» توسط لئونید شبارشین می پردازد:

... بیک [آوانسیان] یادداشتی به ما داد. آن را ترجمه کردیم و برای کمیته مرکزی ارسال داشتیم. مدت کوتاهی بعد پاسخی آمد که به فارسی ترجمه کردیم. معمولاً این کار به من واگذار می شد. [پاسخ را] سپس به بیک دادیم. یکی از پیامها از کیانوری پرسیده شده بود که ترجیح می دهد وجوه شخصی خود را چگونه دریافت کند. این بار پاسخ کیانوری در پاکت بسته آمد، در حالیکه قبلاً یادداشتها تنها تا خورده بود و بیک اگر می خواست می توانست آن را بخواند. در این پاکت کیانوری پاسخ روشنی به مسکو داده بود: «من ترجیح می دهم که پول فقط حضوراً پرداخت شود. بهیچوجه این وجه نباید از کانال هیئت بازرگانی یا بیک انتقال یابد یا آنها مطلع شوند.»

نتیجه روشن بود: این پول خرج کار حزبی یا ساختمان کمونیسم در ایران



نمی‌شد و تنها برای نیازهای شخصی دبیر کل حزب توده بود. ملاقاتهای شخصی بطور پنهانی و با پذیرش درجه بالایی از ریسک میان رئیس ایستگاه [شارشین] و [رهبر] حزب توده انجام می‌گرفت. مقامات ایران می‌توانستند از این پرداخت‌های محرمانه پول به رهبر حزب توده برای نابودی او و یا تحریک روابط با شوروی استفاده کنند. شارشین در گزارش خود به مرکز به این خطر اشاره کرد ولی مسکو به آن بی‌اعتنا ماند. ملاقاتهای شخصی [میان شارشین و کیانوری] آغاز شد که طی آن کیانوری جان خود و امنیت تمامی حزب را به خاطر منافع شخصی خود به مخاطره می‌انداخت. کیانوری در یادداشت بعدی اطلاع داد که وی قصد دارد برای «کار حزبی» از آلمان غربی بازدید کند. مسکو به ما ماموریت داد که «از رفیق کیانوری بپرسیم که ترجیح می‌دهد در پرداخت بعدی وجه شخصی‌اش، چه نوع ارزی به او داده شود.» پاسخ بسیار کوتاه بود: «لطفاً مارک آلمان غربی.» مدت کوتاهی بعد، شارشین از طریق پست دیپلماتیک پاکت درشتی دریافت کرد که حاوی وجه شخصی کیانوری بود و این بار شامل ۳۰۰۰۰ مارک آلمان غربی می‌شد. در این مسافرت دو هفته‌ای به جمهوری فدرال آلمان نباید به او زیاد بد گذشته باشد.

شارشین در مراحل گوناگون عملیات حزب توده از افسران متعددی استفاده می‌کرد و لذا بسیاری از کارکنان ایستگاه از این ماجرا خبر داشتند. در تمام کسانی که از مسئله وجوه شخصی کیانوری مطلع بودند، نوعی احساس نفرت و رنج دیده می‌شد. ما که شاهد توسعه فساد نخبگان حزب کمونیست شوروی به درون احزاب کمونیست خارجی بودیم، اصطلاح «مثل ارباب، مثل جهانی آقا» را برای توصیف آنان به کار می‌بردیم. این بدان معنا بود که تمامی جنبش جهانی کمونیستی مستعد فساد است و هر کاری که آنان می‌کنند درازای پرداخت‌های مالی مسکو است. می‌توان تصور کرد که چه وجوه هنگفتی توسط اتحاد شوروی برای حمایت از کمونیسم جهانی و جنبشهای رهایی بخش ملی و متحدین آن پرداخت می‌شد.<sup>۱۱</sup>

تسخیر لانه جاسوسی آمریکا

در خاطرات کوزیچکین به خواننده غربی چنین تفهیم می‌شود که موج عظیم ضد آمریکایی جوشیده از انقلاب اسلامی در واقع یک حرکت از بالا - با هدایت مقامات حاکمه ایران و با اهداف معین سیاسی و اقتصادی - بود، و تسخیر لانه جاسوسی آمریکا نیز چیزی نبود بجز یک اشغال ساده توسط « تیم زبده‌ای از پاسداران انقلاب » که به دستور « بالاترین رده رهبری ایران » صورت گرفت. کوزیچکین به این باور رسانه‌های همگانی و افکار عمومی غرب که گویا این اشغال توسط « دانشجویان » و یک حرکت خود انگیخته بود سخت معترض است.<sup>۱۲</sup> کوزیچکین مأخذ ادعای خود را باز هم « منابع کا.گ.ب » ذکر می‌کند. این « منابع » در هر جا که کوزیچکین می‌خواهد دعوی غربی را مطرح کند به رخ کشیده می‌شوند!

... در مه ۱۹۷۹ مقامات ایران يك مبارزه گسترده ضد آمریکایی را آغاز کردند. تظاهرات توده‌ای با شعار « مرگ بر آمریکا » در تمامی شهرهای اصلی برگزار می‌شد. این تظاهرات بویژه در اطراف سفارت آمریکا بود. روحانیون می‌خواستند که ایالات متحده، شاه را برای آنچه که يك « محاکمه عادلانه » می‌خواندند، در اختیار آنها بگذارد. مبارزه ضد آمریکایی به ابتکار روحانیون و شاید شخص آیت‌الله خمینی بود. هر کس که نگرش آیت‌الله خمینی به ایالات متحده را می‌شناخت در این تردید نداشت. هدف این مبارزه منحرف کردن توجه توده مردم از وخامت روبه تزايد وضع اقتصادی، تخریب مواضع ایالات متحده در ایران، و نمایش این امر به مردم بود که مقامات اسلامی حتی از بزرگترین قدرت [جهان] نیز نمی‌ترسند.<sup>۱۳</sup>

این تظاهرات بالاخره به « محاصره واقعی » سفارت آمریکا در تهران انجامید و سرانجام در ۴ نوامبر ۱۹۷۹ سفارت توسط سخنگویان تظاهرکنندگان که خود را « دانشجویان پیرو امام خمینی » می‌خواندند تصرف شد.

امروزه جزئیات تصرف سفارت از طریق خود گروه‌گانش و سایر منابع روشن شده است و لذا من ضرورتی نمی‌بینم که آن را در اینجا تکرار کنم. تنها باید تاکید کنم که ما از طریق منابع مان [!] مطلع بودیم که چه کسی این عمل را

۱۱۲. درباره چگونگی تسخیر لانه جاسوسی آمریکا مهندس عباس عبدی (از دانشجویان مسلمان پیرو خط امام) شرح مستندی بیان داشته است ( کیهان سال، ویژه سالهای ۱۳۶۵ - ۱۳۶۶، جلد دوم).

113. Kuzichkin, Ibid, p. 294.



تصویب کرد و سپس اشغال سفارت انجام گرفت. مطبوعات غربی زمانی که درباره این وقایع می‌نویسند واژه «دانشجویان» را برای توصیف افرادی که سفارت را اشغال کرده و آمریکاییها را به گروگان گرفتند به کار می‌برند. ولی بر اساس مآخذی که ایستگاه کا.گ.ب در تهران به دست آورده بود [!] آنها دانشجوی نبودند. اشغال توسط بالاترین رده رهبری ایران تصویب شد و توسط یک تیم آموزش دیده که منحصرأ از اعضای سپاه پاسداران تشکیل شده بود انجام گرفت. این درست است که زمانیکه حمله آغاز شد برخی ناظرین هیجان زده که ممکن است دانشجوی بوده و به گروههای مختلف سیاسی تعلق داشتند به آنها پیوستند. ولی آنها بعداً و در جریان دوران طولانی گروگانگیری آمریکائیان از سفارت بیرون رانده شدند.<sup>۱۱۴</sup>

کوزیچکین اشغال سفارت انگلیس در روز بعد را، برخلاف تسخیر لانه جاسوسی آمریکا، «یک عمل واقعاً خودانگیخته از سوی جوانان پرشور» ارزیابی می‌کند. «از آنجا که این اشغال مورد تأیید مقامات رسمی قرار نگرفته بود، پاسداران انقلاب اشغالگران را از سفارت بیرون کردند.» او سپس «الغای یکجانبه» مواد ۵ و ۶ قرار داد ۱۹۲۱ شوروی و ایران از سوی جمهوری اسلامی ایران را بیان می‌دارد.

مقامات شوروی بهیچوجه در مقابل تصمیم ایران واکنش نشان ندادند و بدین ترتیب نشان دادند که از نظر آنها این مواد به قوت خود باقی است. روشن بود که رهبری ایران از همسایه شمالی خود بیشتر می‌ترسد. این امر ما را مطمئن کرد که آنها جرئت دست زدن به سفارت ما را نخواهند داشت.<sup>۱۱۵</sup>

بگفته کوزیچکین، تسخیر سفارت آمریکا در تهران سبب آشفتگی فکری در رهبران شوروی شد.

اکنون دیدگاه مسکو نسبت به مسایل ایران دگرگون شد و این تغییر در واکنش شوروی در قبال تهدید نظامی آمریکا علیه ایران بازتاب یافت. مسکو اعلام کرد که هر عمل نظامی ایالات متحده علیه ایران را تهدیدی برای مرزهای جنوبی خود تلقی می‌کند. بدین ترتیب، امکان برخورد مستقیم دو ابرقدرت مطرح شد و روشن بود که آمریکاییها آغازگر این برخورد مستقیم خواهند بود.<sup>۱۱۶</sup> این وضع

114. Ibid, p. 299-300.

115. Ibid, p. 300.

۱۱۶. انتساب چنین موضع صریحی به شوروی اغراق است. این «اعلام» و «امکان برخورد مستقیم دو ابرقدرت» در کار نبود. تنها در ۲۸ آبان، خبرگزاری رویتر از بیروت، بنقل از یکی از رهبران سازمان آزادیبخش فلسطین،

برای مقامات ایران سودمند بود زیرا در واقع اتحاد شوروی بطور غیر مستقیم آنان را تحت حمایت خود قرار داده بود. این امر دست آنها را در مسئله آزادی گروگانهای آمریکایی بازمی گذاشت. ولی چنانکه ثابت شده، همیشه باید از ایرانیان انتظار کارهای عجیب را داشت، و به زودی چنین نیز شد.

تبلیغات آمریکاییها علیه این تحرکات شوروی از طریق حجم عظیمی از جنگ مطبوعاتی - هم علیه ایران و هم علیه شوروی - واکنش نشان داد. در بسیاری از نشریات و به هر شیوه ممکن چنین گفته می شد که اتحاد شوروی در پشت انقلاب ایران قرار دارد و انبوهی از سلاح به آذربایجان و بلوچستان ایران تحویل می دهد و درباره نقش و نفوذ حزب توده، که نیروی محرک اصلی انقلاب معرفی می شد، به شدت اغراق شد. گفته می شد که اتحاد شوروی به تحویل مقدار زیادی پیشرفته ترین سلاحها به رژیم خمینی ادامه می دهد و نیروهای امنیتی جدید ایران توسط مستشاران کا.گ.ب آموزش می بینند. هر چیزی که می شد اختراع کرد، توسط آمریکاییها اختراع شد.

چنانکه من شاهد بودم، این شیوه تبلیغ نه تنها سودی برای ایالات متحده نداشت، بلکه مناسبات ایران و آمریکا را وخیم تر کرد و عملاً رژیم جدید را به آغوش مسکو انداخت [!]. ما، در ایستگاه کا.گ.ب، که در آن زمان به زحمت عواملی در اختیار داشتیم [تاکید از ماست]، از افسانه های ساخت آمریکا پیرامون نفوذ مطلقه کا.گ.ب در ایران غرق حیرت بودیم. آمریکاییها باز هم برای ما شهرت بسیار خوبی درست کردند...<sup>۱۱۷</sup>

کوزیچکین در ادامه بحث پیرامون ماجرای اشغال لانه جاسوسی بی کفایتی دولت وقت آمریکا (دمکراتها) را به شکل تلخی به خواننده آمریکایی القا می کند. در فضای کنونی، که پیروزی «برق آسای» دولت جمهوریخواه و متحدین اروپایی آن در آزادسازی کویت، آمریکائیان را غرق غرور کرده، یادآوری شکست مدعش دولت کارتر در عملیات نظامی علیه ایران اسلامی، معنی دار است. با توجه به جدال کنونی در آمریکا بر سر ماجرای «گروگانها» - که دستمایه پیروزی یکی از دو حزب رقیب در انتخابات آتی ریاست جمهوری خواهد بود - آیا این «نیش» کوزیچکین دارای مصرف انتخاباتی به سود جمهوریخواهان نیست؟ پیوند گردانندگان «آژانس مرکزی اطلاعات» آمریکا (سیا) با محافل جمهوریخواه آشکار است.

گزارش کوتاهی داد که گویا گرومیکو - وزیر خارجه شوروی - به يك هيئت فلسطيني گفته که شوروی اجازه حمله نظامی آمریکا به ایران را نخواهد داد.



بسیاری از مردم در تهران، و بسیاری از ما عمیقاً معتقد بودیم که در يك صبح زیبا شاهد حضور سربازان آمریکایی در خیابانها خواهیم بود و بدینسان زندگی در ایران دگر باره به سیر عادی خود باز خواهد گشت [۱؟]. در نخستین ماههای سال ۱۹۸۰ انواع اطلاعات درباره وقوع يك کودتای ضد خمینی به ما می‌رسید، و ما به این گزارشها توجهی نمی‌کردیم. این تنها بیان يك آرزو بود. این صبح موعود، بالاخره در ۲۵ آوریل ۱۹۸۰ فرارسید و هیچ اتفاقی - چنانکه تصور می‌رفت - رخ نداد. [ولی] مطبوعات ایران از شکست يك عملیات آمریکاییها برای رهاسازی گروه‌گانها خبر دادند. ما به هیچ يك از گزارشهای ایرانیان باور نداشتیم تا زمانی که وسایل ارتباط جمعی غرب آن را تأیید کردند. گویا چنین بود که «نیروی دلتا»ی آمریکا قرار بوده به يك حمله برق آسا به تهران دست زند. آنها زمانیکه برای تجدید سوخت و تجدید آرایش در صحرای طبس ایران توقف کردند، با يك توفان شن مواجه شدند. يك هلیکوپتر با هواپیمای حامل سوخت تصادف کرد و همه چیز به آتش کشیده شد. هشت خدمه آمریکایی کشته شدند و عملیات بهم خورد. اسنادی، از جمله نقشه تهران که در آن سفارت آمریکا و اهداف دیگر نشان گذاری شده بود، به دست ایرانیان افتاد که هدف عملیات را ثابت می‌کرد.

ما برای آمریکاییها احساس شرمساری خکامی کردیم. بسیاری می‌پرسیدند: «وقتی آنها نمی‌توانند حتی به کسری چون ایران ضربه بزنند، چگونه می‌توانند به اتحاد شوروی حمله کنند؟»<sup>۱۱۸</sup>

### قطب زاده: عامل آمریکا یا شوروی؟!

کوزیچکین اطلاعات «دست اول» و «بکر»ی درباره پیشینه تاریک صادق قطب‌زاده به دست داده است. طبق این داستان، قطب‌زاده در دوران تحصیل در آمریکا توسط سرویس اطلاعات نظامی شوروی (جی.آر.یو) جذب شد، ولی پس از مدتی با این سازمان بهم زد و از آن پس کینه عمیقی از شوروی به دل گرفت. کوزیچکین تحرکات ضد شوروی قطب‌زاده در دوران تصدی وزارت امور خارجه را به انتقام جویی وی علیه

ارباب سابق خود منتسب می‌کند. به ادعای کوزیچکین، شهرت قطب‌زاده به عنوان «عامل سیا» ثمره عملیات کا.گ.ب - به دستور مستقیم پولیت بورو - بود که برای القاء آن به زمامداران جمهوری اسلامی، حتی کار به جعل سند نیز رسید. بالاخره، در اثر این «عملیات موفق» کا.گ.ب قطب‌زاده اعدام شد.

در پایان نوامبر ۱۹۷۹، صادق قطب‌زاده به وزارت امور خارجه ایران منصوب شد. نام قطب‌زاده نخستین بار زمانی در صفحات مطبوعات جهان ظاهر شد که وی برای پیوستن به اطرافیان خمینی در پاریس، ایالات متحده را ترک گفت. معهذاً، تعدادی از کسانی که نماینده منافع شوروی بودند، او را از مدتها پیش می‌شناختند؛ از زمانیکه وی در دهه ۱۹۶۰ یک جوان بود. قطب‌زاده طبق رسم زمانه برای تحصیل به ایالات متحده آمریکا رفت. در آنجا او به سرعت به عقاید چپ جلب شد که در میان دانشجویان ایرانی مقیم خارج شیوع بسیار داشت. در زمانیکه وی توسط جی.آر.یو - سرویس اطلاعات نظامی شوروی - که نمایندگان آن در حال «ماهگیری» در میان دانشجویان چپگرا بودند، تحت نظر قرار گرفت، کار او این بود.

جذب قطب‌زاده [توسط جی.آر.یو] هیچ مشکلی نداشت. او آماده بود که به اتحاد شوروی - این دژ کمونیسم جهانی - یاری رساند. ولی به زودی میان قطب‌زاده و جی.آر.یو اختلاف پیش آمد. جی.آر.یو از منابع خبری خود می‌خواست که در ایالات متحده بمانند و پس از پایان تحصیلات در آنجا زندگی و کار کنند. جی.آر.یو بدین ترتیب معضل خود در زمینه اعزام عامل به درون سرزمین دشمن اصلی خود را حل کرده بود. ولی قطب‌زاده نقشه دیگری در سر داشت. او می‌خواست که به اتحاد شوروی برود و در آنجا به تحصیل ادامه دهد. این امر جی.آر.یو را حیرت‌زده کرد. آنها کوشیدند تا قطب‌زاده را به نقض این تصمیم عجولانه ترغیب کنند، ولی او پافشاری کرد. سپس آنان به فشار بر او - و حتی تهدید - متوسل شدند و این امر سبب نزاع قطب‌زاده با افسر جی.آر.یو شد و در نتیجه قطب‌زاده از ادامه همکاری امتناع کرد. بدین ترتیب، پندارهای تخیلی او درباره شوروی نقش بر آب شد. پس از آن وی به عنوان یک فرد «همیشه دانشجوی» به زندگی در ایالات متحده ادامه داد تا زمانیکه موقعیت برای پیوستن به جنبش خمینی برایش فراهم شد.

لجبازی قطب‌زاده علیه اتحاد شوروی از نخستین روزهای وزارت خارجه



او کاملاً خود را نشان داد. اکنون او در موقعیتی قرار داشت که می‌توانست به توهینی که در جوانی به او شده بود پاسخ گوید. زمانیکه روحانیون در کار مبارزه ضد آمریکایی بودند، قطب‌زاده موضع ضد شوروی اتخاذ کرد. در آغاز، این موضع شامل حملات دیپلماتیک می‌شد، ولی به زودی - با غلیان احساساتش - به درج مطالب کاملاً شدید [علیه شوروی] در مطبوعات پرداخت. بدین ترتیب، او طی چندروز اولیه شروع کارش تصمیم گرفت که در وضع نمایندگی‌های اتحاد شوروی در ایران تجدید نظر کند. او می‌خواست بداند که چرا اتحاد شوروی در ایران این همه مایملک دارد؟ چرا ما دارای دو کنسولگری هستیم؟ چرا ساختمان سفارت شوروی در تهران بزرگتر از سفارت ایران در مسکو است؟ او می‌خواست در تمام این زمینه‌ها تعادل ایجاد کند. مسکو هیچ یک از این اقدامات را دوست نداشت، و لذا مذاکراتی به امید رام کردن این عامل کینه‌توز پیشین خود ترتیب داد. ولی قطب‌زاده تسلیم نشد.

وزیر امور خارجه ایران غالباً در مسئله افغانستان بیانیه صادر می‌کرد و در آن علیه اتحاد شوروی نه تنها اعتراض بلکه تهدید نیز می‌نمود. او می‌گفت که اتحاد شوروی از طریق هیئت بازرگانی خود با حزب توده مرتبط است. بالاخره، او در ژوئیه ۱۹۸۰ با گستاخی خواستار آن شد که کارکنان دیپلمات سفارت شوروی به ۱۳ نفر کاهش یابند. طرف شوروی این امر را یک شکست فاحش تلقی می‌کرد ولی هیچ کاری نمی‌توانست انجام دهد. در سفارت، پس از چانه‌زندی‌های میان وزارت امور خارجه، کا.گ.ب. و جی.آر.یو. تصمیم گرفته شد که کاهش اعضاء بطور مساوی انجام شود. ولی ضربه قطب‌زاده کاملاً به نتایج دلخواه او منجر نشد. حقیقت این بود که در سفارت تعدادی دیپلمات بیکاره وجود داشت. به کار این افراد پایان داده شد. این وضع ایستگاه کا.گ.ب. را نیز قادر کرد تا افسران بی‌مصرف خود را، که فقط وقت تلف می‌کردند، به خانه‌هایشان بفرستد.

اقدامات قطب‌زاده طبعاً مقامات شوروی را متغیر کرد. آنها این شیوه رفتار از سوی وزیر امور خارجه یک کشور کوچک [!] همسایه را نمی‌توانستند هضم کنند. لذا، پولیت بورو به کا.گ.ب. دستور داد که برای برکناری قطب‌زاده تلاش کند. این واقعه رخ داد و او در اوت ۱۹۸۰ بناگاه از پست خود برکنار شد، هر چند کا.گ.ب. نتوانست کاری علیه او انجام دهد. قطب‌زاده از صحنه

سیاست ناپدید شد، ولی اقداماتی که او آغاز کرده بود دنبال شد. در سپتامبر ۱۹۸۰ سر کنسولگری شوروی در رشت تعطیل شد.

هر چند قطب‌زاده از وزارت خارجه برکنار شد، ولی دستور پولیت بورو به قوت خود باقی ماند. دستور دستور است. لذا، اقدامات فعالی صورت گرفت. مضمون این عملیات چنین بود که اطلاعاتی به مقامات ایران رسانیده شود که قطب‌زاده يك عامل سیا است. این امر انجام شد و برای آن از جمله حزب توده مورد استفاده قرار گرفت. مقامات ایران برای اقناع خود به دلایل زیادی نیاز داشتند. همین که وی سالها در ایالات متحده به سر برده بود برای آنها کفایت می‌کرد. بالاخره، در آوریل ۱۹۸۲ قطب‌زاده دستگیر و به تدارک توطئه علیه رژیم متهم گردید.

زمانیکه قطب‌زاده در بازداشت به سر می‌برد، کا.گ.ب به حرکت دیگری علیه او دست زد که به معنای کوبیدن آخرین میخ بر تابوت او بود. در مرکز يك «نامه‌مز از سیا به مأمور خود در تهران» جعل شد و در آن از رمزهای ساده‌ای که هر کارشناس رمز می‌توانست بدون اشکال آن را کشف کند استفاده شد. در این نامه نامی از قطب‌زاده برده نشد، ولی متن آن به وضوح نشان می‌داد که این عامل مخفی و بسیار با ارزش قطب‌زاده است. این نامه در يك پاکت کاملاً بزرگ و چشمگیر سفیدرنگ جای داده شد و پاکت فوق در زیر يك قوطی تلفن واقع در مقابل پمپ بنزین خیابان تابنده در شمال تهران گذارده شد. افسر ما سپس به سرویس خنثی کردن بمب تلفن کرد و به زبان فارسی اطلاع داد که او دیده است که شخصی چیزی را در زیر جعبه تلفن کار گذاشته است. در آن زمان انفجار بمب در پمپ بنزین‌ها غالباً رخ می‌داد. پاکت به سرعت از زیر جعبه تلفن کشف شد و قطب‌زاده در سپتامبر ۱۹۸۲ اعدام گردید.<sup>۱۱۹</sup>

این داستان کوزیچکین تنها می‌تواند خوانندگان غربی معتاد به رمانهای جاسوسی را راضی کند و تصویر دلخواه کارشناسان همکار کوزیچکین را از «بلبشوی» حاکم بر ایران پس از انقلاب در ذهن آنان حک کند. و شاید بتواند قصه خوبی برای پر کردن صفحات جراید مبتذل ضد انقلاب در اروپای غربی و آمریکا (از نوع کیهان مصباح زاده- امیرطاهری) باشد.



کوزیچکین - این کارمند دون پایه ایستگاه کا.گ.ب در تهران، که آقای فردریک فارسیت می‌خواهد او را هم‌سنگ کیم فیلی و گای بورگس جا بزند - با این اطلاعات دقیق از پیشینه قطب‌زاده چگونه آشنا شده؟ یا باید بپذیریم که وی نه تنها به کلیه اسناد کا.گ.ب، بلکه به اسناد سرویس نظامی شوروی (جی.آر.یو) نیز دسترسی داشته، و یا باید به این نتیجه برسیم که در سال‌های غذاخوری این سرویس‌های «مخوف» ابرقدرت آن روز، خاطرات - آنها از نوع اطلاعات بیوگرافیک فوق سری - چون نقل و نبات مبادله می‌شده!

این یک شگرد شناخته شده است که سرویس‌های جاسوسی بکوشند تا با انتساب عملیاتی که امکان کشف نقش آنان در آن وجود دارد به سرویس رقیب، ردپای خود را محو کنند.

قطب‌زاده یک عامل سیا بود و در این زمینه اسناد کافی موجود است. قطب‌زاده دستگیر شد زیرا با هدایت سرویس‌های اطلاعاتی باختر و حمایت ارتجاع عرب و در همکاری با شریعتمداری یک توطئه کودتا را تدارک می‌دید. مهم‌ترین بخش این توطئه انفجار حسینیه جماران و قتل حضرت امام (قدس سره) بود و برای این کار خمپاره‌انداز و مهمات نیز به خانه‌ای مشرف بر بیت امام (ره) حمل شد. این توطئه با نظارت حجت‌الاسلام ری شهری (دادستان وقت ارتش) تحت کنترل قرار گرفت و سرانجام خنثی شد. در همان زمان حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی این عملیات درخشان را «بارزش‌تر از یک پیروزی قاطع در جبهه» خواندند. قطب‌زاده در یک دادگاه علنی محاکمه شد که شرح آن در مطبوعات ایران درج گردید. شریعتمداری پس از ابراز ندامت مورد عفو بزرگوارانه امام (ره) قرار گرفت. این قصه کوزیچکین نمی‌تواند هیچ‌یک از این واقعیت‌ها را پيوشانند.

در سال‌های اخیر، در جامعه پژوهشی و دانشگاهی ایالات متحده آمریکا توجه جدی به اسناد اطلاعاتی منتشر شده در ایران پس از انقلاب اسلامی، بویژه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، مشاهده می‌شود. این پدیده به رغم توطئه سکوت و حتی تصیقاتی است که دولت آمریکا سالها در راه اعمال آن کوشید تا بدانجا که ورود کتب اسناد لانه جاسوسی را به قلمرو خود ممنوع کرد. این سدّ دولتی امروزه شکسته شده است. امروزه شاهد آن هستیم که محققین آمریکایی و نشریات این کشور بطرز روزافزون به اسناد منتشره در ایران استناد می‌کنند.<sup>۱۲</sup> این یک پدیده طبیعی است زیرا تاکنون در هیچ نقطه

۱۲۰. برای نمونه، جیمزبیل در کتاب عقاب و شیر: تراژدی روابط آمریکا و ایران (دانشگاه ییل، ۱۹۸۸) اسناد

از جهان اسناد افشاگر اقدامات قدرتهای سلطه‌گر جهانی به این وفور در دسترس افکار عمومی قرار نگرفته است. جان رانلاگ در پژوهش ۸۵۰ صفحه‌ای خود در تاریخ «آژانس مرکزی اطلاعات» آمریکا (سیا) تأیید می‌کند که سه تن از گروه‌گانه‌های آمریکایی کارمند سیا بوده‌اند. او می‌نویسد: زمانیکه دانشجویان به سفارت آمریکا حمله کردند، توماس اهرل<sup>۱۲۱</sup>، رئیس ایستگاه سیا در تهران، موفق شد ترتیب امحاء بخش مهمی از اسناد سیا را بدهد [اسنادی که سپس به همت «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» بازسازی شد. بگفته ولکمن و بگیت، آمریکاییها فراموش کرده بودند که ایرانیان دارای سنت دیرینه‌ای در زمینه فرشافی هستند!]<sup>۱۲۲</sup>، ولی بیشتر اسناد دفتر وابستگی نظامی آمریکا سالم به دست ایرانیان افتاد. به گفته رانلاگ، این اسناد، که توسط ایرانیان منتشر نشده، شامل همه گزارشهای اطلاعاتی دفتر وابستگی نظامی آمریکا در سالهای ۱۹۷۸-۱۹۷۹، لیست اسامی کلیه عوامل ایرانی «آژانس اطلاعات نظامی» آمریکا<sup>۱۲۳</sup>، اسناد عملیات مشترک سیا و سرویس اطلاعات نظامی DIA، گزارشهای اطلاعاتی ماههای اکتبر و نوامبر ۱۹۷۹ پیرامون تحرکات دریایی شوروی، و لیست اهداف اصلی DIA در سراسر جهان می‌باشد.<sup>۱۲۴</sup>

آیا این افسانه کوزیچکین ایجاد شبهه در زمینه اعتبار و وثوق اسناد اطلاعاتی منتشره در ایران را هدف قرار نداده است؟ آیا کوزیچکین نمی‌خواهد چنین القاء کند که گویا موفقیت‌های مکرر و حیرت‌انگیز جمهوری اسلامی ایران در کشف توطئه‌ها و عوامل جاسوسی قدرتهای سلطه‌گر هم چون ماجرای قطب‌زاده بی‌پایه و اساس بوده است؟! <sup>۱۲۵</sup>

### مجاهدین افغانی و سفارت شوروی

کوزیچکین اشغال افغانستان توسط ارتش شوروی را شرح داده و مسئولیت این اقدام بجواز کارانه و نابخردانه را به گردن پولیت بورو و ارتش شوروی انداخته است. گویا کا.گ.ب با این عمل مخالف بوده است.<sup>۱۲۶</sup> این مضمون مدتی است که در غرب شنیده

لانه جاسوسی را مورد استفاده قرار داده است و ارنت ولکمن و بلین بگیت در کتاب داستان درونی امپراتوری جاسوسی آمریکا (نیویورک، ۱۹۸۹) با استناد به این اسناد، ابوالحسن بنی‌صدر را به عنوان عامل سیا معرفی کرده‌اند.

121. Thomas Ahren

122. Defence Intelligence Agency

123. John Ranelagh. THE AGENCY - The Rise and Decline of the CIA. New York: Simon and Schuster, 1980, p. 652.

124. Kuzichkin, Ibid, p. 310-319.



می‌شود. او سپس به شرح حملات مجاهدین افغانی به سفارت شوروی در تهران پرداخته است.

در پی نخستین حمله (اول ژانویه ۱۹۸۰)، سفیر و روسای ایستگاههای کا.گ.ب و جی.آر.یو - که از تکرار ماجرای سفارت آمریکا بیم داشتند - دستور دادند که در فاصله ۳۰ دقیقه کلیه اسناد موجود در سفارت سوزانیده شود و کلیه دستگاههای رمز و تجهیزات سری نابود شود. این کار عملاً نه ۳۰ دقیقه بلکه دو سه ساعت به طول کشید و ضعف سیستم نابودسازی اسناد شورویها را به اثبات رسانید.<sup>۱۲۵</sup> در بیان ماجرای دومین حمله به سفارت شوروی (آوریل ۱۹۸۰)، کوزیچکین ادعا می‌کند که پاسدارانی که به درخواست سفارت شوروی برای محافظت از آن آمده بودند با مهاجمین افغانی همکاری می‌کردند.<sup>۱۲۶</sup> در مجموع، تصویری که از ایران آن سالها روایت شده، خوشایند خواننده نیست: ایران کشوری بی‌قانون و وحشی است که در مقایسه با نظم و آرامشی که از دوران سلطنت پهلوی ترسیم شده، بازگشتی عجیب به عقب، به سوی هرج و مرج و لجام گسیختگی همگانی داشته است. کوزیچکین به خواننده غربی تفهیم می‌کند که تنها زبانی که ایرانیان می‌فهمند زبان زور است:

پس از حمله دوم افغانیها به سفارت شوروی، سفیر رسماً به وزارت امور خارجه ایران اعتراض کرد. ولی زبان دیپلماسی به گوش روحانیون ایران فرو نمی‌رفت و آنان به این اعتراض ترتیب اثر ندادند. در نتیجه، مقامات شوروی به اقدام دیگری دست زدند و یک مانور نظامی در مرزهای ایران ترتیب دادند، که طی آن در یک مورد دو تانک تعمداً وارد خاک ایران شد. «این زبانی بود که رهبری ایران بهتر می‌فهمید. پس از این مانور لحن آنها بطرز قابل توجهی مودبانه‌تر شد.»<sup>۱۲۷</sup>

### ارتقاء کوزیچکین

روابط حزب توده با ایستگاه کا.گ.ب مانند پیش جریان داشت. پیک حزب توده به رفت و آمد خود به کنسولگری شوروی ادامه می‌داد و یادداشتهایی از کیانوری می‌آورد

125. Ibid, p. 320-321.

126. Ibid, p. 325-328.

127. Ibid, p. 338.

که در آن همان ترجیح‌بند همیشگی دال بر موقع مستحکم حزب در رژیم جمهوری اسلامی تکرار می‌شد.

ولی هیچ‌یک از این ادعاها واقعیت نداشت و هرچه او بیشتر می‌نوشت، تحلیل‌هایش از زندگی واقعی دورتر می‌شد.

اکنون علائمی مشاهده می‌شد که زمامداران ایران به زودی یک تهاجم کامل را به نیروهای چپ به منظور انهدام کامل آنها آغاز خواهند کرد. ما مطمئن بودیم که مقامات نخست به مجاهدین و فدائیان خواهند پرداخت و سپس بساط حزب توده را بر خواهند چید... ما تردیدی نداشتیم که اگر رهبران حزب توده دستگیر شوند همه چیز را درباره ارتباطاتشان خواهند گفت و این پیامدهای فاجعه‌آمیزی برای ایستگاه در بر خواهد داشت.<sup>۱۲۸</sup>

شبارشین تلویحاً این نظرات را برای مرکز ارسال داشت، ولی بنظر می‌رسید که این حرفها در کمیته مرکزی حزب کمونیست اثری ندارد. آنان به جای اینکه ارتباط با حزب توده را کاهش دهند، دستور توسعه آن را ابلاغ کردند.

ما اکنون تجهیزات ویژه‌ای در اختیار آنها قرار دادیم که برای سفارت‌علایم رمز ارسال کنند، وسایل خاصی برای نابودسازی سریع اسناد، ضبط صوتهای خاصی برای ضبط مکالمات طولانی و غیره در اختیارشان گذاردیم. بدین ترتیب، ما هر مدرک جرمی که ممکن بود مورد استفاده سرویس امنیتی ایران قرار گیرد به آنها دادیم. در ایستگاه این احساس وجود داشت که مقامات ایران چیزهای زیادی از تماسهای ما با حزب توده می‌دانند و تنها اتلاف وقت می‌کنند تا در زمان خود مهلك‌ترین ضربه ممکن را وارد کنند...

این جالب بود که مراکز شنودرادیویی سفارت هیچگاه هیچ نشانه‌ای دال بر تعقیب اعضای حزب توده مشاهده نکرد. این تنها يك معنی داشت: به کنترل آنها نیازی نبود زیرا سرویس امنیتی ایران در صفوف آنان عامل یا عواملی در اختیار داشت.<sup>۱۲۹</sup>

در این زمان بود که اقدامات ایذایی سرویس امنیتی ایران علیه ولادیمیر گولوفانوف، رئیس شاخه N ایستگاه کا.گ.ب در تهران (رئیس کوزیچکین)، آغاز شد. از جمله، وی به هنگام دیدار با یک سویسی - که منبع خبری کا.گ.ب بود - بطرز عجیبی شبانه

128. Ibid, p. 338-339.

129. Ibid, p. 339.



بازداشت شد و فردای آن روز بی هیچ توضیحی آزاد گردید. ظاهر قضیه چنین بود که گویا این بازداشت تصادفی است. ولی روشن بود که سرویس امنیتی ایران گولووانف را شناسایی کرده و تعمداً او را تحت فشار روانی قرار می‌دهد. گولووانف بنحوی که ایرانیان مطلع نگردند و احتمال بازداشت وی در آخرین لحظات منتفی باشد به مسکو پرواز کرد. ولی علیرغم همه این تمهیدات در لحظه پرواز قرائنی مشاهده شد که ثابت می‌کرد سرویس امنیتی ایران کل جریان را زیر نظر داشته است. بدین ترتیب، با اعزام گولووانف به مسکو، مسئولیت شاخه N به عهده کوزیچکین قرار گرفت. او سپس به مسکو رفت و پس از ملاقات با رئیس اداره کل «S» (ژنرال درازدنف)<sup>۱۳۱</sup> رسماً رئیس شاخه N ایستگاه کا.گ.ب در تهران شد.<sup>۱۳۱</sup>

### کوزیچکین و جنگ تحمیلی

از دیدگاه کوزیچکین علت شروع جنگ ایران و عراق، اختلاف این دو کشور بر سر مالکیت «شط العرب» بود. این اختلاف در زمان حکومت شاه در سال ۱۹۷۵ حل شد. ولی رژیم جمهوری اسلامی، «که به آرمانهای انقلاب جهانی اسلامی باور داشت»، مداخله در امور داخلی دیگر کشورهای منطقه، بویژه کشورهایی که دارای جمعیت شیعه بودند، را آغاز کرد. جمهوری اسلامی از طریق شیعیان ایرانی الاصل عراق به نشر عقاید خود پرداخت که طبعاً خوشایند مقامات عراق نبود. پس از شروع نخستین اغتشاشات شیعیان، دولت عراق به اخراج آنها از کشور دست زد و تبلیغات ضدایرانی در عراق آغاز شد. این وضع به درگیری‌های نظامی در مرز دو کشور انجامید. سرانجام، در ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰ عراق قرارداد ۱۹۷۵ را ملغی اعلام کرد و مالکیت خود را بر این آبراه اعلام داشت. بدین ترتیب بود که «جنگ ایران و عراق» آغاز شد و تا سال ۱۹۸۹ به طول کشید.<sup>۱۳۲</sup>

طبق این روایت، آغازگر جنگ در واقع ایران اسلامی است. در سطور بعد، این القاء کوزیچکین - که طبق معمول آن را به «منابع» یا «تحلیل» کا.گ.ب نسبت می‌دهد و نه به دیدگاه همکاران کنونیش - صراحت کامل می‌یابد.

130. Yuri Ivanovich Drozdov

131. Ibid, p. 343-347.

132. Ibid, p. 350-351.

ایران برای ادامه جنگ به اسلحه نیاز داشت و لذا سیل درخواست‌های آن برای خرید سلاح به سوی شوروی سرازیر شد. اتحاد شوروی بر سر دوراهی عجیبی قرار گرفت: از سویی دارای قرارداد همکاری دوجانبه منعقد شده در سال ۱۹۷۲ با عراق بود که شامل کمک‌های نظامی نیز می‌شد و نمی‌خواست که با کمک به ایران موقعیت خود را در جهان عرب به مخاطره اندازد، و از سوی دیگر نمی‌خواست که با امتناع از بهبود روابط با ایران راه را برای نفوذ غرب باز کند. شوروی به هیئت خرید نظامی ایران که در مه ۱۹۸۲ به مسکو رفت، به این بهانه که کلیه تولیدات نظامی شوروی برنامه‌ریزی شده است، محترمانه پاسخ منفی داد. تلاش ایران برای خرید سلاح شوروی از طریق آلمان شرقی و چکسلواکی نیز به جایی نرسید، تا بالاخره کره شمالی حاضر به فروش اسلحه به ایران شد. ولی این رابطه، نیازهای تسلیحاتی ایران را مرتفع نمی‌کرد و لذا ایرانیان «چنانکه امروزه همه جهانیان می‌دانند، با واسطه بازرگانان خصوصی و اسرائیل» موفق به تأمین سلاح مورد نیاز خود شدند!<sup>۱۳۳</sup>

کوزیچکین پس از تکرار این ترفند کهنه محافل صهیونیستی غرب، به جعل کودکانه‌ای دست می‌زند:

ایران برای خرید سلاح به پول نیاز داشت. درآمد نفت به علت جنگ شدیداً کاهش یافته بود. ایستگاه کا.گ.ب مطلع شد که ایرانیان برای تأمین ارز مورد نیاز می‌خواهند بخش عظیمی از ذخایر طلای خود را در بازار جهانی به فروش رسانند. این کار می‌توانست ثبات بازار ارز جهان را به مخاطره اندازد و موقعیت اتحاد شوروی را - که بزرگترین استخراج کننده طلاست - تخریب کند. مسکو نمی‌توانست اجازه این کار را بدهد و به ایستگاه کا.گ.ب در تهران ماموریت داد که به عملیاتی برای بهم زدن این طرح ایران دست زند.

شبارشین کار ساده‌ای کرد. در آن زمان سردبیر یکی از روزنامه‌های اصلی تهران عامل کا.گ.ب بود. به او ماموریت داده شد که در روزنامه درباره غیرعاقلانه و خطرناک بودن نابودی ذخایر طلای کشور بحث به راه بیندازد. این موضوع توسط روزنامه‌های دیگر به سرعت جذب شد و به زودی بحث به مجلس ایران کشیده شد. نمایندگان فروش طلای ایران را مورد تصویب قرار دادند.<sup>۱۳۴</sup>

133. Ibid, p. 352-353.

134. Ibid, p. 353-354.



کوزیچکین فراموش کرده که آن « سردبیر یکی از روزنامه‌های اصلی تهران »، یعنی رحمان هاتقی (حیدر مهرگان) که در آخرین سالهای موجودیت رژیم پهلوی معاونت امیرطاهری در موسسه کیهان را به عهده داشت، پس از انقلاب اسلامی از این موسسه طرد شده بود و لذا در این زمان نمی‌توانست مجری این « عملیات موفق » باشد!

### انهدام حزب توده

کوزیچکین در خرداد ۱۳۶۱ به سفارت انگلیس در ترکیه پناهنده شد. دستگیری گروه نخست رهبران و کادرهای حزب توده در بهمن این سال - یعنی قریب به ۸ ماه پس از خروج کوزیچکین از ایران - رخ داد. اعلام انحلال حزب توده توسط مقامات قضایی ایران و انهدام شبکه‌های مخفی و نظامی آن در اردیبهشت ۱۳۶۲ بود. به عبارت دیگر، کوزیچکین در حساسترین مقطع ماجرای حزب توده در ایران حضور نداشت تا حتی ناظر این حوادث باشد. تنها منبع اطلاعات وی در این زمینه می‌تواند، مانند هر کس دیگر، مندرجات مطبوعات ایران در سالهای ۱۳۶۲-۱۳۶۳ و در مواردی چون موقعیت رحمان هاتقی کزراهه احسان طبری باشد. معهذاً، او در بخشهای پایانی خاطرات خود به ترفندی ظریف دست می‌زند. او تماماً تسلسل تاریخی وقایع را بهم می‌ریزد و بدینسان خود را شاهد عینی عملیات فروپاشی حزب توده معرفی می‌کند.

زمانیکه مبارزه علیه مجاهدین و فدائیان در اوج خود بود، مقامات ایران نخستین گامها را برای انهدام حزب توده آغاز نمودند. آنها که نمی‌دانستند واکنش اتحاد شوروی چگونه خواهد بود، یک مبارزه گام به گام را شروع کردند. ابتدا، پاسداران انقلاب به برخی از مراکز حزب توده در استانها حمله کردند. سپس آرامش برقرار شد. مجدداً حمله به مراکز حزب توده در نزدیکی تهران آغاز شد و تعدادی از اعضای حزب دستگیر شدند. سپس دستگیری تعدادی از اعضای حزب توده در خود تهران شروع شد.

کیانوری - دبیر کل حزب توده - زنگ خطر را به صدا در آورد. او خواستار آن بود که مسکو در قبال « حاکمیت خود کامه مقامات مرتجع ایران » کاری بکند. پاسخ مسکو به زودی روشن شد. در روزنامه پرآودا مقاله مفصلی درباره تهاجم علیه حزب توده ظاهر شد. این مقاله با لحن بسیار تند شروع می‌شد و می‌گفت که اتحاد شوروی این رفتار مستبدانه مقامات ایران با حزب

توده را تحمل نخواهد کرد و آنها رفقای خود را تنها رها نخواهند کرد. در اواسط مقاله، لحن نرم می‌شد: ایران در حال گذار از مرحله دشواری است و در حال تثبیت وضع سیاسی خویش است و در چنین شرایطی امکان اشتباه نیز وجود دارد. مقاله در پایان فاقد هر گونه لحن تهدید آمیزی بود و می‌گفت که علیرغم همه چیز، مقامات ایران نباید مناسبات دوستانه تاریخی و سنتی میان دو کشور را فراموش کنند.

در این مقاله برای هر کس چیز مطبوعی گنجانده شده بود. به حزب توده امید داده می‌شد که در مقابل تهدید انهدام کامل مورد حمایت قرار خواهد گرفت، به مقامات ایران تفهیم می‌شد که شوروی قصد مداخله در امور داخلی ایران را ندارد و حاضر نیست دوستی تاریخی خود را به خاطر حزب توده قربانی کند.

مقامات ایران بسیار سریع واکنش نشان دادند. آنها مردم - روزنامه رسمی حزب توده - را توقیف کردند و دستگیری‌ها افزایش یافت.<sup>۱۳۵</sup>

این گفته کوزیچکین خلط کامل حوادث است. پیش از دستگیری گروه اول سران حزب توده (۱۷ بهمن ۱۳۶۱) چنین مقاله‌ای در مطبوعات شوروی دیده نشد. حملات تبلیغاتی پراودا و رادیو مسکو تنها پس از دستگیری کیانوری و دیگران آغاز شد و همزمان با دادگاههای حزب توده در اوج خود بود. توقیف نامه مردم - ارگان مرکزی حزب توده - نیز در نیمه سال ۱۳۶۰ رخ داد و حزب توده حدود ۱/۵ سال پس از آن فعالیت مطبوعاتی و انتشاراتی رسمی داشت.

کوزیچکین در تمامی کتاب منسوب به او نظام جمهوری اسلامی را «مهاجم» و احزاب و سازمانهای مسلح و محارب و جاسوس که علیه این نظام به توطئه اشتغال داشتند را «مظلوم» و مورد هجوم جلوه می‌دهد. این جنون ضد انقلاب اسلامی سرانجام به برائت کامل حزب توده نیز می‌گشود. در خاطرات کوزیچکین نه تنها هیچ ذکری از شبکه نظامی حزب توده و انبارهای سلاح آن نیست، بلکه - چنانکه دیدیم - درجایی وجود شبکه نظامی این حزب کتمان نیز شده است. از این دیدگاه، حزب توده نه تنها هیچ طرحی برای براندازی نظام جمهوری اسلامی نداشت، بلکه حتی مرتکب هیچ تخلف قانونی که مستوجب انحلال باشد نیز نشده بود. و این درحالی است که خاطرات کوزیچکین انباشته از

133. Ibid, p. 355-356.



شرح ارتباطات جاسوسی حزب توده است. بگفته کوزیچکین، انحلال حزب توده توسط نظام جمهوری اسلامی فقط به این دلیل بود که انقلابیون مسلمان - مانند بلشویکها - انحصار طلب بودند!

کاملاً روشن بود که سرنوشت حزب توده در حال رقم خوردن است. و این نه به آن دلیل بود که این حزب علیه رژیم اسلامی فعالیت می کرد. کاملاً برعکس، حزب توده در تمامی دوران موجودیت قانونی خود در ایران از رژیم حمایت می کرد. بلکه به این دلیل بود که روحانیت ایران، درست مانند بلشویکها پس از به قدرت رسیدن در روسیه، قصد نداشتند هیچ کس را - صرف نظر از ماهیت و چهره سیاسی او - در قدرت با خود شریک کنند. ایستگاه مدتها بود که سیر حوادث به این سمت را پیش بینی می کرد.

در این وضع اضطراری، کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی نومیدانه می کوشید تا در این کشتی شکسته چیزی را نجات دهد. چنین روحیه‌ای در اداره کل «S» نیز احساس می شد. در این زمان اقدامات مقدماتی صورت گرفت. من برای مشورت به مرکز فراخوانده شدم. در آنجا به من گفته شد که به بخش اسناد ما دستور داده شده که چهار عدد شناسنامه ایرانی به همراه عکس تهیه کنند تا به وسیله آن اعضای کمیته مرکزی حزب توده بتوانند در جریان دستگیری شان پنهان شوند. توده‌ایها بوسیله این اسناد می توانستند به منطقه مرزی شوروی و ایران بروند و از آنجا به اتحاد شوروی بگریزند.

دستور کمیته مرکزی برای تهیه چهار عدد شناسنامه ایرانی بخش اسناد اداره کل «S» را به وحشت انداخت... این رقم بیش از آن چیزی بود که ما در تمامی آرشیوهای عملیاتی خود ذخیره کرده بودیم. خرج کردن آن در يك عملیات اسراف غیر قابل قبول بود. این اسناد را افسران اطلاعاتی شاخه N طی سالها کار در ایران و به بهای گزاف و با به خطر انداختن جان خود فراهم کرده بودند و هر يك می توانست برای سالهای مدید جان مامورین مخفی ما را در ایران حفظ کند و امکان کشف آنها را از بین ببرد. و اکنون باید همه اینها را جلوی سنگ می ریختیم، ولی به حساب که؟

من نمی توانستم خشم خود را پنهان کنم و لذا نظر خود را صریحاً به اداره کل گفتم و تاکید کردم که همه چیز را درباره رهبری حزب توده می دانم و این اقدامی بیهوده است، زیرا مقامات ایران هر گام آنها را از طریق منابع خبری

خود در درون حزب زیر نظر دارند. این اقدام از قبل محکوم به شکست بود و ثمره آن تنها سبب خطرناکتر شدن اوضاع هم برای حزب توده و هم برای ما می شد، زیرا ما به این طریق دلایل انکارناپذیر دال بر مشارکت خود در فعالیت های حزب توده به دست خواهیم داد. ما پیشاپیش می دانیم که توده ایها حتی در بازجویی های اولیه چگونه رفتار خواهند کرد. آنها همه چیز را اعتراف خواهند کرد. ۲۶ سال زندان رمقی برای مقاومت در مقابل شکنجه باقی نگذاشته است. من پرسیدم که چرا ما نباید هم اکنون، که امکان آن را داریم، ارتباطمان را قطع کنیم و مانع دردسر بیشتر هم برای آنها و هم برای خودمان شویم؟ ما نمی توانیم برای آنها کاری نکنیم. سرنوشت حزب توده سرنوشتی است محتوم.

اداره کل با من موافق بود، ولی گفته شد که دستور از سوی کمیته مرکزی است و بهیچوجه در توان ما نیست که آن را تغییر دهیم. این امر مراد ر خشمی نو میدانه فرو برد. من حتی ماجرا را برای یکی از دوستانم در خارج از سرویس تعریف کردم و همه اسرار و توطئه ها را گفتم. او نمی توانست باور کند و واقعاً باور کردن آن دشوار بود که کا.گ.ب تحت امر مقامات حزبی فاقد هرگونه حقی است. ولی این يك واقعیت بود. ما خون دل می خوردیم و در آرزوی روزی بودیم که این کابوس پایان یابد.<sup>۱۳۶</sup>

بدین ترتیب، کوزیچکین زمینه های اولیه را برای توجیه پناهندگی خود به غرب فراهم می کند. گویی نطفه این سرخوردگی زمانی در او بسته شد که رفتارهای ابلهانه رهبری حزب کمونیست و بی ثمر بودن تلاشهای مامورین کا.گ.ب - که با همدردی از آنها سخن می گوید - را دیده. او در آرزوی پایان یافتن « کابوس » سلطه حزب کمونیست بر کا.گ.ب بود. البته وی در موارد مکرر به نمونه هایی از فساد مالی در حزب کمونیست و در سفارت و بیمارستان و سایر موسسات شوروی در ایران استناد می کند و گاه به تاثیر تحولات لهستان بر خود نیز اشاراتی دارد. ولی ظاهراً عامل قطعی در تحول روحی او ماجرای حزب توده بود!

کوزیچکین طبعاً به دلیل محدودیت اطلاعاتش نمی تواند در باره سایر طرح های فرار رهبران حزب توده اطلاعی به دست دهد. مثلاً، او نمی داند که یکی از این طرح ها سرقت یک ناو نیروی دریایی ایران در بنادر جنوبی کشور و فرار دسته جمعی کمیته مرکزی



حزب توده (حدود ۶۰ نفر) به یمن جنوبی بود. آیا حزبی که طرح سرقت یک ناو نظامی را برای خروج اضطراری رهبری خود در دست داشت، نمی‌توانست چهل شناسنامه جعلی تهیه کند، که کوزیچکین برای آن این همه آه و ناله سر می‌دهد؟! اگر گفته کوزیچکین را بپذیریم باید باور کنیم که کا.گ.ب در برابر انبوه امکانات بدست آمده از حزب توده، در عملیات انهدام آن، یک سازمان واقعاً فقیر بوده است! کوزیچکین هم چنین نمی‌داند که ماهها پیش از دستگیری گروه اول رهبری و کادرهای حزب توده، ارتباطات این حزب با کا.گ.ب قطع شد و یکی از عناصر حساس روابط جاسوسی آن (حبيب‌الله فروغیان - استاد کوزیچکین و برخی دیگر از اعضای کا.گ.ب و بسیاری از رهبران حزب حاکم «دمکراتیک خلق» افغانستان در دانشگاه) به شوروی فرار داده شد. کوزیچکین ادامه می‌دهد:

من به تهران بازگشتم و بدون هیچ شوقی به کار خود ادامه دادم. آخرین برخورد من با حزب، اشتیاق معمول مرا به کار کردن از بین برده بود. من فکر می‌کردم که چرا باید کار بکنم زمانی که می‌دانم روزی ثمره تمامی تلاشهایم نابود خواهد شد...

پیک حزب توده به موقع چهل قطعه عکس اعضای کمیته مرکزی حزب توده را به ما تحویل داد. من این عکسها را به مرکز فرستادم تا بر روی اسناد الصاق شود. مدت کوتاهی بعد، مدارک کیانوری واصل شد. مدارک بقیه بعداً می‌رسید. من باید آخرین دستکاری‌ها را می‌کردم و مهر شرکت در همه‌پرسی‌هایی که پس از انقلاب در ایران صورت گرفته بود را در آن حک می‌نمودم. این امر در شناسنامه‌های ایرانیان اهمیت بسیار زیاد دارد زیرا وفاداری فرد به رژیم اسلامی را نشان می‌دهد [۱]. مهرها وارد شناسنامه شد و سپس تحویل کیانوری گردید.

ما بعداً طرح عملیاتی انتقال کیانوری از طریق مرز شوروی و ایران را دریافت کردیم. این طرح نشان می‌داد که آنها قصد دارند ناخدای کشتی را اول نجات دهند. سه نقطه در نوار مرزی مشخص شد. یک نقطه در مرز ایران و افغانستان و دو نقطه در مرز با ترکمنستان و آذربایجان شوروی. کیانوری باید در زمان احساس خطر مخفی می‌شد و برای ما علائمی ارسال می‌داشت و ما باید به مرکز اطلاع می‌دادیم. در ساعت معین و در روز معین در هفته پس از دریافت پیام، یک مامور کا.گ.ب می‌بایست در یک نقطه معین در یک شهر کوچک

مرزی ایران به مدت ده دقیقه - و نه بیشتر - منتظر می ماند. کیانوری باید شخصاً خود را به محل قرار می رسانید. رمز عبور آماده شده بود و بدین ترتیب کیانوری به آن سوی مرز می رفت. چنانچه نیروهای مرزی ایران مطلع می شدند، یک گروه ویژه در خاک شوروی آماده بود تا اقدامات لازم را برای تأمین خروج رفیق کیانوری از مرز انجام دهد. به عبارت دیگر، گروه ویژه باید سربازان ایرانی را نابود می کرد. چنین تدارکی برای خروج سایر اعضای کمیته مرکزی حزب توده نیز دیده شده بود.<sup>۱۳۷</sup>

کوزیچکین می افزاید:

نا کامی این تلاشها امروزه پوشیده نیست. زمانیکه بالاخره مقامات ایران ضربه خود را وارد آوردند، همه اعضای کمیته مرکزی حزب توده دستگیر شدند. در آن زمان مطبوعات غرب مسئولیت این کار را به گردن من انداختند. ولی من کاملاً مطمئنم که چه من به غرب پناه می بردم و چه نه، سرنوشت حزب توده دقیقاً یکسان بود. امروزه که کیانوری مرده [!]<sup>۱۳۸</sup> و روابط خوبی میان اتحاد شوروی و ایران اعاده شده، این احتمال وجود دارد که اعضای زندانی حزب توده - اگر تا کنون آزاد نشده باشند - بالاخره آزاد شوند. این یکی از شرایطی است که در مذاکرات [ایران و شوروی] توسط طرف شوروی تحمیل شده است.<sup>۱۳۸</sup>

### ایرانیان و «منطق چماق»

بگفته کوزیچکین، از سال ۱۳۶۰ روابط ایران و شوروی به دلیل جنگ ایران و عراق به شدت تیره شد. در تظاهرات ایرانیان، شعارهای «مرگ بر شوروی» در کنار شعارهای «مرگ بر آمریکا، مرگ بر اسرائیل، مرگ بر صدام» به گوش می رسید. ایران راه «نه شرقی، نه غربی» خود را اعلام می کرد و ادامه این شعار تنها یک چیز بود: جمهوری اسلامی. ایرانیان خواستار افزایش بهای گازی بودند که به شوروی می فروختند

137. Ibid, p. 357-358.

138. Ibid, p. 358-359.



و شوروی افزایش بیشتر قیمت گاز را نمی‌پذیرفت.

در آن زمان بسیاری از کارشناسان شوروی در شهرهای نزدیک به جبهه زندگی می‌کردند. طبعاً حملات نظامی باید هم علیه اهداف نظامی و هم علیه اهداف اقتصادی می‌بود. عراق به دلیل حضور هزاران [۱] کارشناس شوروی در کارخانه ذوب آهن اصفهان و در تاسیسات صنعتی اهواز قادر به این کار نبود. مقامات عراقی از اتحاد شوروی خواستند که این کارشناسان از اماکنی که هدف محسوب می‌شود خارج شوند و اعلام کردند که در غیر اینصورت قادر به جلوگیری از حمله هوایی به این تاسیسات نیستند.

مسکو هیچ درنگی را جایز نشمرد. روابط با ایران آنقدر بد بود که در واقع چیزی از دست داده نمی‌شد و لذا سفارت به کاهش تعداد کارشناسان شوروی و خروج آنها از ایران اقدام کرد. در اینجا نیز ما با مشکلات پیشینی نشده مواجه شدیم. ایرانیان مانع خروج کارشناسان شوروی می‌شدند. این کار مودبانه و بدون توسل به فشارهای مبتذل انجام شد، ولی ایرانیان از همکاری با ما امتناع کردند. ایرانیان دو هدف داشتند: اولاً، آنان می‌دانستند که حضور اتباع شوروی در مناطق هدف حمله نظامی عراق سبب می‌شود که عراقیها از انهدام این اهداف منصرف شوند. ثانیاً، خروج سریع کارشناسان شوروی سبب می‌شد که به دلیل کمبود نیروی متخصص در ایران تولید به سرعت متوقف شود. در واقع، متخصصین شوروی گروگان گرفته شده بودند [۱]. با مقامات ایران مذاکرات بیشتری صورت گرفت و بالاخره نتیجه این شد که ما تعداد کارشناسان خود را به حداقل برسانیم و تنها افرادی باقی بمانند که وجود آنها برای ادامه کار کارخانه‌ها ضرور است. بقیه به اتحاد شوروی بازگردانیده شدند تا در شرایط مساعدتری به ایران بازگردند.<sup>۱۳۹</sup>

در آغاز سال ۱۹۸۲/دی ۱۳۶۰، اتحاد شوروی سیاست خود را در قبال جنگ ایران و عراق، به سود عراق، تغییر داد. اکنون شوروی به ارسال علنی سلاح به عراق می‌پرداخت و همزمان مخالفت روزافزون خود را با ایران نشان می‌داد. در چند مورد، نیروی هوایی شوروی به اردوگاههای افغانیان مستقر در خاک ایران حمله کرد و برای این تجاوز عذرخواهی نمود. «ایران به دلیل سیاست‌هایی که پیش گرفته بود، بالاخره خود را از بقیه جهان نیز منزوی کرده بود. تا زمانیکه [امام] خمینی زنده بود ایران به

سوی آمریکا باز نمی‌گشت و این امر بیش از همه سبب نگرانی رهبران شوروی می‌شد. «مسکو سطح روابط خود با ایران را کاهش داد. وینوگرادوف - که عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست بود - تعویض شد و بالدیرف<sup>۱۴۰</sup> - که قبلاً پست کم‌اهمیت ریاست اداره خاورمیانه در وزارت خارجه را به عهده داشت - به عنوان سفیر جایگزین او شد.

ما با کمال تعجب مشاهده کردیم که ایرانیان راه تحجیب شوروی را پیش گرفتند. آنها از حالت تهاجمی پیش دست برداشتند. مطبوعات روش ملایم‌تری در قبال شوروی اتخاذ کردند. شعار «مرگ بر شوروی» تقریباً قطع شد. به علاوه، به ابتکار ایران، مذاکرات ایران و شوروی در زمینه همکاری‌های اقتصادی از سر گرفته شد...

در چنین شرایطی، وضع سفارت شوروی نیز به حالت عادی در آمد. تظاهرات افغانیها علیه شوروی در تهران ادامه داشت، ولی این بار ایرانیان از سفارت بخوبی محافظت می‌کردند. در آوریل ۱۹۸۲، سالگرد انقلاب افغانستان، به تظاهر کنندگان افغانی حتی اجازه داده نشد به سفارت - که توسط تعداد زیادی پلیس و پاسدار انقلاب احاطه شده بود - نزدیک شوند. اکنون، ایرانیان می‌ترسیدند که بلایی بر سر ما بیاید، [زیرا] آنها در مسکو قول داده بودند که به هر طریق ممکن از امنیت شهروندان شوروی حفاظت کنند.<sup>۱۴۱</sup>

بدین ترتیب، بار دیگر به خواننده غربی القاء می‌شود که تنها زبان قابل درک برای ایرانیان، زبان زور است! این شعبده فقط با جابه‌جا کردن زمان حوادث صورت گرفته: پس از نقض بیطرفی رسمی و چرخش موضع شوروی در جنگ تحمیلی به سود عراق بود که روابط جمهوری اسلامی ایران با اتحاد شوروی به وخامت گرائید، انحلال حزب توده در همین دوران رخ داد و در سالهای ۱۳۶۲-۱۳۶۳ این روابط به اوج تیرگی رسید. شعار «مرگ بر شوروی» نیز به عنوان نماد عدم تمکین ایران در برابر یکی از دو ابرقدرت آن روز تداوم داشت و تنها پس از آغاز اصلاحات گورباچف و فروپاشی امپراتوری کمونیسم، در میان مردم بتدریج کمرنگ و سرانجام محو شد.

### فرار کوزیچکین

140. Boldyrev

141. Ibid, p. 372-373.



دیدیم که کوزیچکین در بخشهای پایانی بتدریج ذهن خواننده را برای توجیه پناهندگی خود به غرب آماده نمود. بدینسان، گویا همه زمینه‌های روانی در او فراهم شده بود و اتخاذ این تصمیم تنها نیازمند یک محرک نهایی بود. بالاخره این محرک پدید شد و یک حادثه «عجیب» او را به اتخاذ این تصمیم تعیین کننده وا داشت:

ماجرای این قرار است که در اوج تهدید سفارت شوروی از سوی مجاهدین افغانی، شبارشین تصمیم گرفت که کلیه اسناد موجود در ایستگاه کا.گ.ب را به صورت میکروفیلم درآورد و در مخفیگاهی در یکی از اتاقهای سفارت جاسازی کند. این اقدام توسط شبارشین، کوزیچکین و یک افسر فنی ایستگاه - برای ایجاد حفره فوق - انجام گرفت. افسر فوق بعداً به شوروی بازگشت و بنابراین، تنها شبارشین و کوزیچکین از محل این مخفیگاه مطلع بودند.<sup>۱۴۲</sup>

در آوریل ۱۹۸۲، کوزیچکین برای بازدید به سراغ این جاسازی رفت و «با کمال تعجب» مشاهده کرد که حفره خالی است و از اسناد خبری نیست!

من حیرت زده [در مقابل مخفیگاه] نشستم و مدت طولانی به سوراخ خالی دیوار خیره شدم. برای من این فضای خالی يك تراژدی و پایان راه بود. طبق قوانین شوروی هفت سال زندان حداقل محکومیت برای گم کردن اسناد بسیار سرتی بود. کسی که این فیلم‌ها را دزدیده بود این را می دانست. او به شیوه‌ای ردیالانه - به سبک شوروی - از پشت به من خنجر زده بود. او چه کسی بود؟ من تنها به يك نفر ظنین بودم و او شبارشین بود که بجز من از مخفیگاه اطلاع داشت. آیا او به کس دیگری گفته بود؟ نمی دانم!<sup>۱۴۳</sup>

کوزیچکین می نویسد که او بدین ترتیب احساس کرد که قربانی توطئه شبارشین شده و سابقه درخشان اداریش نابود گردیده است. قاعدتاً او باید به سراغ شبارشین می رفت و ماجرا را گزارش می کرد. ولی این خودکشی بود. کوزیچکین در برابر این پرسش قرار گرفت که: «چه باید کرد؟» او نمی توانست غذا بخورد، به سرعت لاغر می شد و در خواب کابوس می دید. او بالاخره این پرسش را برای خود مطرح کرد که «اگر رفیق لنین به جای من بود چه می کرد؟» پاسخ روشن بود: «او مهاجرت می کرد. ولی نه! من هیچگاه هوادار غرب نبوده‌ام. من همیشه طرفدار یک روسیه بزرگ بوده‌ام - چه روسیه

142. Ibid, p. 361-363.

143. Ibid, p. 374.

کمونیستی باشد و چه روسیه آزاد.» کوزیچکین به تفصیل احساس دوگانه خود را شرح می‌دهد. گویا برای او مشکل بود که به میهن خود (روسیه) پشت کند، ولی چاره دیگری نیز نداشت. سرانجام مطلع شد که در تابستان (۱۳۶۱) قرار است کمیسونی برای بازدید از سفارت به تهران بیاید. بدین ترتیب ماجرای مفقود شدن اسناد فاش می‌شد. سرانجام تصمیم سرنوشت‌ساز گرفته شد: فرار از ایران و پناه بردن به غرب!

لئونید شبارشین برای این اقدام «عجیب» چه دلیل یا انگیزه‌ای می‌توانست داشته باشد؟ چرا او باید به «استعداد درخشان» این افسر زیردست خود حسادت کند؟ روشن است که همه این ماجرا قصه‌ای بیش برای توجیه سرقت اسناد توسط خود او نیست. ولی آیا واقعاً کوزیچکین موفق شد این اسناد را از ایران خارج کند؟

کوزیچکین که فرار از مرز هوایی مهرآباد را خطرناک می‌دانست تصمیم گرفت که از طریق مرز بازرگان از ایران خارج شود. او برای این کار یک پاسپورت خارجی - غیرشوروی - به دست آورد. بالاخره، در ساعت ۶ بعدازظهر چهارشنبه ۲ ژوئن ۱۹۸۲ (۱۲ خرداد ۱۳۶۱) از سفارت شوروی خارج شد و سوار اتومبیل BMW خود شد و پس از دو ساعت رانندگی در تهران اطمینان یافت که تحت کنترل نیست. (او پیشتر نوشته بود که هرگاه از سفارت بیرون می‌آمد تحت «مراقبت مدام» سرویس امنیتی ایران قرار داشت!)<sup>۱۴۴</sup> کوزیچکین سپس به یک رستوران آرام در خیابان عباس‌آباد رفت و شام خورد. و بالاخره در ساعت ۹ شب به سمت تبریز حرکت کرد. از تبریز به بازرگان رفت، در آنجا اتومبیل را در پارکینگ قرار داد و کلیه مدارک شوروی خود را در آن پنهان کرد و با پاسپورت جعلی به سمت مرز به راه افتاد. بدین ترتیب، ولادیمیر کوزیچکین وارد خاک ترکیه شد و «آزادی را لمس نمود.»

من در غرب برای اولین بار آزادی معنوی را تجربه کردم... تنها پس از آنکه در تماس شخصی با نظام سیاسی غرب قرار گرفتم، فهمیدم که آزادی واقعی چیست. آزادی یعنی اینکه هیچ کس به تو نگوید که چه باید بکنی. در اینجا نه تنها هیچ فشار، بلکه هیچ پیش شرط ایدئولوژیک وجود ندارد... در اینجا وفور نعمت است.<sup>۱۴۵</sup>

همانطور که خود کوزیچکین نیز اشاره کرده، پس از بازداشت رهبران و کادرهای

144. Ibid, p. 370-371.

145. Ibid, p. 385.



حزب توده در بهمن ۱۳۶۱ و بالاخره انهدام شبکه‌های مخفی و نظامی آن در بهار ۱۳۶۲، محافل معینی در غرب درباره پناهندگی کوزیچکین به جنجال پرداختند و چنین وانمود کردند که گویا این پناهنده گی در موفقیت نظام جمهوری اسلامی ایران موثر بوده است. این شایعه در برخی مع پژوهشی غرب جدی گرفته شد و جیمز بیل، محقق آمریکایی، بدون استناد به هیچ مدرک معتبری و تنها بر اساس شایعات با قطعیت نوشت: زمانیکه ولادیمیر کوزیچکین دیپلمات شوروی و عامل عمده [!] کا.گ.ب. در تهران، در اواسط سال ۱۹۸۲ به انگلیس پناهنده شد و فهرستی از چند صد نفر جاسوس شوروی در ایران را به مقامات انگلیسی ارائه داد، «جمهوری اسلامی»، صدای رسمی جمهوری اسلامی ایران، در ماه سپتامبر حزب توده را به شدت مورد حمله قرار داد و به «چوب گذاشتن در چرخ انقلاب» متهم کرد. اطلاعات کوزیچکین در اختیار مقامات ایرانی قرار گرفت و بیش از یک هزار نفر از اعضای حزب توده، که بسیاری از آنها قبلاً تحت نظر بودند، دستگیر شدند...<sup>۱۴۶</sup>

امروزه خاطرات کوزیچکین انتشار یافته است. این خاطرات محدودیت و ضعف شدید اطلاعات کوزیچکین و «مشاوران» او در نگارش این کتاب، درباره حزب توده - حتی ۹ سال پس از کشف عملیات پنهان آن - را به اثبات می‌رساند و محکی است برای داوری پیرامون صحت و سقم آن شایعه. علاوه بر اذعان خود کوزیچکین بر عدم تأثیر پناهندگی او در این ماجرا، مفید است با نظر دکتر نورالدین کیانوری، دبیر اول کمیته مرکزی حزب منحل توده، نیز آشنا شویم. وی پس از درج خبر انتشار کتاب کوزیچکین در روزنامه اطلاعات (۲۸ اردیبهشت ۱۳۷۰) طی نامه‌ای به موسسه فوق چنین نوشت:

... کوزیچکین چند ماه پیش از پناهنده شدن به انگلستان از راه ترکیه در ایران مخفی شد و پس از دو سه ماه این خبر منتشر شد که اتومبیل او در مرز ترکیه پیدا شده است. یعنی مخفی شدن کوزیچکین که ما از آن مطلع شدیم در اوایل فروردین ۱۳۶۱ بود.

... واقعیت این است که کوزیچکین نه تنها افسر بلندپایه و عالی‌رتبه سازمان امنیت اتحاد شوروی نبود بلکه حتی افسر میان‌پایه هم نبود. او کمترین رابطه‌ای با حزب توده ایران نداشت و تنها از حزب توده ایران دو نفر را می‌شناخت یکی

۱۴۶. جیمز بیل، عقاب و شیر - تراژدی روابط آمریکا و ایران. ترجمه مهوش غلامی (پاورقی روزنامه اطلاعات، ۲۷ مهرماه ۱۳۶۷).

آقای فروغیان که معلم زبان فارسی در مدرسه‌ای بود که کوزیچکین هم در آنجا فارسی یاد می‌گرفت و دیگری فردی که برای گرفتن ویزای مسافرت به شوروی بطور علنی به کنسولگری شوروی در تهران مراجعه می‌کرد. به همین علت هم پس از فرار کوزیچکین که نزدیک به یکسال پیش از حمله به حزب توده ایران و بازداشت رهبران و کادرها [ی] حزب انجام گرفت، رهبری حزب با اطمینان به اینکه از کار حزب کمترین اطلاعی ندارد هیچگونه اقدام احتیاطی انجام نداد. ۱۴۷

۳۵۸

کوزیچکین چند ماه پیش از شما میزبان من بودم. گفتند که از راه ترکیه در ایران می‌توانند  
 در آن زمان که در آنجا بودم، از طریق او در مورد ترکیه چیزها می‌دانستم. این  
 سخنان من که کوزیچکین که از آن مطلع بودم در اول فروردین ۱۳۵۱ بود.

واقعیت اینست که کوزیچکین تنها فردی نبود که به او خبر می‌دادند. این  
 افراد هم در موردی بودند که حتی آنرا می‌دانستیم. به هم خبر می‌دادند و در این باره  
 خدایت و تنها از حزب توده ایران در روزگار استیلافت می‌آید. آقای فروغیان که معلم زبان فارسی  
 در مدرسه‌ای بود که کوزیچکین هم در آنجا می‌آموزید و دیگری فردی که برای گرفتن ویزای  
 مسافرت به شوروی بطور علنی به کنسولگری شوروی در تهران مراجعه می‌کرد.  
 به همین علت هم پس از فرار کوزیچکین که نزدیک به یکسال پیش از حمله به حزب توده ایران و بازداشت  
 رهبران و کادرها [ی] حزب انجام گرفت، رهبری حزب با اطمینان به اینکه از کار حزب کمترین اطلاعی  
 ندارد هیچگونه اقدام احتیاطی انجام نداد.

۱۴۷. با تشکر از جت الاسلام والمسلمین دعایی - سرپرست محترم موسسه اطلاعات - که متن این نامه را در اختیار ما قرار دادند.



## آینده کا.گ.ب

پایان بخش کتاب کوزیچکین به برداشت او از وضع کنونی جامعه شوروی اختصاص دارد. او کا.گ.ب را در پیدایش بحران کنونی مقصر نمی‌بیند و گناه همه ناکامی‌ها را به فساد حزب کمونیست منتسب می‌کند. کا.گ.ب همه بیماریها را می‌دید ولی این شناخت در مرکز رهبری کننده اتحاد شوروی مورد توجه قرار نمی‌گرفت. او فرجام کا.گ.ب را « نابودی محض » می‌داند.

به اعتقاد کوزیچکین، برای آینده شوروی دو شق متصور است: اول، نیروهای واقعی دمکراتیک به قدرت برسند. در این صورت به دلیل نفرت شدید ناراضیان از کا.گ.ب یکی از نخستین اقدام‌های آنان انحلال کا.گ.ب خواهد بود. دوم، ارتش از طریق یک کودتای نظامی به قدرت رسد. در این صورت - حتی اگر رژیم جدید کودتایی یک رژیم کمونیستی ارتدکس باشد - باز سرنوشت کا.گ.ب نابودی است. زیرا، نظامیان شوروی - بدون استثناء - بدلیل اینکه مسئولیت امور امنیتی ارتش به عهده کا.گ.ب است، از این سازمان نفرت دارند. کوزیچکین این احتمال که خود کا.گ.ب از طریق کودتا قدرت را به دست گیرد ناچیز می‌شمرد، زیرا ارتش حاکمیت کا.گ.ب را نمی‌پذیرد و آن را سرنگون خواهد کرد.

واپسین ضربه کوزیچکین بر روحیه کارکنان کا.گ.ب در جملات پایانی کتاب نقش می‌بندد:

بدین ترتیب، کا.گ.ب نیز محکوم به گلاسنوست شد! دوربین‌های تلویزیون به درون کربدورهای خالی [ساختمان] لوییانکا وارد شد. ژنرال‌های کا.گ.ب در بحث‌های تلویزیونی ظاهر شدند. در مسکو، مردم شمع به دست پیرامون ساختمان کا.گ.ب اجتماع کردند تا خاطره قربانیان دوران استالین را گرمی دارند. نمایندگان مردم [در پارلمان] خواستار پایان بخشیدن به قدرت کا.گ.ب هستند، و نام همه قربانیان کا.گ.ب بر دیوارهای لوییانکا حک شده است. همه اینها بسیار عالی است، ولی بار دیگر انسان احساس می‌کند که کسی می‌کوشد تا خشم مردم علیه خود را به روال مرسوم به سمت کا.گ.ب هدایت کند. برای جمع رو به افزایشی از مردم روشن شده که کا.گ.ب در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی قدرت هیچ تصمیم‌گیری را نداشته، زیرا این

سازمان همیشه تحت کنترل کامل حزب و رهبران آن بوده است. اکنون بنظر می‌رسد که کا.گ.ب. بیش از گذشته از حقوق خود محروم شده. او فقط مجری دستورات است، و اکنون به او دستور داده شده که شرمساری همه گناهان گذشته رژیم را به گردن بگیرد. ولی حقیقت این است که مردم باید نام دهها میلیون قربانی [رژیم شوروی] را نه بر روی دیوار لویانکا، بلکه بر روی هر قطعه از ساختمان کمیته مرکزی حزب کمونیست واقع در میدان استارایا حک کنند.<sup>۱۴۸</sup>

پی‌نوشت: در زمانی که کتاب حاضر مراحل پایانی چاپ را می‌گذرانید، کودتای نافرجام ۱۸-۲۱ اوت ۱۹۹۱ در اتحاد شوروی رخ داد. یکی از اعضاء کمیته ۸ نفره کودتا، ژنرال ولادیمیر کربوچکف (رئیس کا.گ.ب) بود. پس از شکست کودتا و بازگشت گورباچف به مسکو، به دستور او ولادیمیر شبارشین ریاست کا.گ.ب را به دست گرفت. معهذاً، در فردای آن روز - در پی مذاکرات گورباچف و یلتسین - تغییرات تازه‌ای داده شد و از جمله به جای شبارشین، وادیم باکاتین - چهره سرشناس اصلاح طلب - در رأس کا.گ.ب قرار گرفت. شبارشین در دوران یک روزه ریاست خود تنها یک فرمان صادر کرد که طی آن کمیته‌های حزبی در این سازمان منحل و فعالیت احزاب سیاسی در کا.گ.ب ممنوع شد.